



۱۲

رہنمائی و سوزنی

مردان بزرگ

جعفر سجانی

چاپ ہشتم

اثرات  
نسل جوان

---

۱۲

رہنمائی پر زنی

مردان بزرگ

جعفر سبحانی

تذکره  
تاریخ

تذکره پیران

تذکره پیران

شماره ثبت  $\frac{۲۸}{۴۸/۴/۷}$  اداره کل

فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی

# فهرست مطالب

- |     |                               |
|-----|-------------------------------|
| ۵   | مقدمه مؤلف                    |
|     | بخش نخست                      |
|     | عوامل حقیقی کامیابی           |
| ۹   | کار در خور ذوق و استعداد      |
| ۱۹  | کار و کوشش و فعالیت           |
| ۳۱  | ایمان به هدف                  |
| ۳۹  | استقامت و پشتکار              |
| ۵۱  | تمرکز فکر                     |
| ۵۷  | نظم و انضباط                  |
| ۶۳  | کار را از جای کوچک شروع کنیم  |
| ۷۱  | از پیرویه‌های نسنجیده پرهیزیم |
| ۸۹  | شور و مشورت                   |
| ۹۵  | تاریخ یا آزمایشگاه بزرگ زندگی |
| ۱۰۱ | استفاده از فرصت               |

- ۱۰۹ قاطعیت و تصمیم
- ۱۱۹ آشنائی با اوضاع زمان
- ۱۳۱ تجربه اندوزی از شکستها
- ۱۳۹ شهامت و شجاعت
- ۱۴۹ فداکاری و از خود گذشتگی
- ۱۵۵ مشکلات و مصائب
- ۱۶۷ واقعیات را آنچنانکه هست بشناسیم
- ۱۷۵ انعطاف پذیری در برابر حوادث
- ۱۸۳ اتقان در کار و عمل

### بخش دوم :

- ۱۸۹ عوامل موهوم پیروزی
- ۱۹۱ شانس و اقبال
- ۲۰۵ در انتظار تصادفها
- ۲۱۵ سر نوشت بمعنای غلط
- ۲۲۵ بزرگی زادگی

مقدمه نگارنده کتاب

## بنام خداوند جان آفرین

دوران امید و آرزو

دوران جوانی، دوران امید و آرزو است، دوران نشاط و طراوت است، در این حلقه از حیات، دورنمای آینده زندگی، برای هر جوانی مانند رؤیاهای شیرینی در برابر دیدگان پرفروغش مجسم میگردد، فکرها می کند، نقشه‌ها میریزد، آرزوهای بلند در مغز خود ترسیم میکند.

ولی چه بسا دوران جوانی بعضی سپری میگردد و پیری او فرامیرسد ولی او هنوز به کوچکترین آرزوی خود نرسیده

است ، اما گاهی برخلاف انتظار ، بعضی به بیش از آنچه آرزو میکرد نائل میگردد و تمام رؤیاهای شیرین آنها صورت خارجی پیدا میکند .

بطور مسلم شکست آن یکی ، و پیروزی آن دیگری بی علت نیست ، و علت هر دو را باید در درون زندگی آنها جستجو کرد .

عظمئن باشید آن فرد موفق و پیروز از طریق وارد صحنه زندگی شده که پیروزی او را تضمین کرده ولی آن دیگری که شکست خورده غالباً بر اثر اشتباهات ، و راههای غلطی بوده که با پای خود پیموده است .

هدف ما در این کتاب ، بیان گوشه‌ای از علل پیروزی مردان موفق جهان و راز خوشبختی آنها است ، تانسل جوان از بر نامه سودمند و تجربیات آنها حداکثر استفاده را بنمایند در جاده‌ای قدم بگذارند که قبلاً هموار شده است ، و از راههای پر پیچ و خم و سنگلاخها و بیراهه‌های زندگی بپرهیزند .

راز موفقیت مردان بزرگ و سر کامیابی آنها یکی دو تا

نیست . البته قسمتی از کامیابی آنها مرهون استعدادهای باطنی و نبوغ فکری است که بطور « وراثت » یا بعبار دیگر بآنان رسیده است و ناگفته پیداست ، که این گونه عوامل قابل تحصیل نیست ، بلکه موهبتهای خدائی است که برای نظام آفرینش در اختیار آنها گذارده است .

ولی صفحات آینده این کتاب اثبات خواهد کرد باینکه این گونه عوامل در پیشروی جوانان مؤثر است ، اما در عین حال اثر آن زیاد نیست و عوامل مؤثر ترقی ، امور دیگری است که هر فرد علاقمند بآینده خود بآسانی میتواند آنها را بکار ببندد ، و از آن استفاده کند ، و اگر هم بحد نوابغ جهان نرسد ، میتواند يك فرد ممتاز و مبدع آثاری برای اجتماع خود باشد ، و این موفقیت خود ، درخور تحسین است و بیشتر جوانان بر اثر گم کردن راه ترقی از این موفقیت محروم میشوند .

ترقیات انسان اکثراً در گرو تربیتها ، فعالیتها ، کوششها و اجراء بر نامه های مخصوصی است که در نخستین بخش این کتاب از نظر خوانندگان میگذرد و تأثیر « وراثت » در ترقی و انحطاط ، نسبت باین عوامل بسیار کم است



اکنون ما عوامل و رموز کامیابی مردان بزرگ جهان  
را بطور اجمال با ذکر شواهد و نمونه‌های زنده‌ای از نظر  
خوانندگان گرامی می‌گذرانیم.

### جعفر سبحانی

بخش نخست ، در پیرامون  
عوامل حقیقی کامیابی

۱

کار در خور ذوق و استعداد

در هر سری شور است خوشبخت  
کسی است که ذوقش را دریابد

یکی از رموز کامیابی این است که جوان رشته‌ای را تعقیب کند که مطابق ذوق و سلیقه و توانائی روحی و فکری او باشد .

دستگاه آفرینش همه را یکنواخت نیافریده و در همه افراد بشر توانائی همه کار بودیعت ننهاده است . بلکه برای گردش چرخهای اجتماع ، افراد را با ذوق و استعدادهای مخصوصی آفریده است تا هر یک رشته‌ای را دنبال کند که ذوق آن را دارد ، و کاری را انجام دهد که از عشق باطن و نیروی فطری او سرچشمه میگیرد .

پاره‌ای از شکستها و ناکامیهای جوانان معلول انحراف از این اصل مسلم است ، که گاهی بر اثر تبلیغات غلط و تربیتهای نادرست دنبال کاری میروند که ذوق و استعداد آن را ندارند ، و از کارهاییکه شایستگی و برازندگی آن را دارند سر باز میزنند .

آنها این اصل مسلم را فراموش کرده‌اند که : در هر سری شوریست ، خوشبخت کسی است که ذوقش را دریابد !

بخطار دارم در سالهای ۳۰، ۳۱، ۳۲ که مسأله نفت سر  
 زبانها افتاده بود، و هر زن و مرد ایرانی يك «تفکر نفتی»  
 پیدا کرده بود و کارمندان و مهندسان صنعت نفت ارزش و قیمت  
 قابل توجهی در میان اجتماع پیدا کرده بودند، طرز تفکر  
 بیشتر دانشجویان بحکم تبعیت از محیط فرق کرده بود و  
 همه و یا بیشتر دانشجویان خواستار شرکت در رشته مخصوص  
 «نفت» شده بودند و لو اینکه بیشتر آنها ذوق آنرا نداشتند.  
 سخت‌ترین ضربه بر پیشرفت و کامیابی يك فرد دانشجو  
 این است که بدون اینکه استعداد خود را بسنجد، بدون  
 مطالعه دقیق، رشته‌ای را تعقیب کند که ذوق آن را ندارد.  
 جوانی که ذوق ادبی دارد، از گفتار و قلم او ادب و شعر  
 میبارد، و فکر ریاضی او بسیار ناچیز است، کامیابی او بطور  
 مسلم در غیر رشته ادبی رضایت بخش نخواهد بود.

از دفتر خاطرات يك نقاش هنرمند

از دفتر خاطرات این نقاش هنرمند سرگذشت کوتاهی  
 را نقل میکنم: وی در محیط دبیرستان يك دانش آموز  
 تنبلی بود، نه درس میخواند و نه میگذاشت همکلاسش  
 درس بخوانند، خار راهی برای خود و دیگران بود و لسی

- مع الوصف - چشم و ابرو و پیشانی او از یک استعداد مخصوصی  
 حکایت میکرد ، یک دبیر روان شناس او را بحضور طلبید ،  
 مقداری او را پند داد ، و از عواقب این طرز زندگی ترسانید  
 و گفت همواره سایه پدر بالای سر انسان نیست ، مشکلات  
 زندگی فراوان است ، این وضع باعث عقب افتادگی تو است ،  
 در این لحظه که او سخن میگفت ، ناگهان متوجه شد که  
 دانش آموز مزبور در حالیکه سخنان او را گوش میدهد ، با  
 قطعه ذغالی که از روی زمین برداشته است ، عکس مرغی را  
 که روی شاخه های پربرگی نشسته است ، بر روی زمین میکشد .  
 دبیر هوشمند دریافت که این عنصر برای نقاشی آفریده  
 شده ، نه برای حل معادلات جبری ، او هر چه در این راه رنج  
 برد ، کمتر سودی خواهد برد . وظیفه وجدانی خود دانست  
 که به ولی<sup>۳</sup> او جریان و تشخیص خود را گزارش دهد .  
 او هنگامیکه با پدر وی روبرو گردید چنین گفت : فرزند  
 شما ذوق سرشاری در هنر نقاشی دارد ، اگر او را وادار کنید  
 که تغییر رشته دهد شاید در این رشته سرآمد روزگار گردد .  
 گذشت زمان صحت گفتار دبیر آزموده را اثبات کرد ، و چیزی  
 نگذشت که وی نقاش چیره دست و هنرمندی گردید .

از « ادیسون » پرسیدند که چرا اغلب جوانان موفق  
 نمیشوند؟ چنین گفت: برای اینکه راه خود را نمیشناسد  
 و در جاده دیگری گام برمیدارند!

یک چنین افراد دو نوع ضرر بر جامعه میزنند: ۱- کاری  
 که شایستگی آن را دارند و اگر آن را تعقیب کنند کامیاب  
 میشوند، انجام نمیدهند، ۲- کاری را که عهده دار آن  
 شده‌اند، بخوبی انجام نداده و از عهده آن برنمی‌آیند.

### عقربک استعداد

عقربک استعداد هر فردی از هنگام تولد بسوی کاریکه  
 برای آن آفریده شده است، متوجه است.  
 سعادت‌مند کسی است که مر بیان اوسمت تمایل این عقربه  
 او را بدست بیاورند.

امروز در کشورهای متمدن با آزمایشهای مخصوص  
 استعداد افراد را بدست می‌آورند و آنها را وادار مینمایند که  
 در رشته‌ای که استعداد آنها را دارند وارد شوند.

ایکاش دانشمندان بموازات دستگاههای حرارت سنج و  
 زلزله سنج، دستگاهی بنام «استعداد سنج» اختراع  
 میکردند، تا در تمام آموزشگاهها نصب میشد و میلیونها

استعداد بشری بر اثر بدی محیط و ناآشنائی مر بیان و پدران و مادران بهدر نمیرفت .

**گالیله** - در بچگی علاقه بساختن ماشین آلات بچه گانه

داشت ، پدر او برخلاف میل فرزند ، او را وادار کرد که «طب» بخواند ، او در این راه ترقی نکرد . سپس بآموختن

ریاضیات و فیزیک پرداخت بالنتیجه نبوغ خود را در نجوم و چیزهائیکه عقربک استعداد او نشان میداد ، ابراز نمود .

گالیله نخستین کسی بود که اثبات کرد زمین بدور خورشید

میگردد و نخستین کسی بود که «پاندول» ساعت را ساخت .

**تولستوی** هنوز بچه بود که علاقه زیاد بمطالعه کتاب

پیدا کرد و کتابهای فلسفی را زیاد میخواند ، و در این دوران

سعی میکرد مسائل مهم زندگی را مطرح سازد ، و تا پایان

عمر این مسائل در قلمرو فکر او بود .

**جرج مورلند** - نقاش حیوانات - از شش سالگی هنر

نقاشی خود را ابراز میکرد او با اینکه در سن ۴۱ سالگی

بدرود زندگی گفت آثار گرانبھائی در نقاشی از خود بیادگار

گذارد .

**زراه کولبرن** - از درون طفولیت استعداد ریاضی او

نمودار بود ، گاهی از او میپرسیدند در یک سال یا بیشتر چند ثانیه وجود دارد پس از تأمل مختصری پاسخ صحیح آن را میداد .

**جیمز وات** - مخترع چندین آلت میکانیکی و کاشف نیروی بخار از آغاز کودکی به آزمایش علاقه زیادی داشت و از این طریق کامیابی‌هایی در علوم طبیعی بدست آورد .

**داروین** - در دوران کودکی **کلکسیون** جانوران داشت ، و این جذبه و کشش طبیعی او را بمطالعه درباره ثبات و یاتحول انواع واداشت و نظریه اشتقاق و تحول انواع را پس از یک سفر طولانی بوسیله کتاب **بنیاد انواع** انتشار داد .

### خود را بشناس

از پیشوایان مذهبی مادستور اکید رسیده است که خود را بشناسیم و بسان غواصان در دریای وجود خود فرو رویم ، و با نور افکنهای قوی خود ، بشناسائی درون خود پردازیم ، تا راز درون ما بر ما روشن گردد .

تمایلات باطنی ما بسان مغناطیسی است که شبیه وهم‌سنخ خود را می کشد، و در مخزنی بنام «**حافظه**» انبار مینماید،



و در مواقع لزوم از آنها بهره‌برداری میکند ، اگر آنچه را  
 می‌آموزیم مطابق ذوق و تمایلات باطنی ما باشد ، باسانی وارد  
 مخزن شده و تا مدتی ثبات و قرار خود را حفظ میکند ولی  
 اگر کاری را تعقیب نمائیم که شایستگی طبیعی آن را نداریم  
 در اندک زمانی از مغز و مراکز حفظ ما فرار میکند ، و  
 در نتیجه موفقیت ما خیلی کم میشود ، یک چنین فرد منحرف  
 از تمایلات استعداد خود ، بسان کسی است که برخلاف جریان  
 آب شنا کند ، یا دستخوش امواج کوه پیکر آب می‌گردد و  
 یا با کامیابی ناچیزی روبرو میشود .

**خلاصه :** وقتی انسان خود و شایستگی خود را شناخت  
 و کار مطابق استعداد خود را پذیرفت چون عشق و کشش باطنی  
 آن را دارد ، در هدف خود کامیاب می‌گردد.

### شایستگیهای نهفته

یک سلسله استعدادهائی هست که در شرائط مخصوصی  
 بروز و نمو میکند ، روان شناس زبردستی لازم دارد که این  
 نوع استعدادها را تشخیص دهد.

چه بسا نوآموزانی در آغاز تحصیل کودن و نفهم بنظر  
 میرسند ، ولی بعداً در سنین مخصوصی نابغه میشوند ، پیدا

است ، بحکم قوانین طبیعی ، شکفتن این گونه شایستگی  
شرائط دیگری لازم داشته است . میگویند «اینشتین» دانشمند  
بزرگ و ریاضی دان عصر حاضر ، در کلاسهای ابتدائی رفوزه  
میشد ، ولی در محیطهای مخصوصی قدرت درونی خود را  
ابراز نمود .

چه بسا افسرانی که یک مدت بزبونی وترس و بیعرضگی  
معروف بودند ، ولی در موقع کار ، دلاوریهای از خود نشان  
دادند که دهانها از تعجب باز ماند .

به **ملکشاه سلجوقی** خبر رسید که قیصر روم در صدد  
تسخیر بغداد است ، با ارتش منظم بسمت مرز ایران حرکت  
کرد ، خواجه نظام الملک روزی از ارتش سان دید ، ناگاه  
قیافه سرباز کوتاه قدی توجه او را جلب کرد . دستور داد که  
او را از صف بیرون کنند ، تصور کرد که از این سرباز پست  
کاری ساخته نیست ، ملکشاه گفت چه میدانی ؟ شاید همین  
سرباز قیصر را اسیر کند ، اتفاقاً فتح و پیروزی با مسلمانان  
شد ، و قیصر روم بدست همین سرباز اسیر گردید !

## کار و کوشش و فعالیت

ليس للانسان الا ما سعى

سعادت و خوشبختی هر کس

در گرو عملش می باشد

(قرآن مجید)

صفحات گیتی و نظام جهان آفرینش گواه روشنی است که کامیابی هر موجودی وابسته به فعالیت و کوشش او است، تا صدها فعل و انفعال شیمیائی در یک نهال بوجود نیاید، هرگز بصورت یک درخت برومند در نخواهد آمد. هر موجود ذیروحي از روی غریزه و یافطرت این حقیقت را بدست آورده که بقاء ناموس حیات در گرو کار و کوشش است.

عدم پیروزی عده‌ای از جوانان ما عللی دارد، یکی از آن علل این است که روح کار کردن و فعالیت در بعضی از آنها کشته شده است.

هجوم جوانان بسوی ادارات و اشغال کرسیها و میزهای مؤسسات دولتی گواه روشنی است که عشق به کارهای سنگین کمتر شده است.

بجای اینکه این جوانان مولد ثروت باشند مصرف کننده ثروت هستند.

زندگی مردان موفق شهادت میدهد که همگی مرد کار و زحمت بودند و بقول «الکساندر هامیلتن» نابغه عصر خود: مردم میگویند تو نابغه هستی، من از نبوغ خود خبر ندارم،

فقط میدانم شخص زحمتکشی هستم، و بقول یکی دیگر از دانشمندان : « آنچه شده ام ، نتیجه کار است ، من در سراسر عمر لقمه‌ای بدون کار و زحمت نخورده‌ام !

این صنایع شگفت‌انگیز مولود کوششهای خستگی‌ناپذیر دانشمندان است، مخترع «رادیو» گاهی تا سحر در حالیکه همه اهل خانه در خواب فرورفته بودند ، کار میکرد .

«ادیسون» برای تکمیل پاره‌ای از اختراعات خود ، شبها و روزها در آزمایشگاه میماند و برای آنکه نیروی برق را طوری تسخیر کند که استفاده از آن ارزان و آسان باشد ، بارها اتفاق میافتاد که دو روز و یا سه روز از آزمایشگاه بیرون نمی‌آمد و چه بسا غذا خوردن را فراموش میکرد و به چند پاره نان خشکیده اکتفا مینمود .

در زندگانی «پاستور» دانشمند بزرگ فرانسه میخوانیم که شعار او در طول زندگی «کار» بود گاهی چنان سرگرم کار میشد که سروصدا و غوغای بیرون آزمایشگاه را نمی‌شنید. حتی هنگامیکه قوای مهاجم آلمان شهر «پاریس» را تحت محاصره در آوردند و غریو توپهای دشمن در پاریس غوغای محشر بپا کرده بود ، او به هیچ وجه متوجه این غوغای

عظیمی که بیرون آزمایشگاه بپا خاسته بود ، نبود .

« ناپلئون » شبانه روز پنج ساعت میخوابید و بقیه ساعات

را مشغول کار بود .

نابغه شرق « ابن سینا » مردی پر کار و پر مطالعه بود ،

کتابهای متنوع او یادگار و نشانه فعالیت‌های خستگی ناپذیر

اوست ، کتاب « شفا » در فلسفه و « قانون » در طب دو اثر

بزرگ او شهرت جهانی دارد و کتاب اخیر وی بزبانهای زنده

جهان ترجمه شده است .

« ابن رشد » دانشمند اسلامی از موقعیکه با کتاب آشنا

شده بود ، حتی یک روز از عمر خود را بدون مطالعه و

تفکر نگذرانده بود .

کتاب « جواهر الکلام » یکی از کتابهای نفیس و از

مدارک فقه اسلامی است ، و تا کنون کتابی باین جامعی در

فقه نوشته نشده است چاپ اخیر این کتاب در حدود چهل

جلد نسبتاً قطور میباشد .

دانشمند گرامی آقای « محمد تقی قمی » که از شخصیت‌های

ایرانی ساکن مصر است ، نقل میکرد که روزی تمام مجلات

این کتاب را بنظر اساتید دانشگاه مصر رسانیدم و گفتم همه

این مجلدات را با این دقت ، یک نفر نوشته است ، آنان از شنیدن این سخن فوق العاده تعجب کردند .

یکی از اساتید بزرگ و عالیقدر ما از فقید علم و فلسفه و عرفان آقای « شاه آبادی » نقل میکرد که پدرم یکی از شاگردان مرحوم نویسنده کتاب « جواهر الکلام » بود ، روزی که آن دانشمند بزرگ با مرگ و فقدان فرزند ارشد و دانشمند خود روبرو گردید ، موقعی مراسم غسل او پایان رسید که هوا رو بتاریکی بود ، از این جهت قرار شد بدن او را در یکی از بقعه های صحن مطهر امیر مؤمنان بگذارند ، و فردای آن روز مراسم تشییع در میان انبوه جمعیت ، بعمل آید .

با اینکه مرحوم صاحب « جواهر » داغدار بود - مع الوصف - همان شب بر نامه مطالعه و نوشتن خود را تعطیل نکرد ، با کمال صبر و استقامت ، پس از خواندن مقداری از کلام الله مجید در کنار بدن فرزند عزیز خود بمطالعه و نوشتن صفحاتی از کتاب « جواهر » پرداخت .

مرجع عالیقدر اسلام مرحوم آقای « بروجردی » می گفتند که یک شب در باره یکی از مسائل علم اصول ( ترتب ) فکر میکردم و مینوشتم چنان سر گرم مطالعه و فکر و نوشتن

بودم که رنج بی خوابی را ملتفت نبودم یک مرتبه صدای  
مؤذن بگوشم رسید متوجه شدم که هوا دارد روشن میشود و  
من از آغاز شب تا پایان سرگرم کار بوده‌ام .

**خلاصه :** در افسانه‌های پیشینیان آمده است که در نقاط

گوناگون زمین گنج‌هایی است، و روی هر گنجی «اژدهائی»  
است، و تا بر آن پیروز نشویم، گنج میسر نخواهد شد.

بسیاری از مردم این مطلب را افسانه پنداشته و گروهی  
نیز بظاهر آن اکتفا کرده‌اند، یعنی تصور نموده‌اند که واقعاً  
در زیر زمین گنجها و دفينه‌هائی است، و حقیقتاً روی هر گنجی  
ماری خوابیده است.

در صورتیکه جمله فوق حقیقتی را در بر دارد و آن  
گنجها همان ذخائر فکری یا طبیعی است که در اختیار بشر  
گذارده شده، و موهبت‌هائی است که خداوند بزرگ بماداده  
است، آن «مارها» کنایه از مشکلات و مشقت‌هائی است که باید  
بشر در راه تحصیل آن متحمل گردد.

«ادیسون» میگوید: «هیچ‌یک از اختراعات من محصول

تصادف نیست و قتیکه من معتقد شدم که فلان کار نتیجه بخش  
است خودم را بآن کار می‌بندم و تجربه روی تجربه می‌کنم تا



کامیاب شوم» .

«نیوتن» میگوید : اگر من بجائی رسیده‌ام بر اثر کار و کوشش است .

«میکلائز» میگوید : اگر مردم میدانستند که برای احراز مقام استادی چه رنجها برده‌ام از دیدن شگفتیهای هنرم متعجب نمیشدند .

و بقول بزرگمهر باید «لب» فرو بست و «بازو» گشود و کار کرد و دم نزد و یقین نمود که کلید طلائی کامیابی کار و کوشش است .

### شاهکارهای زندان !

راستی برخی از مردان روان عظیمی دارند و روح آنها بسان دریا بیقرار است ، حرارت و عشق و علاقه آنها بکار و هدف ، آنها را بجنبش و حرکت در می‌آورد ، حتی در لحظات سخت‌زندگی نیز ، دست از کار و کوشش بر نمی‌دارند .

مورخ بزرگ اسلامی «ابن خلدون» شاهکار نفیس خود را بنام «مقدمه بر تاریخ» در تبعیدگاه نوشته است .

فیلسوف شرق ، «خواجه نصیرالدین طوسی» که مدت‌ها در قلعه «الموت» از طرف فرقه اسماعیلیه بازداشت بود کتاب

بزرگ و ذیقیمت خود را بنام «شرح اشارات» در آن زندان  
نوشته است .

دانشمند بزرگ ما مرحوم «شهید اول» اثر ارجداری  
بنام «لمعه» را که متن قوانین اسلامی است ، در زندان  
«دمشق» نوشته است .

«سروالترراه» (تاریخ دنیا) را در زندان نوشته .  
«رابن کرمو» شاهکار ادبیات انگلستان را در زندان  
بوجود آورده است . ما در این قسمت بهمین اندازه اکتفا  
کرده و سخنانی از بزرگان برای خوانندگان گرامی نقل  
مینمائیم .

### سخنان پیامبر در باره کارگر

رسول گرامی ، کارگری را دید که دستش آماس کرده ،  
دست او را بلند کرد و فرمود: آتش دوزخ هیچگاه این دست  
را نمیسوزاند ، این دستی است که خدا و پیامبر او ، آنرا  
دوست میدارد هر کس از دست رنج خود زندگی کند ، خدا  
بانظر رحمت باو مینگرد .

عابدی خدمت پیامبر رسید . بعرض حضرتش رساندند

که او تمام سال را با عبادت میگذراند و مخارج عائله او را برادرش میدهد، پیامبر فرمود: برادر او که متکفل مخارج عائله او است، از وی در نزد خدا مقربتر و از او عابدتر است.

امیر مؤمنان در مسجد کوفه بدسته‌ای برخورد کرد که در گوشه‌ای نشسته اند، از خصوصیات آنها پرسید عرض کردند «رجال الحق» هستند اگر کسی چیزی باینها بدهد، میخورند و الا صبر مینمایند فرمود: سگان بازار کوفه نیز چنین هستند اگر استخوانی برسد میخورند و گرنه صبر میکنند، سپس دستور داد که حلقه «رجال الحق» پراکنده شود، و هر کدام دنبال کاری بروند.

سعادت و خوشبختی در خانه کسی را میزند که ساعی و کوشا باشد و آن جز در این آستان در نقطه‌ای فرود نمی‌آید. کسانی که جهان را تکان داده‌اند، از نظر مواهب عقلی و فکری، زیاد فوق العاده نبوده‌اند، بلکه شالوده موفقیت آنها را کار و کوشش، و بعداً ثبات و استقامت تشکیل میداد. بزرگان جهان برای تأمین زندگی، از تصدی کارهای کوچک پروائی نداشتند، بسیاری از شاگردان حضرت امام

صادق علیه السلام روغن فروش و کفش دوز ، شتردار ، و ۰۰۰ بودند.  
 افلاطون هنگام سیاحت در مصر مخارج سفر خود را از  
 روغن فروشی در میآورد .

«لینه» گیاه شناس معروف کفش دوز بود .  
 بدبختانه - یکی از فحشهای رجال ما این است که در  
 مقام مذمت افراد میگویند : **حمال!** در صورتیکه باربری  
 شغل شریفی است که اگر یک روز باربران اسکله دست  
 به اعتصاب بزنند ، یا باربران یک شهر دست از کار بکشند ،  
 زندگی فلج میشود .

**پیشوای بزرگ جهان انسانیت حضرت امیر مؤمنان**  
 بادست خود باغهای زیادی احداث میکرد ، و بعداً به بینوایان  
 واگذار مینمود ، با قدرت بازوان خود قناتهای متعددی در  
 گوشه و کنار مدینه بوجود آورده ، و از عرق ریزی در راه  
 کار هرگز واهمه نداشت .

پیامبر اسلام کسی را که سربار اجتماع باشد ، لعن نموده  
 و او را از رحمت خدا دور دانسته است .

**پیشوای پنجم** ما حضرت امام باقر علیه السلام در هوای گرم

بمزرعه و باغ خود میرفت ، و در حالیکه عرق از پیشانی او  
 میریخت ، دستورات لازم بمتصدیان کار میداد ، و شخصاً کارها  
 را رو براد میساخت ، وقتی مورد اعتراض یکی از دوستان خود  
 «محمد منکدر» قرار گرفت ، و او تصور کرد که کار کردن  
 برای شخصیتی مانند امام باقر شایسته نیست ، امام در پاسخ  
 وی گفت: کار و کسب یک نوع عبادت است ، من بدین وسیله  
 میخواهم خود و خانواده ام را از تو و دیگران بی نیاز سازم<sup>۱</sup> .

# ۳

## ایمان به هدف

نشان مرد مؤمن با تو گوئیم:  
اگر مرگش رسد خندان بمیرد

ایمان به هدف ، محرك باطنی و درونی است که خواه  
ناخواه انسان را بسوی هدف میکشاند ، از آنجا که حبه‌ذات  
در انسان ریشه عمیقی دارد ، و ریشه آن هرگز گسستنی نیست ،  
از این نظر هر گاه انسان مطمئن باشد که سعادت و کامیابی  
او در گرو فلان کار است ، خواه ناخواه بسوی او میرود .  
فردی که به صحت و تندرستی خود علاقه دارد ، روزی که  
بیمار میشود ، داروی تلخ را باسانی میخورد ، خود را زیر  
چاقوی جراحان قرار میدهد ، چرا؟! زیرا میداند بهداشت  
و عافیت او در گرو خوردن این دارو ، و جراحی و بریدن  
عضوهای فاسد است .

**غواصی** که یقین دارد ، زیر امواج آب دریا جواهرات  
گرانبهایی وجود دارد ، باعشق خاصی خود را در کام امواج  
دریا قرار میدهد ، ولی اگر اعتقاد و ایمان از بیمار و غواص  
سلب شود ، دست روی دست گذارده ، نه دارو میخورد ، و نه  
در امواج دریا فرو میرود .

در پرتو این ایمان ، انسانی که کامیابی و نیل به هدف را  
در سر میپروراند سختیها و مرارتها را آسان می‌شمارد ، و با

خار و تیر همبستر میگردد و نمینالد ، گاهی روی عشق به هدف از هستی ساقط میشود ، و جان و مال خود را فدای هدف میکند ، با چهره باز به استقبال مرگ میرود و بانشاط فراوان در راه هدف جان میسپارد ، بقول گوینده :

نشان مردم مؤمن با تو گوئیم اگر مرگش رسد خندان بمیرد  
این همان عشق و علاقه و اعتقاد و ایمان به هدف است که  
فضانوردان را تا آستانه مرگ میکشاند ، و برای گشودن  
طلسم آسمانها و تسخیر کرات سماوی جان به کف نهاده و  
تلاش همه جانبه مینمایند .

چهارده قرن پیش در بیابان « بدر » مسلمانان که شماره  
آنها از ۳۱۳ نفر تجاوز نمیکرد ، و از نظر ابزار جنگی و  
دفاعی تجهیز کافی نداشتند ، با ارتش نیرومند « قریش »  
روبرو شدند ، شانس پیروزی در طرف اسلام از نظر محاسبه  
یک کارشناس نظامی بسیار ناچیز بود ، و هرگز تصور نمیشد  
که این گروه ناچیز سازمان یک ارتش نیرومندی را درهم  
کوبند ، ولی برخلاف پندارهای مردم مادی و کارشناسان  
ماده پرست ، یک اقلیت مجهز با نیروی ایمان به هدف ، در  
ظرف چند ساعت بر یک ارتش مجهز پیروز گردید .



علت کامیابی و پیروزی این اقلیت ناچیز همان ایمان  
به هدف بوده که مرگ و شهادت در راه هدف را ، برای آنها  
آسان کرده بود .

این حقیقتی است که خود دشمن به آن اعتراف کرد  
زیرا پیش از نبرد، قهرمانی از سپاه عرب مأمور شد که قدرت  
مادی و روحی سپاه مسلمانان را ارزیابی کند ، و گزارش  
صحیحی در این باره به فرماندهی کل قوا تسلیم نماید ، او  
پس از یک بررسی صحیح چنین گزارش داد :  
مسلمانان اگر چه از نظر شماره در اقلیت هستند ولی  
از نظر توانائی روحی و استقامت در راه ایده خود ، بسیار  
ممتازند آنان جمعیتی هستند که جز شهیدهای خود  
پناهگاهی ندارند تاهرنفر از آنها یک نفر از شما را نکشد  
کشته نخواهد شد . هر گاه بتعداد خودشان از شما کشتند  
دیگر زندگی چه سودی خواهد داشت .

### فرزند حذافه در دربار قیصر

سرباز مؤمن به هدف از هیچگونه جانبازی و فداکاری  
مضایقه نمیکند ، و میدان نبرد با حمله عروس برای او فرقی  
ندارد و در تاریخ اسلام نمونههای بارزی برای این قسمت

میتوان پیدا کرد ، بلکه در صفحات تاریخ ملل جهان شواهد  
زنده‌ای وجود دارد .

فرمانده گردانی از ارتش اسلام با گردان خود اسیر روم  
مسیحی گردید و در دادگاه نظامی دشمن همه به اعدام محکوم  
شدند ، به فرمانده گردان پیشنهاد شد که اگر بآئین مسیح  
بگردد ، دادگاه رأی خود را پس خواهد گرفت ، ولی  
فرمانده مسلمان که هدف را بالاتر از جان خویش میپنداشت  
و میدانست که اگر بصورت ظاهر دست از اسلام بردارد ، و  
به آئین مسیح بگردد ، علاوه بر اینکه به آئین خود که آنرا  
بالاتر از جان خویش میداند ، اهانت کرده ، سبب خواهد شد  
که سائر سر بازان اسلام که در همان زمان در جبهه‌های جنگ  
با کمال مردانگی و شهامت میجنگیدند ، صلابت و شهامت  
خود را از دست بدهند و روح تسلیم و سازش بر آنها حکومت  
نماید و پیروز گردد .

از این نظر با صراحت کامل پیشنهاد دادگاه را رد کرد  
دادگاه به «حذافه» وعده داد که اگر آئین مسیح را انتخاب  
کند ، با دختر قیصر ازدواج خواهد کرد ، و به پست‌های  
عالی گمارده خواهد شد و باز پیشنهاد دادگاه را رد کرد .

«قیصر» که خود حاضر دادگاه بود، دستور داد که یکی از سربازان اسلام را به‌دیگ داغ و پراز روغن زیتون بیاندازند، که «حذافه» بادیده خود به‌بیند که حکم دادگاه قطعی است، و شوخی بردار نیست. او بادیدگان خود دید که گوشت‌های سرباز از استخوانها جدا گردیده و جسدش در میان دیگ روغن بالا آمده و پائین می‌رود، در این لحظه «حذافه» سخت گریست آنان تصور کردند که وی از ترس به‌گریه افتاده است، ولی وی فوراً رو بآنها کرد و چنین گفت:

من هرگز از این سرنوشتی که در انتظار من است، گریان نیستم، من از این جهت گریه نمیکنم که یک‌جان بیش در اختیار ندارم تا آنرا فدای «اسلام» سازم، ایکاش به‌شماره‌های موهای خودم جان داشتم و آن را فدای «ایده» خود می‌ساختم.

حضار از این ایمان راسخ سخت در شگفتی فرو ماندند، وانگشت تعجب بدن‌دان گرفتند و به‌بهانه خاصی او را با «۸۰» سرباز آزاد ساختند.

امروز در جهان سیاست مسأله‌ای بنام «ویتنام» وجود

دارد ، که يك ملت پابرهنه و مسلح به نیروی تیرو کمان ، در پرتو ایمان و اعتقاد به هدف ، اقتصاد و سازمان وسیع امریکا را به زانو در آورده است ، و در حقیقت يك «ویت کنگ» برای امریکا يك میلیون دلار خرج تراشیده است .

فقط در سال ۱۹۶۵ امریکا ۸۰ هزار تن بمب برفراز ویتنام جنوبی (مناطق تحت کنترل ویت کنگها) و ویتنام شمالی ریخته است ، و بیش از (۱۵) میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار در ظرف يك سال «۱۹۶۶» خرج کرده است<sup>۱</sup> .

اگر می بینیم که کشیشان بودائی در میدان های «سایگون» خود را آتش میزنند ، و بدون آنکه کمترین لرزش در سیمایشان مشاهده شود ، مانند مشعل میسوزند ، و بودائیان در اطرافش سرود مذهبی میخوانند ، همه معلول ایمان راسخی است که امروز سرزمین آنها را میدان مبارزه شرق و غرب کرده است .

ولی برای تقویت اراده افسران و سربازان امریکائی ، لازم است هر ماه دسته ای از هنرپیشه ها ، با مخارج گزاف براه افتند ، و به زندگی تیره آنها بارقص و تشکیل محافل و

مجالس «دانسینک» صفای مادی بخشند.

سربازان ویتنامی برای هدف مشخص می‌جنگند ، و هدف آنها خاتمه دادن به دوران استعمار، و آزاد زیستن است ، ولی سرباز امریکائی نمیداند برای چه می‌جنگد . زیرا سرزمین وی ، با سرزمین «ویتنام» هزاران فرسنگ فاصله دارد . ایمان به هدف آثار فراوانی دارد ، بزرگترین آثار ایمان ، همان جانبازی و فداکاری و فداکاریست ، و در کتاب آسمانی مسلمانان تصریحات زیادی نسبت به این موضوع شده است .

۴

استقامت و پشتکار

یا

صبر و شکیبائی

پافشاری و استقامت میخ  
سزد ، از عبرت بشر گردد  
بر سرش هر چه بیشتر کوبی  
پافشاریش بیشتر گردد

صبر و شکیبائی ، استقامت و بردباری از شیوه مردان  
 بزرگی و کامیاب جهان است صبر و شکیبائی که یک فضیلت  
 عالی انسانی است ، گاهی بایک رذیله اخلاقی بنام «سستی»  
 و «تنبلی» و دست روی دست گذاردن و تن به تقدیر و قضا  
 دادن ، و زیر بار هر گونه تعدی و ستم رفتن ، اشتباه میشود.  
 در صورتیکه شکیبائی و بردباری ، استقامت و پشتکار ، ضامن  
 سعادت و کامیابی است ، ولی بیحالی و بیعاری و سستی و  
 تنبلی موجب تیره روزی و بد فرجامی است ، اکنون ما این  
 دو حالت متضاد را با نقل مثالهای گوناگون از هم جدا  
 میسازیم :

۱- باغبانی است میخواهد در داخل باغ چمن و گلستانی  
 داشته باشد ، که بوی گلها شامه واردین را معطر و الوان  
 مختلف گلها چشمها را خیره سازد و بمحیط باغ صفای مخصوصی  
 بخشد . باغبانی که چنین آرزویی را در سرمیپروراند ، باید

در طریق ارزوی خود تن بکار داده ، سوز گرما و سرما را بر خود هموار سازد و بانیش خار همدم گردد ، وقت بیوقت باید به باغ سرکشی کند ، ما نام این گونه تحمل رنج را برای هدف عالی «صبر و شکیبائی» مینامیم .

۲- بازرگانیکه در طلب سود و بالا بردن سطح ثروت خویش است ، باید رنج سفر دریائی و زمینی و هوائی را تحمل کند ، دانشجوئی که میخواهد بهترین نمره را بیاورد ، سیاستمداری که میخواهد قلوب ملت را متوجه خویش سازد ، باید با استقامت زائد الوصفی مقدمات کار و ایده خود را انجام دهد اینجاست که حافظ شیرازی میگوید :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند  
بر اثر صبر نوبت ظفر آید

ممکن است تصور شود که این عامل پیروزی بنام «استقامت و پشتکار» باید در دو مین رمز موفقیت که بنام «کار و کوشش» گذشت ادغام گردد ، در صورتیکه چنین نیست چه بسا افرادی در آغاز کار ، روح کار و کوشش دارند ولی موقعیکه به شدائد و سختیها بر میخورند ، فوق العاده ناتوان میشوند . از این نظر باید بردباری را پشتوانه کار و کوشش شمرد و انگیزه‌ای



برای ادامه کار دانست .

موفقیتها یکنواخت نیست ، دیر و زود دارد ، هرگز  
 نبایست انتظار داشت در همه کارها یکنواخت و یکزمان موفق  
 گردیم . وضع کارها باهم فرق دارد ، چه بسا کارهای آسانی  
 در شرائط پیچیده‌ای قرار میگیرند ، وانگهی استعداد و  
 شایستگیهای مردم نیز فرق دارد ، در عین حال ممکن است  
 یکدسته در اصل شایستگی شریک باشند ، ولی هوش و درک  
 آنها از نظر درجه و شدت وضع باهم فرق داشته باشد، چه  
 بسا ممکن است یک نفر کاری را در ظرف یک سال بیاموزد،  
 و مشکلات آنرا در همان مدت بر طرف سازد ولی این دلیل آن  
 نیست که همه بایست آن را در همان مدت بیاموزند.

میگویند : « جرج استفن » مهندسی که معروف به  
 « پدر راه آهنها » گردید ، در کسب دانش بکندی پیش  
 میرفت ولی اولین « لکوموتیو » جهان بدست او ساخته  
 شد ، و نخستین قطار مسافربری را او در سال ۱۸۲۵ بر اه  
 انداخت .

دانشمندان میگویند : دو رقم نبوغ داریم : نبوغ دیررس

و نبوغ زود رس ، و صفحات زندگانی دانشمندان جهان گواه  
قطعی بر این تقسیم است .

وما نیز به همان دلیل میگوئیم : کامیابی دوجور است :  
کامیابی نزدیک ، و کامیابی دور ، نباید از دیر شدن کامیابی  
دست از کار کشید و موفقیت را محال و ممتنع دانست .

«ابوجعرا نه» از دانشمندان و علماء بزرگ اسلام و

معروف به ثبات و استقامت است . وی میگوید : من درس  
استقامت را از یک حشره بنام «جعرا نه» فرا گرفتم .

در مسجد جامع دمشق در کنار ستون صافی نشسته بودم ،

دیدم که این حشره قصد دارد از روی این سنگ صاف بالا

برود ، و بالای ستون کنار چراغی بنشیند ، من از سر شب تا

نزدیکهای صبح در کنار این ستون نشسته بودم و در بالا رفتن

این جانور دقت میکردم دیدم ۷۰۰ بار از روی زمین تamiانه

ستون بالا رفت و در اثنا شکست خورده بروی زمین افتاد

زیرا آن ستون ، صاف بود و پای او روی آن قرار نمیگرفت

و در وسط میلغزید .

از تصمیم و اراده آهنین این حشره فوق العاده در تعجب

فرماندم ، برخاستم وضو ساختم و نماز خواندم ، بعد نگاهی

بآن حشره کردم و دیدم بر اثر استقامت شاهد مقصود را در  
آغوش کشیده و کنار آن چراغ نشسته است

بقول شاعر شیرین سخن :

پافشاری و استقامت میخ ❀ سزد از عبرت بشر گردد  
بر سرش هر چه بیشتر کوبی ❀ پافشاریش بیشتر گردد

اثر استقامت در فراگرفتن هنر و علم

«دموستن» از سخنوران بزرگ امریکا است. او در  
فن خطابه مرتب باشکست روبرو میشد، و زبانش میگرفت،  
و برای تکمیل فن خطابه، در زیر زمین، بتمرین میپرداخت.  
گاهی با تراشیدن نصف سروصورت، قیافه خنده آوری  
پیدامیکرد، و بدین وسیله مجبور میشد، ماهها در خانه بماند،  
و مشغول تمرین خطابه گردد.

سرگذشت «سکاکی» دانشمند قرن هفتم اسلامی بسیار  
جالب است، وی در سن سی سالگی وارد تحصیل گردید،  
با اینکه آموزگار او از موفقیت وی مأیوس و نومید بود، ولی  
او با شور و پشتکار عجیبی مشغول تحصیل شد.

آموزگار برای درک هوش و زمینه فهم وی مسأله  
ساده ای را طرح کرد، و آن یک مسأله از فقه «شافعی» بود،

که پوست سگ با دباغی پاک میشود ، و استاد، آن را چنین  
مطرح ساخت .

استاد گفت : پوست سگ با دباغی پاک میشود  
سکاکی آنرا زیاد تکرار کرد و با شعور و شوق آماده پس  
دادن بود .

فردای آنروز معلم در میان انبوهی از شاگردان از  
«سکاکی» پرسید که مسئله دیروز چه بود ؟ ! «سکاکی»  
ناگهان گفت : سگ گفت : پوست استاد با دباغی پاک  
میشود ، در این لحظه شلیک خنده شاگردان و معلم بلندشد ،  
ولی روح آن نوع آموز سالمند با اندازه ای توانا بود ، که از  
این شکست در امتحان شکست روحی نخورد ، و ده سال تمام  
در این راه گام زد ، ولی روی بالا بودن سن ، تحصیل او  
رضایتبخش نبود.

روزی برای حفظ درس به صحرا رفته بود ، ریزش باران  
را روی صخره ای مشاهده کرد که در آن سنگ اثری بیادگار  
گذاشته است ، او از دیدن این منظره ، پند گرفت و گفت :  
هرگز دل و روح من سختتر از این سنگ نیست ، و اگر  
قطرات دانش بسان آب باران در دل من ریزش کند ، بطور

مسلم اثر نیکوئی در روان من خواهد گذارد .

او به شهر باز گشت، و با شور زائدا لوصفی مشغول تحصیل گردید ، و بر اثر استقامت و پشتکاریکی از نوابغ جهان ادب در عرب گردید ، و کتابی در علوم عربی انتشار داد که مدت‌ها محور تدریس در دانشکده‌های اسلامی بود<sup>۱</sup> .

### چشمه و کوهسار

چشمه ساری از کوهساران سرازیر میشود ، در مسیر راه به صخره‌ها و موانع زیادی بر می‌خورد ، و چه بسا ساعاتی از پیشروی آب جلوگیری کرده ، و در برابر آن مقاومت سرسختانه نشان میدهند ، ولی آب با کند و کاوش ریز ریز ، و پی گیر خود ، هر لحظه از نیروی موانع میکاهد ، و با باز کردن منافذ و دریچه‌های ریز ، راهی برای خود باز میکند، این مثل را که حقیقتی است قابل توجه، مرحوم **ملك الشعراء** بهار بنظم در آورده است و میگوید:

جدا شد یکی چشمه از کوهسار  
بره گشت ناگه بسنگی دچار

۱- روضات الجنات ص ۷۴۷ نقل از زینة المجالس.

به نر می چنین گفت با سنگ سخت  
کرم کرده راهی ده ای نیکبخت

ولی سنگ چون خو گران بود سر  
زدش سیلی و گفت دور ای پسر

نجنبیدم از سیل دریا گرای  
که ای تو، که پیش تو جنبم ز جای

نشد چشمه از پاسخ سنگ سرد  
بکندن در ایستاد و ابرام کرد

بسی کند و کاوید و کوشش نمود  
کزین سنگ خارا رهی بر گشود

ز کوشش بهر چیز خواهی رسی  
بهر چیز خواهی کماهی رسی

کسانیکه مشغول کارهای اجتماعی هستند ، بیش از  
دیگران به صبر و حوصله و ثبات و استقامت نیازمندند ، و بدون  
بردباری هرگز گامی به پیش نخواهند برد .

یکی از فلاسفه انگلستان عقیده داشت که هیچ کس در  
انجام کاری ناتوان نیست ، روی این اصل وی روزی بایک  
اسب سوار ماهر همسفر شد ، در اثناء راه به یک دیوار کوتاهی  
رسیدند ، سوار کار ماهر بایک ضرب به بر اسب ، از بالای دیوار  
پرید ، فیلسوف مزبور خواست همان کار را انجام دهد ولی

موفق نشد ، و از روی اسب به روی زمین افتاد ، از زمین برخاست دو مرتبه اسب خود را زد ، تا از روی دیوار بآن سو به پرد ، باز از روی اسب افتاد ، بار سوم بر اثر سعی و ثبات موفقیت بدست آورد .

«اودوبون» حیوان شناس معروف امریکا ، دوستانه تصویر از پرندگان گوناگون روی کاغذ کشیده ، و هنگام مسافرت همه را در صندوقی گذارده بود ، در غیاب وی تمام اوراق طعمه موشها شده بود ، وی موقعی در صندوق را باز کرد ، زحمات خود را برباد رفته دید ، بسیار متأثر شد ، ولی در پرتو سعی واستقامت همه تصاویر را از نو کشید .

یکی از دوستان «کارلایل» جلد اول تاریخ فرانسه را از وی عاریت گرفت ، و این نسخه منحصر بفرد در خانه دوست وی بر اثر اشتباه خدمتگذار خانه طعمه آتش گردید ، ولی او با صبر واستقامت کامل تمام کتاب را از نو نوشت .

«هاروی» کاشف گردش خون در بدن ، هشت سال مشغول آزمایش بود ، تا به نظریه خود یقین واطمینان پیدا کرد ، سپس آنرا با دلائل ساده ابراز کرد ، ولی صدای

مخالفت از هر طرف بلند شد ، گروهی او را مجنون و دیوانه خواندند ، و دوستانش ویرا ترك گفتند اما او با کمال ثبات و استواری ، به دفاع از عقیده خود پرداخت ، و هم اکنون کشف وی یکی از مسلمات علوم طبیعی است .



# ۵

## تمرکز فکر

قطرات باران اگر در نقطه‌ای گرد  
آید، دریاچه‌ای را تشکیل میدهد  
و اگر پراکنده شود، در دل  
زمین فرو میرود، همچنین است  
فعالیت‌های فکری و بدنی ما

تمرکز فکر یکی از عوامل کامیابی است. تمرکز دادن فکر در یک نقطه باعث میشود که فشار فکر به یک نقطه متوجه گردد، و هر گونه مانع سرسخت از جلوپا برداشته شود، نقش تمرکز فکر در کار، همان نقش «اهرم» در فیزیک است، کار «اهرم» این است که نیروها را در نقطه‌ای متمرکز میسازد و بایک فشار متناسب، جسم بزرگ و سنگینی را بلند میکند، از این نظر با تمرکز دادن فکر در یک نقطه، بسیاری از مشکلات از پیش پای انسان برداشته می‌شود.

فعالیت‌های بدنی و فکری ما بسان قطرات باران است، اگر در نقطه‌ای گرد آید، دریاچه‌ای را تشکیل میدهد، ولی اگر پراکنده شود، در دل زمین فرو میرود و نتیجه‌ای بدست نمی‌آید.

همه شماها آوازه‌نا بغه شرق «شیخ بهائی» را شنیده‌اید، وی در بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی و اسلامی دست توانائی داشت، و یکی از چهره‌های درخشان خاور زمین است، و در بسیاری از رشته‌های علمی آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار

گذارده است .

نابغه شرق میگوید :

من با دانشمندان نامدار که ذی فنون بودند ، و در رشته‌های گوناگونی کار کرده ، و در هر علمی اطلاعات وسیعی بدست آورده بودند ، وارد بحث و مذاکره شدم ، و بر همه آنها پیروز گشتم ، ولی هر موقع با متخصص يك فن یعنی کسی که تمام نیروی خود را در يك رشته بکار برده بود ، گفتگو پرداختم «سخت مغلوب شدم» زیرا بر اثر متناهی بودن نیروی فکری و دفاعی ، زوایائی در هر علمی برای من مخفی مانده بود .

قوای عقلی در حل مشکلات بسان اشعه خورشید است ، که اگر اشعه آفتاب وسیله «ذره بین» در نقطه‌ای متمرکز نشود ، چیز را که در مقابل آن قرار گرفته است نمیسوزاند ، و اشعه فکر انسانی ، تا بنقطه واحدی نتابد ، موانع را ریشه کن نمیسازد ، و جوانب موضوع را روشن نمیکند .

معلمان مجرب همواره شاگردان را تشویق میکنند که در هر موضوعی دقت خود را بکار اندازند ، لابد توجه دارید که «دقت» جز توجه دادن قوا و متمرکز ساختن آن در

نقطه‌ای، چیزی نیست ، و همه اکتشافات معلول و اثر مستقیم دقت کاشفین در یک موضوع است ، که با تمرکز دادن قوای سمعی و بصری و فکری به اکتشاف و اختراع نائل آمده‌اند

### سرگردانان جامعه

دسته‌ای از ما هستند که اصلاً در زندگی نقشه و هدف ندارند و بسان يك کشتی و یا هواپیمای بدون قطب‌نما ، دائماً در حرکت‌اند ، يك چنین کشتی بر اثر تصادم با کوه‌های مخفی دریائی خرد می‌شود ، چنین هواپیمائی در چاه‌های هوائی سقوط مینماید .

افراد بی نقشه نیز بر اثر تصادم با کوه حوادث از پای درآمده و یا در دره نابودی سقوط مینمایند .

دسته دیگر از ما نقشه دارند ، ولی پیش از رسیدن به هدف از نیمه راه عقب‌نشینی میکنند ، و راه دیگر را پیش میگیرند ، مرد موفق کسی است که راهی را که گرفته تا به هدف نرسیده ، دست از آن برندارد ، و بکار دیگر اشتغال نرزد ، زیرا راه هر چه هم دور باشد ، با پیمودن متوالی به پایان میرسد .

اصولاً یکی از وسائل عقب‌ماندگی گروهی از افراد مستعد و آماده ، این است که آنان روی عواملی ، گرفتار

«تلون مزاج» میشوند ، و از این شاخه بآن شاخه میپزند ،  
 و در قلمروهای مختلف گام مینهند ، کاری را انجام نداده ،  
 دست به کار دیگر میزنند ، اینها میخوانند همه کاره شوند  
 ولی سرانجام هیچ کاره اند .

طبیعت جهان آفرینش بما خوب درس میآموزد : اگر  
 نهالی را چندبار جابجا کنند ، سرانجام پژمرده میشود ،  
 ولی نهالهای ثابت و پا برجا ، همواره خرم و شاداب جلوه  
 میکنند . «تذبذب» ، و دو دلی ، و جابجا کردن نهال و اصول  
 فکر ، موجب پریشانی میشود . و فکر را از رشد و نمو باز  
 میدارد ، تا جائیکه گفته اند یکی از علائم نوابغ اینست که  
 میتوانند افکار خود را در نقطه‌ای متمرکز سازند .

همه کاره بودن علاوه بر ضررهای فردی . لطمه اجتماعی  
 شدیدی دارد ، چه بسا اقتصاد و فرهنگ يك کشور را فلج  
 میسازد ، و هرج و مرج عجیبی بوجود میآورد که اصلاح آن  
 بسختی صورت میپذیرد .

«بوفون» میگفت : قریحه و موهبت فقط عبارت است  
 از اینکه انسان هوش خود را بیک نقطه متوجه سازد .  
 از «نیوتن» پرسیدند : چطور موفق به این اکتشافات

زیاد شدید؟ وی چنین جواب داد: «با تأمل مستمر در آنها»  
 او درباره يك موضوع آنقدر فکر و تأمل میکرد تا مانند روز  
 روشن و آفتابی میگردید .

یکی از مزایای تمدن کنونی پرورش دادن استادان  
 متخصص است؛ که تنوع و کثرت رشته‌های علوم، موضوع  
 تخصص را بصورت يك امر اجتناب ناپذیر در آورده است و  
 اگر این کار از میان برود، کاروان ترقی در حد معینی  
 توقف میکند.

# ۶

## نظم و انضباط

من شما فرزندانم را به پیروی  
از دستورات خدا، و نظم و  
انضباط در زندگی توصیه میکنم  
امام علی علیه السلام

نظم و انضباط نه تنها از رازهای پیروزی مردان بزرگ  
میباشد ، بلکه کاخ بلند آفرینش روی آن استوار شده است ،  
اگر منظومه شمسی برقرار است ، و سیارات دور آن میگردند ،  
و کوچکترین خلمی در طی این قرون در آن رخ نداده است ،  
از این نظر است که بنیاد آفرینش آن را نظم و محاسبه تشکیل  
داده است .

در تمام مظاهر هستی از بزرگترین موجودات جهان  
آفرینش گرفته تا برسد به ذره ناچیز آن «اتم» نظم و دقت  
بکار رفته است ، تنها در این ذره ناچیز که بصورت موجودات  
لایتناهی جهان ما را پر کرده است ، نظام شگفت انگیزی  
حکمرما است ، و همان نظامی که بر بزرگترین منظومه های  
جهان حکومت میکند ، بر هر یک از این ذرات ناچیز نیز  
حکمرما است .

هر یک از این اتمها دارای هسته مرکزی است بنام  
«پروتون» و الکترونها مانند اقمار و سیارات با ترتیب دور  
هسته مرکزی خود میگردند ، و بقول عارف بزرگ  
اسلامی :



دل هر ذره را که بشکافی ﴿﴾ آفتابیش در میان بینی  
جهان آفرینش برای ما بهترین راهنما است، نقشه زندگی  
و دوام و ثبات حیات، و رمز پیروزی را باید از آن آموخت  
او بما میگوید: رمز بقاء و استواری من، همان نظمی است  
که آفریدگارم در نهاد من نهاده است.

اگر در مراکز علمی هرج و مرج حکمفرما گردید،  
اگر از دستگاه بازرگانی کشور، نظم و حساب رخت بر بست،  
و توازن «عرضه و تقاضا» از بین رفت، اگر در دستگاه  
انتظامی مملکت، انضباط سربازی جای خود را بخودسری  
داد، باید فاتحه زندگی را در آن کشور خواند.

امیر مؤمنان در بستر بیماری افتاد، نخستین توصیه و  
سفارش وی به فرزندان گرامی خود، پس از پرهیز از  
نافرمانی خدا این بود: «**اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم**»  
شما را پرهیز از نافرمانی خدا، و نظم و انضباط در زندگی  
توصیه مینمایم.

یکی از نشانه‌های نظم این است که اوقات شبانه روزی  
را بر نیازمندیهای خود تقسیم کنیم، و زیر بنای زندگی را که

همان نظم و تقسیم است ، محکمتر سازیم و از بی نظمی که  
 کشنده شایستگی و برباد دهنده هر گونه استعداد است ،  
 به پرهیزیم .

پیشوای پرهیز گاران میفرماید : يك فرد مسلمان باید  
 اوقات شبانه روزی خود را سه بخش کند ، قسمتی برای پرستش  
 خدا ، مقداری برای بدست آوردن معاش و هزینه زندگی و  
 پاره ای برای نیل به لذایذ نفسانی که در زندگی مادی از آن  
 چاره ای نیست .<sup>۱</sup>

اگر در گذشته و در يك قسمت از زندگی ما نظم و انضباط  
 حکمفرما نگرديد آیا میتوان در باقیمانده عمر خود از این  
 حاصل استفاده کنیم؟! بطور مسلم بلی! زیرا دورانهای  
 سه گانه زندگی ( کودکی ، جوانی ، پیری ) مانند طبقات  
 مختلف کشتی است که با فشار دادن دگمه ای يك قسمت از  
 قسمت دیگر جدا میشود ، و اگر بر یکی از طبقات آن لطمه ای  
 وارد شد ، میتوان آن قسمت را از کشتی جدا ساخت ، مرد  
 موفق کسی است که با نیروی اندیشه و خرد قطعات مختلف  
 زندگی را از هم جدا سازد ، و برای هر کدام حساب جدا گانه

باز کند . بسیار مایهٔ بدبختی است که بجای استفاده از امکانات موجود ، وقت خود را در تأسف بر گذشته تلف کند و از بکار بردن نظم در قسمت دیگر زندگی غفلت ورزد .

از وزیر لائق و شایسته‌ای که به همکاری‌های خود بطور دقیق رسیدگی میکرد ، پرسیدند چطور به این همه کار میرسی ؟  
گفت : آنچه را امروز میتوانم بکنم به فردا نمی‌اندازم و هیچوقت تأخیر در کاری را روا نمیدانم .

من از تابلوهائیکه در آژانسها و کارگاهها نصب میکنند و در آن چنین مینویسند ، وقت طلا است ، بسیار در شگفت هستم ، زیرا ارزش وقت بمراتب بالاتر از طلا است ، ولی این موجود گرانبها در صورتی از طلا بالاتر میگردد که نظم و انضباط در اوقات انسان برقرار باشد ، و هر کاری در موقع خود انجام گیرد .



## کار را از جای کوچک شروع کنیم

باید با همت و نقشه بزرگ وارد  
کار شد، ولی کار را از جای کوچک  
آغاز نمود. و یکی از اسرار  
پیروزی ملت انگلستان همین است

مقصود این نیست که کار را از جای كوچك آغاز كنیم  
و همانجا درجا زنیم ، و یا با همت كوچك وارد كار شویم ، بلکه  
هدف این است که با نقشه وسیع و بزرگ و همت عالی و  
بلند ، کار خود را طراحی کنیم ، اما همه نقشه را یکجا پیاده  
نمائیم بلکه خرده خرده بمقصود بزرگ خود جامه عمل  
پوشانیم .

### چرا با نقشه بزرگ وارد کار شویم!؟

زیرا کسانی که افکار بلند و مغز بزرگ دارند ، نمیتوانند  
همت خود را در دائره كوچکی محصور سازند . بلکه همواره  
پس از نیل بمقصود ، خود را در آستانه مقصد دیگر میدانند ،  
بنابراین باید از آغاز کار ، نقشه را بزرگ گرفت .  
حتی از نظر روانی هم مطلب چنین است ، تا انسان خود  
را برای هدف بزرگ آماده نسازد ، گاهی به نیمی از هدف  
نمیرسد ، کوتاه نظران همواره بوضع فعلی خود راضی شده ،  
و خواهان دوام وضع موجود میگردد ، ولی افراد بلند نظر  
باید وسیعی وارد کار میشوند ، و همواره در فکر بهتر کردن

«سعدالدین» تفتازانی از پایه گذاران فن بلاغت در اسلام است ، روزی خواست از اندازه همت فرزند خود آگاه شود ، به او گفت : پسر من ! هدف تو از تحصیل چیست؟ گفت تمام همت من این است که از نظر معلومات پایه شما برسم پدر از کوتاهی فکر فرزند متأثر شد ، و با لحن تأسف آور گفت اگر همت تو همین است هرگز به نیمی از مراتب علمی من نخواهی رسید ، زیرا افق فکر تو فوق العاده کوتاه است . من «سعدالدین» که پدر تو هستم آوازه علمی «امام صادق» را شنیده و از مراتب دانشش بوسیله آثاری که از او بیادگار مانده بود آگاه بودم ، و در آغاز تحصیل ، تمام همت من این بود که پایه علمی این شخصیت بزرگ جهان انسانی برسم ، و من با این همه همت بلند ، به این درجه از علم رسیده ام که مشاهده میکنی ؟ ! و هرگز قابل قیاس با مقام علمی آن پیشوای بزرگ نیست ، تو که اکنون چنین همت کوتاهی داری ، پیمانۀ شوق و شور تو ، در نازلترین درجات علمی لبریز خواهد گردید ، و دست از تحصیل خواهی کشید .

لذا باید کوشش کنیم ، که در دل خود همتهای عالی  
را بوجود آوریم .

همت بلنددار که مردان روزگار  
از همت بلند بجائی رسید اند

مولوی میگوید :

آب کم جو تشنگی آور بدست  
تا که جوشد آب از بالا و پست

چرا باید کار را از جای كوچك آغاز کرد؟!!

آغاز کار مرحله آزمایشی است ، هنوز سود و زیان کار  
معلوم و روشن نیست ، شاید موانعی در سر راه مقصد باشد  
که مانع از وصول بمقصد گردد طول زمان لازم دارد که  
از سر راه برداشته شود ، چه بسا ممکن است راهی را که  
انتخاب نمودیم بیراهه باشد و در نقشه برداری و طرح کار  
اشتباهات فراوانی داشته باشیم ، در این صورت اگر کار را  
بصورت بزرگ آغاز کنیم ، بازگشت از بیراهه برآه ، بسیار  
مشکل خواهد بود .

اصولا یکی از معایب ما مردم مشرق زمین همین است  
که کار را با سر و صدا و طمطراق و از جای بزرگ آغاز

میکنیم چه بسا ، باموفقیت روبرو نمیشویم ، و راه بازگشت را بروی خود می‌بندیم ، و پس از اتلاف عمر و سرمایه ، با سرشکستگی و شکست روحی ، سر جای اول خود باز میگردیم .

در یادداشتهای «ناصرالدین شاه» میخوانیم که وی در مسافرتی که به اروپا کرد، در بازدید خود از لندن ، باملکه انگلستان تماس گرفت ، و علت موفقیت بانك انگلیس را در ایران از ملکه نامبرده پرسید و گفت : روزی که این بانك در پایتخت ایران شعبه باز کرد ، يك رئیس و يك حسابدار ، و يك پیشخدمت ، بیش نداشت ، و با سرمایه كوچك مشغول کار شد ، و در اندك زمانی موفقیت شایانی بدست آورد ، و سود زیادی نشان داد .

ملکه در پاسخ مهمان خود چنین گفت : ملت انگلستان هر گز اسرار و رازهای موفقیت خود را بملل بیگانه نمیگویند ، ولی من بیاس احترام شما در اینجا نکته ای را متذکر میشوم .

ما مردم مغرب زمین ، خصوصاً مردم انگلستان ، همواره کار را از جای كوچك شروع میکنیم ، تا اگر سودی نبردیم



راه بازگشت برایمان باز باشد ، با دادن ضرر ناچیز نقشه را دگرگون کنیم، و اگر سودی بردیم ، فوراً وضع موجود را توسعه دهیم . و ما در این خصیصه باشما شرقیان در نقطه مخالف قرار گرفته ایم .

ما خودمان شاهد سرمایه گذاری جمعیتها بودیم ، که بر اثر عدم مراعات همین اصل حیاتی در تمام شئون ، دچار ورشکستگیها شده و در بحرانها و بن بست اقتصادی قرار گرفتند .

نظری به پیروزی بیسابقه یک مرد آسمانی بیاندازیم که هم اکنون ششصد میلیون مسلمان افتخار پیروی او را دارند در صورتیکه روزهای نخست دعوت وی، جز چند نفر انگشت شماری بوی نگر ویده بود.

برنامه او آنچنان وسیع است ، که در تمام شئون زندگانی بشر ، از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و غیره نظر قاطع داده ، و او را از هر گونه تشریح بی نیاز ساخته است .

او روز نخست از مردم جز «شهادتین» (شهادت به یگانگی خدا و رسالت وی) چیز دیگری نمی خواست،

و برنامه بزرگی او از جای کوچک آغاز شد . ولی کم کم  
 با آماده کردن محیط ، تمام برنامه خود را در تمام شئون  
 انسانی پیاده کرد . و مردم جهان را زیر بار یک برنامه  
 سنگین انسانی برده ، مسیر زندگی آنها را دگرگون  
 ساخت .



## از پیروپهای نسنجیده پرهیزیم

مر مرا تقلید شان بر باد داد  
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد  
چون ز تلی بر جهد يك گو سفند  
گله گله گو سفندان می جهند

یکی از عوامل پیروزی این است که از پیروپهای نسنجیده  
بپرهیزیم و با سازمان آفرینش خویش ، اعلان جنگ ندهیم ،  
در قلمرو کار دیگران که شایستگی آن را نداریم ، وارد  
نشویم این را بدانیم که میل به هم‌رنگی بطور مطلق ، باعث  
شکست در زندگی است . اصولا کسانی که کمبود شخصیت  
دارند ، چه بسا در این راه با شکست و محرومیت روبرو  
میشوند ، زیرا بدون سنجیدن استعداد خود ، در این راه  
گام برمیدارند ، در صورتیکه باید فقدان و کمبود شخصیت  
خویش را از راه دیگر تکمیل نمایند .

غرور و حسد بر دیگران و یا کم‌درایتی ، انسان را  
وادار میکند که از کارهای دیگران تقلید کند ، و همواره  
باساز آنها بر قصد ، بدون آنکه در آغاز و سرانجام کار به تفکر  
پردازد .

مولای متقیان مردم را به سه دسته تقسیم کرده و میفرماید:  
یا دانشمندان و یا دانشجو هستند ، و دسته سوم کسانی میباشند  
که بدنبال هر ندائی میروند ، و بسان پشه‌های هوا ، از هر

سو باد آید (بدون اراده) بآنسو میچرخند<sup>۱</sup>.

این دسته بجای اینکه کوشش کنند که غنچه‌های استعداد آنها شکوفان شود، و بوی خوش آن همه جا را فرا گیرد، سرپوشی روی غنچه فکر گذارده و آن را به پثر مردگی و ادا میسازند، چشم چرانی میکنند تا در این پرتگاه زندگی با بالهای دیگران بپزند.

آنان غافلند که در جهان آفرینش، هرگز دو نفر که از هر نظر مساوی باشند آفریده نشده‌اند، و هیچ فردی علاوه بر چهره و روحیات، حتی از نظر خطوط کف دست با دیگران یکسان و برابر نیست، دیگر معنی ندارد خود را اسیر فکر دیگران سازیم، و از منابع سرشار استعداد نهفته خود بهره‌مند نشویم.

مردان بزرگ همواره گام‌زن راه نو بودند از جاده‌هایی می‌رفتند که کسی گامی در آن نگذاشته بود و ارمغانهای تازه بجامعه بشریت عرضه میداشتند و در طول زندگی خلاق و آفریننده فکر و علوم و صنایع بودند.

راز کامیابی «دکارت» در صحنه‌های علمی این شد که

او روزی تمام معلومات و معتقدات خویش را در علوم و فلسفه به دور ریخت ، و تمام مسائل یقینی را بصورت شك در آورد و در همه چیز شك کرد حتی در اینکه « آیا خودش نیز واقعیت دارد یا نه » روی این اساس ، موفق شد ، تحولی در تمام شئون علمی و فلسفی بوجود آورد ، و اگر او نیز مانند دیگران بدنبال فلسفه « اسکولاستیک » میرفت ، هرگز این کامیابی نصیب وی نمیگشت .

مردان بزرگ آزادانه فکر میکنند ، رهائی از بندوقید دیگران را کلید پلائی موفقیت خود می‌شمارند و میگویند تقلید در امور فردی و اجتماعی انتحار و خودکشی است .

### بوق حمام در شهر مقلدهاگم میشود

در گذشته گرمابه‌های ایران با شیپور و بوق مجهز بود گرمابه‌داران برای آگاه ساختن مردم به باز شدن گرمابه ، یکساعت پیش از طلوع صبح شیپور میزدند ، اتفاقاً روزی در یکی از شهرها شیپور حمام گم و یا خراب شد ، گرمابه‌دار با زحمت زیادی بوقی را با قیمت گرانی تهیه کرد و کار خود را انجام داد .

مرد غریبی که تازه وارد آن شهر شده بود از دیدن این منظره خوشحال شد زیرا دید که در اینجا جنس یک ریالی را میتوان بده ریال فروخت . فوراً تصمیم گرفت که تعداد زیادی شیپور بخرد ، و باین نقطه حمل کند ، تا یک برده سود کند ، مال التجاره خویش را وارد میدان بزرگ آن شهر کرد ، و انتظار داشت در نخستین لحظه ، مردم برای خریدن شیپورها سر و دست بشکنند ، ولی او هر چه توقف کرد ، کسی از او احوالی نپرسید .

بازرگان ثروتمندی عصا بدست در آن شهر از آن نقطه عبور میکرد ، از آن مرد غریب ، علت نقل این همه بوق و سرنا را پرسید ، وی سرگذشت خود را به او بازگو کرد ، بازرگان خردمند ، از حماقت و ابله‌پی او در شگفت فروماند ، و گفت : تو آخر فکر نکردی این شهر دو حمام بیش ندارد؟! و این همه شیپور در اینجا مصرف ندارد ، ولی من برای خاطر تو فردا کاری انجام میدهم ، که همه اینها در ظرف یک هفته بفروش برسد ، گفت چه کار میتوانی انجام بدهی؟! جواب داد : دیگر این کار به تو مربوط نیست ، همین اندازه بدان مردم اینجا ، مردم مقلد و بی فکرند ، و من از این نقطه ضعف

آنها بِنفع تو استفاده خواهم کرد ، فوراً در آنجا يك دانه بوق بعنوان امانت از او گرفت و بدست نو کرش سپرد ، تا بخانه او برساند .

بامدادان این مرد سرشناس و ثروتمند ، بجای عصا ، بوق را بدست گرفت و تکیه زنان بر بوق ، راه تجارتخانه را پیش گرفت . شیوه این بازرگان توجه مردم را جلب کرد ، و با خود گفتند لابد رمز موفقیت این مرد در زندگی و بازرگانی ، همین نوع کارهای اوست ، مثلاً بجای عصا بوق برمیدارد ، دسته‌ای نیز این نظر را تأیید کردند ، غلغله‌ای در شهر «مقلدها» راه افتاد ، مردم دست از کار و زندگی کشیده ، همه مشغول خریدن بوق شدند ، چیزی نگذشت که تمام بوقها بفروش رسید ، بازرگان پیر ، برای رسیدگی بوضع نقشه خود ، تماس مجددی با آن مرد غریب گرفت ، و مطلع شد که همه شیپورها بفروش رفته است ، پیغام داد که هرچه زودتر از این شهر بیرون رود ، زیرا فردا نقشه دگرگون خواهد شد .

فردای آن روز بازرگان قد خمیده ، بار دیگر بجای بوق ، عصا بدست گرفت و به حجره خود آمده ، مردم از کار



و کرده خود پشیمان شدند و فهمیدند که فریب تقلید کور  
کورانه خویش را خورده‌اند ، نه عصا نشانه موفقیت بود ،  
ونه بوق ، بقول مولوی :

مر مرا تقلید شان برباد داد  
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

همچنانکه فرد باید آفریننده و خلاق و نقشه کش باشد ،  
و جوهر شخصیت خود را بیرون بریزد ، همچنان اجتماع  
پیروز ، و کامیاب تا روح خلاقیت و پیشروی در خود احراز  
نکند و دنباله روی را کنار نگذارد ، هرگز کامیابیهای  
اجتماعی و دسته جمعی نصیب وی نخواهد گردید .

مشتی از جوانان سرخورده اجتماع ما ، از روی تصورهای  
غلط ، و تبلیغات فریبنده و مکارانه غربیان تصور میکنند که  
راز کامیابی غرب در صنایع ، در گسستن علائق مذهبی و پیوند  
اخلاقی میباشد ، علت تفوق آنها بر مشرق زمین داشتن  
مجالس رقص و دانس ، و اخت و عریان بودن زنان آنهاست ،  
دسته‌ای از این مردم بر اثر حقارتی که در خود احساس  
میکند ، برای جبران این حقارت فوراً از روح هم رنگی  
استمداد گرفته ، به فورم کلاه و لباس ، و ژست و آرایش غربی

پناه میبرند ، غافل از اینکه اینها پوسته تمدن و باصلاح  
 قشر یک ملت صنعتی است ، پایهٔ تفوق آنها علم و دانش ،  
 و تفوقهای فکری و علمی آنهاست ، اساس تمدن آنها این است  
 که زنجیر استعمار را از هم گسسته و بسان يك ملت مستقل  
 روی پای ایستاده ، و به تحقیقات و بررسیهای علمی مشغول  
 هستند .

اینجا است که بیاد افکار بلند و بزرگ دانشمند  
 «پاکستان» محمد اقبال افتاده و پپاس تقدیر از خدمات  
 ارزندهٔ وی ، اشعار او را در اینجا نقل مینمائیم .

شرق را از خود برد تقلید غرب  
 باید این اقوام را تنقید غرب

قوت مغرب نه از چنگ و رباب  
 نی ز رقص دختران بی حجاب

نی ز سحر دختران لاله رو  
 نی ز عریبان ساق و ، نی از قطع مو

محکمی او را نه از «لادینی» است  
 نی فروغش از خط «لاتینی» است

قوت از طرز کلاه و جامه نیست  
 مانع از علم و ادب عمامه نیست

قوت افرنگ از علم و فن است  
 از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ  
 علم میباید نه ملبوس فرنگ

اندر این ره جز نگه مطلوب نیست  
 این کله یا آن کله مطلوب نیست

فکر چالاکی اگر داری بس است  
 طبع ادراکی ، اگر داری بس است

ملت غرب زده ایران ، بجای اینکه مغزها را تکان دهند ،  
 ایادی استعمار را قطع کنند ، مسیر زندگی را با چراغ  
 دانش و خرد روشن سازند ، به پوست و کلاه غرب پناه میبرند .  
 تا یک ملت سازمان فرهنگی و اقتصادی مستقل پیدا  
 نکند ، نقشی در زندگی نخواهد داشت .

ما از سال ۱۲۶۸ هجری قمری دارالفنون داریم ، و این  
 مؤسسه علمی و تحقیقاتی در سایه همت بلند یک راد مرد  
 بزرگ ایرانی مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر ، بوجود  
 آمد ، و استعمار احساس کرد که ایرانی گامزن راه نو شده ،  
 و میخواهد جاده های نکو بیده را زیر پا بگذارد ؛ چیزی  
 نگذشت دژ خیمان «استبداد» مقدمات مرگ وی را در حمام

فین کاشان فراهم آوردند ، و از آن روز تا کنون که بیش از صدسال میگذرد ، کوچکترین تحقیق علمی ، در زمینه‌های علوم در مؤسسات فرهنگی ما بوجود نیامده است .  
 بیجانیت که «شهریار» شاعر زبردست زمان ، شعله‌های دل خود را درباره فرهنگ دوره خود ، در قالب اشعار ریخته و چنین میگوید:

فرهنگ ما برای جهالت فزودن است  
 مامور زشت بودن ، و زیبا نمودن است

يك درس زندگی بجوانان نمیدهد  
 طوطی مثال ، قصه مهمل سرودن است  
 در بسته باد ، مدرسه‌ای را که قصد آن  
 بر روی ملتی در ذلت گشودن است

بیدار شو که نغمه طنبور اجنبی  
 لالائی است ، از پی سنگین غنودن است  
 دار الفنون که سر گل عمرت دهد بباد  
 شش سال تازه از پی ذوق آزمودن است<sup>۲</sup>

بی جهت نیست که رئیس دانشگاه وقت میگوید: دیپلمه‌های ما فارسی نمیدانند البته وقتیکه فارسی نمیدانند هیچ چیز

نمیدانند اطلاعات شماره «۹۷۰۳» .

ملت دنباله رو که از تفکر استقلالی بیزار است، و همواره دنباله تفکر اتکالی می‌رود، بسان گله گوسفند است که بزی آن را هدایت میکند، اگر در برابر آن بز چوب قرار بدهی که از روی آن پرد این عمل در تمام گوسفندان دنباله رو، اثر بارز دارد، بطوریکه اگر چوب‌را برداری، همه این زبان بسته‌ها، وقتی بآنجا رسیدند، همگی کاری را که بز انجام داده، انجام میدهند.

میگویند رئیس اهالی «فچی» از يك جاده کوهستانی عبور میکرد، و پشت سرش يك دسته افراد راه میرفتند، اتفاقاً رئیس آنها بز زمین خورد، تمام افرادی که پشت سر او بودند فوراً همان عمل را انجام دادند، جز يك نفر که از این پیروی غلط ناراحت شد، ولی دیگران او را بیادانتقاد گرفتند که مگر تو از رئیس بیشتر و بهتر میدانی!

در کتاب آسمانی ما از پیرویه‌ها و دنباله‌رویه‌ها که سرچشمه‌ای

---

چون زتلی بر جهد يك گوسفند \* کله کله گوسفندان می‌جهند

جز «فکر اتکالی» ندارد، زیاد انتقاد شده است. فرزندان ابراهیم پایه گذار توحید و قهرمان مبارزه با بت پرستی، پس از آنکه مدت‌ها پرچمدار توحید بودند، بر اثر يك دنباله‌روی غلط، صدها سال گرفتار بت‌های چوبی و فلزی شدند؛ و خانه توحید را، خانه بت‌لالت و عزیزی کردند؛ یکی از فرزندان وی در دوران ریاست خود سفری، بخارج حجاز کرد، وضع اقوام بت‌پرست مورد اعجاب وی قرار گرفت، فوراً بتی را همراه خود آورد، و يك ملت موحد را بر اثر يك تقلید کور کورانه آلوده به شرك ساخت.

البته منظور از تقلید بد همان پیرویهای نسنجیده است و الا تقلید بآن معنی که نادان به‌دانا، و غیر وارد به افراد خبره و دانشمند رجوع کند، هرگز مذموم و بد نیست، بلکه اساس زندگی در جامه‌های متمدن بشمار میرود و همواره بیمار پیزشك و کارفرما به‌مهندس مراجعه نموده و نظر آنها را بدون چون و چرا محترم می‌شمارند.

سرگذشت صوفی مقلد

در خانقاهی دهها درویش تهی دست زندگی می‌کردند،

از قضا درویشی از مسافرت بازگشت ، یکسره به خانقاه رفت  
 الاغ خود را به فراش خانقاه سپرد ، تسایک شب در مراسم  
 بزم درویشان شرکت جوید ، درویشان گرسنه مقدم او را  
 گرامی شمرده و سران خانقاه باهم خلوت کرده، بهم چنین  
 گفتند :

درویشان این خانقاه ، با گرسنگی دست بگریباندند ،  
 جائی که در آئین اسلام خوردن «میته» برای افراد گرسنه  
 جایز شمرده شده ، پس فروختن خرك رفیق خانقاه مباح  
 و جائز خواهد بود .

بتصویب هیئت رئیسه ، خرك درویش از همه جا بی خبر ،  
 بفروش رفت ، وعموم صوفیان خانقاه ببرکت خرك شکم از  
 عزا درآورده و غذای سیری خوردند ، پس از پایان غذا ،  
 مراسم «سماع» و پایکوبی دستجمعی درویشان ، که درویش  
 صاحب الاغ نیز جزء آنها بود آغاز گردید ، ومطرب آن شب  
 را با جمله (خربرفت...) آغاز کرد

چون سماع آمد ز اول تا کران  
 مطرب آغازید یک ضرب گران

خر برفت و ، خر برفت آغاز کرد  
 زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حرارت پایکوبان تا سحر  
 کف زان، خردفت، خردفت ای پسر

از ره تقلید آن صوفی همین  
 خر برفت آغاز کرد ، اندر چنین

ذکر ورد ( خر برفت ۰۰۰ ) تا آغاز طلوعه فجر ادامه  
 داشت ، و درویش صاحب الاغ از همه جا بی خبر ، با آنها  
 دم گرفته ، و همان « ورد » را با صد شوق به زبان جاری  
 میساخت .

بامدادان، درویشان، خانقاه را خلوت کردند، هر کسی  
 راه خانه خود را پیش گرفت ، درویش صاحب الاغ بیرون  
 آمد ، الاغ خود را از فراش خانقاه طلبید ، او گفت صوفیان  
 گرسنه دوش الاغ شما را فروخته ، و سفره دیشب را برای  
 انداختند ، و خود شما نیز در مراسم ضیافت شرکت داشتید  
 سپس افزود :

گفت من مغلوب بودم صوفیان  
 حمله آوردند و بودم بیم جان



تو جگر بندی میان گربگان  
اندر ، اندازی و جوئی زان نشان

در میان صد گرسنه گربه ای  
پیش صد سگ گربه پزمرده ای

درویش بینوا گفت : چرا مرا از اینکار آگاه نساختی  
من الان گریبان چه کسی را بگیرم؟! و کی را پیش قاضی  
ببرم؟! فراش گفت : بخدا سو گند من خواستم بیایم ، تا  
ترا آگاه سازم ، حتی وارد خانقاه شدم ، ولی دیدم تو نیز  
مانند دیگران بلکه با شوقی بیشتر ، این جمله را بزبان  
جاری میسازی و میگوئی (خر برفت ، خر برفت ...) من  
گفتم لابد خود این مرد ، از اوضاع خر آگاه است ، و میداند  
چه بلائی بسر خر آمده است ، و گر نه معنی ندارد ، يك مرد  
عارف جمله ای را نسنجیده بگوید ، و نفهمد که چه میگوید  
و برای چه میگوید .

گفت والله آمدم من بارها  
تا ترا واقف کنم زین کارها

تو همی گفتی که خر رفت ای پسر  
از همه گویندگان با ذوق تر

باز میگفتم که او خود واقف است  
زین قضا راضی است مردعارف است

درویش بینوا گفت : من این جمله را دیدم دیگران  
میگویند ، من نیز خوشم آمد و گفتم ، و این بلا که متوجه  
من گردید زائیده کار و تقلید بیجای من از حلقه درویشان  
بود .

گفت آنرا جمله می گفتند خوش  
مر ، مراهم ذوق آمد گفتنش

مر ، مرا تقلیدشان برباد داد  
که دو صد لعنت بر این تقلید باد

خاصه تقلید چنین بیحاصلان  
کآبرو را ریختند از بهر نان

امروز ملت غربزده ایران که فریفته زرق و برق صنایع  
غرب گردیده اند آنچنان اصالت و شخصیت خود را از دست  
داده اند که گویا آنان وارث آنهمه آثار و سنن ، و آنهمه علوم  
و تمدن نیستند .

در تقلید از شیوه های بی مزه غربی ، آنهم در لباس و  
مراسم پیش پا افتاده ، آنچنان سر و دست میشکنند ، گویا  
تمام شخصیت آنها بسته بآن است

شادروان میرهادی مولوی در این باره گوید :

علم و عقل و دانش و دین ، در درون جامه نیست  
در کلاه مولوی و فینه و عمامه نیست

در حقیقت آدم از علم و عمل علامه است  
و رنه شخص از رخت کوتاه و بلند علامه نیست

۹

## شور و مشورت

از اصطکاک دو سیم مثبت و  
منفی برق می‌جهد ، تقابل دو  
اندیشه نیز فروغ می‌بخشد

از اصطکاک دو سیم مثبت و منفی ، برق میجهد ، تقابل و  
مشاوره دو اندیشه نیز فروغ میبخشد ، این گاهی پیش پای انسان  
را روشن میکند ، و احیاناً افق وسیعی را منور میسازد .  
البته معنای مشورت این نیست که انسان خود را درست  
در اختیار دیگران بگذارد ، زیرا نتیجه آن همان دنباله  
روی و تقلید است که يك نوع خود کشی است ، یعنی کشتن  
عقل خود و ادراکات و احساسات پاک خویش ، بلکه مقصود  
این است که در مشکلات از دیگران چاره جوئی کند ، و  
راهنمائیهای آنان را پس از تدبر و دقت کافی بکار گمارد .  
در جنگ احزاب ، سپاه عرب ، بسان مور و ملخ به قصد  
تسخیر «مدینه» بسوی آن شهر ، هجوم آوردند ، پیامبر  
شورای نظامی تشکیل داد ، يك افسر آزموده ایرانی «سلمان  
فارسی» پیشنهاد کرد که در نقاط آسیب پذیر شهر به پهنای سه  
متر و بعمق دو متر خندق بکنیم ، و در داخل خندق ، هر صد  
قدمی سنگر و پاسگاه و برجهای مراقبت بوجود آوریم ، و  
سر بازان نیرومند را واداریم که حفاظت خندق را بعهده بگیرند  
و از عبور و نزدیک شدن سپاه عرب ، جلوگیری بعمل آورند ،

ومتجاوزان را با پرتاب کردن سنگ و تیر عقب برانند .  
 نظر این افسر ایرانی مورد پسند پیامبر و اعضاء شورا  
 قرار گرفت ، و پس از « ۲۵ » روز تلاش و کوشش ، کار خندق  
 پایان پذیرفت . سپاه عرب در برابر این فن نظامی انگشت  
 تعجب بدندان گرفتند ، و پس از یکماه معطلی ، با دادن چند  
 کشته باز گشتند .

در جهان متمدن شالوده حکومتها بر اساس تشکیل مجلسین  
 شورا و سناستوار است ، بدبخت ترین و ذلیلترین ملت کسانی  
 هستند که زیر یوغ استبداد بسر میبرند و سر نوشت کشور را  
 بدست يك فرد میسپارند .

مشاوره یکی از تعالیم عالی اسلام است ، خدای بزرگ  
 به پیامبر خود دستور میدهد که ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « شاورهم  
 فی الامر » در امور اجتماعی و سیاسی با یاران و دوستان  
 خود مشاوره بنما .

پیامبر در بیابان سوزان ( بدر ) که دشمن با نفرات چند  
 برابر ، و سلاح مدرن و کوبنده خود ، هستی اسلام را تهدید

۱- تاریخ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۲-۱۲۳ .

۲- آل عمران ۱۵۹ .

به فنا میکرد ، شورای جنگی باشکوهی تشکیل داد و رو  
 ب مردم کرد و گفت «اشیر والی ایها الناس»: نظر ورأی  
 خود را درباره نبرد باقریش در این بیابان ابراز کنید ، آیا  
 صلاح این است که پیشروی کنیم ، و با دشمن روبرو شویم ،  
 یا از این نقطه بمدینه بازگردیم ، افسری بنام «مقداد»  
 برخاست و گفت : قلوب ما با تو است ما هرگز سخن بنی  
 اسرائیل را که به موسی گفتند ، بتو نمیگوئیم او وقتی بنی  
 اسرائیل را دعوت به جهاد کرد ، چنین جوابش دادند : ای  
 موسی ! تو و خدایت بروید و نبرد کنید ما در اینجا نشسته ایم  
 ولی ما میگوئیم ای محمد تو و خدایت بروید و جهاد کنید ما  
 نیز با شما همراهیم .

افسر دیگر از افسران انصار بنام «سعد معاذ»  
 برخاست و اشاره به بحر احمر کرد و گفت: ای قائد اعظم ،  
 هر گاه تو وارد این دریا شوی ، ما نیز پشت سر شما وارد  
 میشویم و يك نفر از ما از پیروی شما سرباز نمیزند ، ما  
 هرگز از روبرو شدن با دشمن نمیترسیم ، شاید در این راه  
 خدماتی انجام دهیم که چشم شما را روشن گرداند .  
 سخنان این دو افسر مورد تأیید سر کرده های دیگر قرار

گرفت ، شور و شغف عجیبی در انجمن افسران و سربازان بوجود آمد و تصمیم پیامبر را به پیشروی، قطعی ساخت ، او بوسیله شورا روحیه افسران و قدرت روحی سربازان خود را بدست آورد و فوراً دستور حرکت صادر نمود .

او نه تنها در این مورد ، بلکه در موارد دیگر مانند جنگ احد ، و خیبر به مشورت پرداخت ، و نتایج بزرگی عائد او گردید .

دوشیزگان و جوانان تازه کار ، باید از تجربیات مردان مجرب که سردی و گرمی روزگار را چشیده‌اند ، بهره مند گردند ، ممکن است بر اثر کمی اطلاع ، ما روی کار را به بینیم و از نتایج کار آگاه نباشیم ،

فتوحات بزرگی که در دوره خلیفه دوم نصیب مسلمانان گردید ، روی اصل «مشاوره» بود خلیفه وقت مشکلات خود را با امیر مؤمنان در میان میگذارد ، و او باینش خاصی که داشت ، رموز پیروزی و فتح در جنگها را در اختیار خلیفه میگذارد .

وقتی خلیفه در باره نبرد با دولت «ساسان» با علی رضی الله عنه



مشورت کرد ، و گفت اگر صلاح باشد ، خودم نیز در این جنگ شرکت کنم ، امیرمؤمنان در پاسخ وی گفت : اگر مسلمانان در این نبرد شکست بخورند ، و شما نیز در میان آنها باشید در این صورت برای آنها پناهگاهی نخواهد بود ، ولی اگر شما در مرکز حکومت اسلامی باشید ، و آنان با شکست روبرو شوند ، در این صورت شما میتوانید برای آنان کمک بفرستید و آنان نیز از این نقطه میتوانند بعنوان يك پناهگاه استفاده کنند .

## تاریخ یا آزمایشگاه بزرگ زندگی

تاریخ آئینه تمام نمای ملل  
 گذشته است ، در آن عال  
 بدبختی و نافرجامی ، و یا  
 پیروزی و کامرانی ملتها  
 منعکس می باشد

یکی از خوشختی‌های ماهمین است که نخستین نفراتی  
نیستیم که قدم به صفحه زمین گذارده‌ایم ، این آسمان و زمین  
با این چشمهای بیدار ستارگان ، شاهد زندگی میلیونها  
مردمی بوده است، که پیش از ما ، روی این زمین زندگی  
داشته اند ، و دارای نشاطها و غمها ، روشنیها و تیرگیها ،  
عشقها و کینه‌ها ، جنگها و صلح‌ها ، و هزاران صحنه مختلف  
زندگی بوده‌اند .

گر چه آنان بسیاری از اسرار زندگی خود را برای  
همیشه با خود بخاک برده‌اند ، و همراه وجودشان بدریای  
«فراموشی» ریخته شده است . ولی باز قسمتهای قابل توجه  
آنها را نویسندگان ، یا طبقه‌های زمین ، و یا ویرانه‌های  
بظاهر ساکت ، برای ما حفظ کرده ، و آزمایشگاهی بزرگ  
و پر قیمت از آن برای ما ساخته‌اند .

مطالعه صفحات تاریخ پیشینیان، بررسی در لای طبقات  
زمین ، ودقت در آثار پرشکوه ، و عبرت‌انگیز آنها ، بسیار  
آموزنده است ، و عمر ما را بمقیاس قابل ملاحظه‌ای زیاد  
میکند .

مگر نه این است که حاصل عمر جز يك مِشْت «تجربه»  
 چیزی نیست؟! آیا تاریخ عالیتترین تجربیات را در اختیار  
 ما نمیگذارد؟! مگر نه تاریخ آئینه تمام نمای زندگی ملل  
 گذشته؟! و در آن علل بدبختی و نافرجامی و یا پیروزی و  
 کامرانی ملتها منعکس میگردد.

کتاب آسمانی ما دستور میدهد که زندگی اقوام گذشته  
 را بخوانیم و از خصوصیات زندگی آنها درس عبرت بگیریم.  
 امیر مؤمنان «علی علیه السلام» میفرماید: فرزندم اگر چه  
 من با ملل گذشته همزمان نبودم، اما تاریخ آنها را با  
 دقت خوانده‌ام، و به‌پستیها و بلندیهای روزگار، و قوانین  
 ملل واقف شده‌ام، من آنچنان تاریخ آنها را خوانده و بر آن  
 مسلطم، تو گوئی با آنها زندگی کرده‌ام. و در حوادث  
 زندگی با آنها همقدم بوده‌ام.

تاریخ بهترین راهنمای نسل حاضر است، و تدریس آن  
 بمراتب از تدریس فیزیک و شیمی مشکلتر میباشد، مسائل  
 فیزیک و شیمی فرمول دارد، اگر استاد مسلط بر فرمولها  
 باشد بخوبی میتواند از عهده تدریس برآید، اما تاریخ غور

و بررسی و باصطلاح «اجتهاد» و قضاوت لازم دارد ، معلمان تاریخ ، تا این قوه را در خود احساس نکنند نمیتوانند از عهده نتایج عالی تاریخ بر آیند ، بنابراین هر شخص تاریخ دانرا نمیتوان مورخ نامید .

هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است  
نه هر که سر نتراشد قلندری داند

کوشش کنیم رموز تاریخ را بفهمیم ، والا سرودن تاریخ سودی ندارد ، رموز تاریخ ، همان داروهای تلخ تاریخ است ، که انسان پس از دقت کامل بدست می آورد ، و میتواند بیماریهای فردی و اجتماعی را معالجه کند .

لازم است بر هر فرد بینا خصوصاً بر افرادی که زمامدار مردم و مصدر کار میباشند . تاریخ انگلستان و تاریخ انقلاب کبیر فرانسه و بالاخص تاریخ اسلام و سرگذشت سقوط بنی امیه ، و انقلاب بنی عباس را بدقت بررسی کنند ، و علل سقوط و بدبختی مردمی را که سالیان دراز بر مردم حکومت میکردند بدست بیاورند .

اصولاً باید کوشش کنیم در خود روح مطالعه و خواندن کتاب ایجاد کنیم ، زیرا مطالعه ، سطح فکر را بالا میبرد .

قوای دماغی را تقویت میکند ، و دارائی بر گزیده بشر را رایگان در اختیار انسان میگذارد .

امروز اندازه مصرف کاغذ در هر کشور ، مقیاس تمدن و ترقی آن است و میگویند «سویس» که مهد تمدن است ، از تمام ممالک جهان نسبت به جمعیت خود بیشتر کاغذ مصرف میکند ، مصرف کاغذ استان مرکزی ایران بتصدیق اهل خبره معادل با مصرف مجموع استانها است .

اکنون آمارهای دقیقی از تعداد و تیراژ کتابهایی که در يك کشور چاپ میشود بر میدارند ، و آمار مراجعه کنندگان بکتابخانه‌های عمومی را ضبط میکنند ، تا از این راه مقیاس برتری فکری را در هر سال نسبت بسنوات قبل و یا کشورهای دیگر بسنجند .

اسرار مؤلفان و رازهای نهفته آنان در لابلای کتاب پنهان است ، روزی که ارسطو خواست کتاب خود را منتشر کند ، اسکندر مقدونی جلو گیری کرد ، تا دیگران به افکار بلند استاد وی دست نیابند .

پاپها و کشیشان در قرون تاریک وسطی با پدید آوردن «شرکت اعضای علم» در میان دسته خاص ، دیگران را از

خواندن کتاب ممنوع ساخته بودند ، تا از نادانی و جهالت مردم بیشتر استفاده کنند ، و بهتر بر آنها حکومت نمایند . کتاب خوب ، سازنده اخلاق و تکمیل کننده شخصیت است ، کتاب رموز زندگی را میآموزد ، ولی باید از خواندن کتابهای پوچ و بی مغز گریخت ، زیرا این قبیل کتابها از فعالیت دماغ میکاهد ، و بقول دانشمندی « بگو به بینم چه میخوانی تا بگویم تو چستی؟! »

و بقول شوپنهاور ، عمر گرانبهاتر از این است که انسان آنرا در خواندن کتابهای پوچ بکار ببرد . همواره باید بکوشیم که در « ۲۴ ساعت » وقتی را برای مطالعه کتابهای سودمند و آموزنده اختصاص دهیم و کتاب را بهترین دوست تلقی کنیم .

خوشر ز کتاب در جهان یاری نیست  
در غمکده زمانه غمخواری نیست

هر لحظه از او بگوشه تنهائی  
صدرا حتی است هرگز آزاری نیست

## استفاده از فرصت

سعدیا دیر رفت ، فردا همچنان موجود نیست  
در میان این و آن فرصت شمار امروز را



فرصتهای زیادی بدست افراد میافتد ، اما از آنجا که دسته‌ای روح کار امروز را بفردا انداختن، دارند ، این فرصتها را که کلیدهای طلائی راز کامیابی است از دست میدهند، در صورتیکه نه تنها کار امروز را نباید بفردا انداخت بلکه اگر امکان دارد ، باید کار فردا را هم امروز انجام داد. از ابو مسلم خراسانی پرسیدند راز کامیابی شما چه بوده است؟! گفت هرگز کار امروز را بفردا نیفکنم ، چه بسا نیروئی که برای تأخیر انداختن کار مصرف میشود ، برای انجام خود آن کار کافی باشد.

دانش آموزانی که در امتحان خرداد ماه رفوزه میشوند و باید در شهریور ماه امتحان بدهند ، برخی از این فرصت حداکثر استفاده را میکنند و بعضی گرفتار اوهام و افسوس خوردن میشوند و وقت را با آه کشیدن پایان میرسانند.

ناگهان روز امتحان فرامیرسد ، نه تنها پیشرفت نمیکنند بلکه بر اثر از دست دادن فرصت، چند گام به عقب برمیگردند.

دسته‌ای از مردم هستند که غالباً عارف منش و درویش مآبند ، کارشان اشک فشانی بر گذشته است ، و مرتب

میگویند : اگر ما فلان باغ را خریده بودیم سود کلانی نصیب ما میگشت ، اگر در فلان دانشگاه ثبت نام کرده و ادامه تحصیل داده بودیم ، اکنون از مشخصه‌های بزرگ کشور بودیم تمام وقت خود را با افسوس خوردن و روی «قبر دیروز» گریه کردن تلف میکنند ، درحالیکه اگر امروز نیتگانی بخورد ممکن است به همه ویا به قسمتی از آرزوهای خود برسد ، ولی بجای آن ، بر گذشته افسوس میخورد .

وقت گذشته را نتوانی خرید باز

مفروش خیره کاین گهر پاک بی بهاست

گروهی در نقطه مقابل آنها هستند ، اضطراب آینده، آنها را از کار در آن لحظه‌ای که در دست دارند ، باز میدارد ، دانش آموزانی را دیده‌ایم که مرتب دم از رفوزه شدن میزنند مرتب میگویند: مبادا تجدیدی شویم ، مبادا ، قبول نشویم ، این اضطراب آنان را از مطالعه و کار باز میدارد ، و فرصت را از دست میدهند چه زیبا سروده آن سراینده تازی زبان .

مافات مزی و ماسیاتیک فاین

قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

یعنی : آنچه را از دست دادی ، گذشته است ، و آینده

هنوز نرسیده (بیجا غصه انرا مخور) هم اکنون برخیز،  
و این لحظه را که از هر دو طرف به نیستی میرسد، غنیمت  
بشمار و کار را انجام ده.

وسعدی شیرین زبان نیز در این باره گوید:  
سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست  
در میان این و آن فرصت شمار امروز را

**دوران جوانی بهترین فرصت است**

بهترین فرصت برای کار کردن، دانش آموختن، و  
ثروت اندوختن جوانی است، بلندترین نقطه زندگی،  
دوران جوانی است، جوان در دوران زندگی بسان کوهنوردی  
است که (قله دماوند) را تسخیر کرده باشد و از شادی و شادابی  
در پوست نمیگنجد، عشق و امید و وجد و نشاط جوان و  
نیروهای فعاله و خلاقه او سرشار است، ولی پس از مدتی،  
قدرتهای معنوی و مادی وی رو بکاهش میگذارد، اعصاب، قدرت  
و استحکام خود را از دست میدهد، چشم کم نور میشود،  
نیروهای خلاقه ناتوان میگردد.

**مولای متقیان میفرماید: انسان هنگامی پی بارزش**

جوانی و تندرستی میبرد که آنها را از دست داده باشد.

از سفارشهای پیامبر اسلام به یکی از شاگردان بزرگ  
خود «ابی ذر» این است که پیش از آنکه پیری تو فرارسد،  
ارزش جوانی را بدان .

زینت باغ است درخت جوان  
پیر شود برکنندش باغبان

شاخ جوان بهرگلی نوبر است  
شاخه پیر ، از پی خاکستر است

مردان بزرگ و کامیاب همواره بر گذشته افسوس نخورده  
و اضطراب آینده آنها را از کار در فرصتهای مناسب باز  
نمیداشت .

دستگاه آفرینش در انسان يك عقل طبیعی آفریده است  
که در تمام افراد با بالا رفتن سن و سال ، رشد و نمو میکند ،  
ولی در کنار این عقل طبیعی میتوانیم يك عقل اکتسابی ،  
در پرتو علم و تجارب نیز بدست بیاوریم ، و این دومی در  
حقیقت مکمل و پرورش دهنده آن عقل طبیعی است .

فرض کنید ، دو درخت پسته داریم ، هر کدام سه من  
پسته میدهد ، ولی اگر یکی کود شیمیائی میدهیم ، بار آن  
دو برابر میشود ، مردان کامیاب کسانی بودند ، که همواره در

فرصتهای مختلف در دوران کودکی ، و در دوران جوانی ،  
و مراحل بالاتر ، عقل فطری را با عقل اکتسابی ، پرورش  
میدهند و روغنکاری میکنند و بهترین فرصت برای این کار  
دوران جوانی است .

پیامبر اسلام فرمود : فرصت بسان ابر بهاری میگذرد  
کامیابی از آن کشاورزیست که از آن بهره‌برداری کند .  
کسانی که پی بارزش وقت و عمر خود برده‌اند ، اوقات  
گرانبهای خود را بیهوده مصرف نمیکنند ، گروهی از  
دانشمندان برخی از آثار خود را در مواقعی نوشته‌اند که  
نوع مردم به اتلاف آن اهمیت نمیدهند

مثلا دکتر «ماردن کود» یکی از آثار خود را در ضمن  
رفتن از خانه بیماری به خانه بیمار دیگر نوشته است .

«دکتر بورنی» زبان‌فرانسوی و ایتالیائی را در طی رفتن  
با داره و بازگشت از آن یاد گرفت ،

فقید علم و ادب مرحوم مدرس خیابانی یکی از آثار  
گرانبهای خود را که در پیرامون مترادفات زبان فارسی میباشد  
موقع صرف صبحانه نوشته است .

۱- مرحوم مدرس خیابانی از چهره‌های درخشانده علم و ادب \*

«ناپلئون» در واقعه «ارکولا» با «۲۵» سوار بر دشمن غلبه کرد زیرا دشمن خسته بود و او فرصت را مغتنم شمرد و با این عده کم بردشمن چیره گردید.

گروهی آنچنان عمر خود را تلف میکنند که گویا دشمن وقت و عمر خود هستند، امروز بسیاری از سرگرمیهایش از آنچه جنبه تفریحی داشته باشند، قاتل و کشنده وقت میباشند.

البته اعصاب خسته احتیاج به تفریح و سرگرمی دارند و هرگز نباید آنچه را که جنبه تفریحی دارد، بحساب اتلاف وقت نهاد، زیرا گردش و تنفس، ملاحظه مناظر زیبا، شرکت در مجالس انس و نشاط، اعصاب ما را از فرسودگی نجات بخشیده، و چرخ حیات را روغن کاری مینماید.

ولی نباید هر گونه کار بیهوده و کشنده وقت و تلف کننده عمر گرانبها را به حساب تفریح و تفرج گذارد.

جوانان امروز برای استراحت، به فیلمهای سینما، و تلویزیون و مطالعه مجلات، و روزنامه، و کتابهای هفته و

---

\* در عصر حاضر بود، وی آثار گرانبهای در پیرامون علوم اسلامی و ادبی بیادگار گذارده است، و حقوق زیادی بر ذمه نگارنده دارد.

سال پناه میبرند ، ولی باید بدانند ، هر فیلمی قابل دیدن نیست و هر کتابی آموزنده و نشاط بخش و مفید و سودمند نخواهد بود .

ضررهای سهمگین فیلمهای جنائی و پلیسی ، و رمانهای عشقی ، و سکسی ، قابل توصیف نیست ، و غنچه جوانی را قبل از آنکه شکوفان شود پژمرده میسازد .

# ۱۲

## قاطعیت و تصمیم

خطوط صورت و قیافه مردان  
بزرگ حاکی از اراده و  
قاطعیت آنهاست، و بر ندگی از  
قیافه و رفتار آنها می بارد



انسان بسان حیوانات دیگر دارای نیروی « اراده »  
است لگام اراده حیوانی بدست « غریزه » حیوانی است ،  
اما اراده انسان باید بدست عقل و خرد باشد .

اگر ما در این فصل در باره قاطعیت و تصمیم سخن میگوئیم  
نه باین معنی است که لگام اراده را بدست هوی و هوس بدهیم ،  
و هر کاری را که مطابق غرائز حیوانی بود انجام دهیم ، زیرا  
در این صورت حیوانی بیش ، نخواهیم بود ، و در لب پرتگاه  
سقوط قرار خواهیم گرفت .

بلکه مقصود این است که پس از دقت و تشخیص ، بعد  
از آنکه سود و زیان کار را سنجیدیم ، و عقل و خرد آنرا  
پسندید ، در این صورت باید با قاطعیت و تصمیم هر چه محکمتر  
هدف را تعقیب کنیم ، و بدانیم هر کاری به اندازه مشکلات و  
سختیهای خود ، اراده راسختر و تواناتری لازم دارد ، و رمز  
موفقیت. داشتن اراده توانا است که مشکلات را از میان  
بردارد .

خطوط و قیافه مردان بزرگ حاکی از اراده و قاطعیت  
آنها است ، بر ندگی از قیافه و رفتار و گفتار آنها میبارد .

افراد قوی الاراده همواره مورد احترام طبقات هستند و از تعرض دیگران مصونند ، ولی مردان ضعیف الاراده و زبون اجتماع همواره بسان سگهای ولگرد ناتوان ، و مورد تعرض دشمن واقع میشوند .

تردید و «تذبذب» بلای کامیابی است ، و نشانه بارز ضعف اخلاق است ، و ضربه محکمی بر هوش و نبوغ میزند ، اسکندر میگفت یکی از رموز کامیابی من ، قاطعیت و اجراء تصمیم بود ، از تذبذب و دودلی پس از تصمیم بیزار بودم . تیمور لنگ و ناپلئون و نادر که از نوابغ نظامی جهانند دیر تصمیم میگرفتند ، دیگر از تصمیم خود بر نمیگشتند . مردمصمم مانند سرباز آماده بخدمت است ، مثل سربازی است که باو دستور «آماده باش» داده شده ، به پیشباز حوادث میرود ، و مشکلات او را از هدف باز نمیدارد ، و تلخیهای راه هدف ، ممکنات را در نظر او بصورت محال جلوه نمیدهد .

«گفته» میگوید : مرد با اراده ، جهان را مطابق میل خود عوض میکند .

رستم فرخ زاد فرمانده کل نیروهای ایران در «قادیسیه»

از فرمانده کل نیروهای اسلام ، نماینده‌ای خواست ،  
 «سعدوقاص» فرمانده کل قوا «ربعی بن عامر» را فرستاد ،  
 قاطعیت و تصمیم و اراده يك عرب بیابانی ، رستم را مبهوت  
 و مرعوب ساخت .

او وقتی وارد بارگاه رستم گردید ، دید رستم روی تخت  
 زرین نشسته است ، و در بارگاه او فرشهای عالی گسترده  
 شده و متکاهای زربافت نهاده‌اند .

این مظاهر فریبنده که پیش يك مرد با اراده ، پیشیزی  
 ارزش ندارد ، ذره‌ای از استحکام اراده او نکاست ، وقتی به  
 بساط رستم نزدیک شد ، اسب خود را نهیب داد ، و با اسب  
 وارد خرگاه رستم گردید ، مأمورین خواستند از ورود او با  
 این حالت جلوگیری کنند ، او گفت . شما از ما نماینده  
 خواسته‌اید و من بعنوان نماینده مسلمانان آمده‌ام اگر  
 نمیخواهید برمیگردم .

او با کمال وقار و طمأنینه در حالیکه قدمهای خود را  
 کوچک برمیداشت ، تا نزدیک تخت رستم آمد ، و فرشها را  
 عقب زد ، و روی خاک نشست ، و گفت ما با این زیورها  
 عادت نکرده‌ایم .

مترجم رستم از نماینده مسلمانان از علت یورش آنها و

هجوم سپاه اسلام پرسید او در پاسخ گفت:

خدا ما را مبعوث کرده تا بندگان خدا را از ظلم  
و فشار دنیا و تعدی کیشها، برهانیم، و آنها را به آئین  
اسلام رهبری کنیم، و اگر آنها سخن ما را پذیرفتند،  
با آنها کاری نداریم، و الا با آنها نبرد می‌کنیم، اگر  
بکشیم و یا کشته شویم، به بهشت می‌رویم.

صلابت و رسوخ اراده این مرد بیابانی رستم را مبهوت  
ساخت و گفت برای ما مهلت بدهید، که با بزرگان خود  
مکاتبه کنیم و مشورت نمائیم.

نماینده اسلام گفت: ما میتوانیم تا سه روز مهلت بدهیم

و تأخیر بیش از آن درست نیست.

رستم گفت معلوم میشود تو فرمانده کل قوا هستی که  
میتوانی با ما قرار بگذاری، گفت نه من فردی از مسلمانان  
هستم. ولی همه مسلمانان یک پیکر و اعضاء یک بدنند،  
اگر یکی از آنها امان داد، بر دیگران لازم است، امان  
اورا بپذیرند.

امیر مؤمنان بفرزند خود دستور تصمیم میدهد  
 در جنگ جمل که میان علی علیه السلام و پیمان شکنان در گرفت  
 امیر مؤمنان پرچم حمله را بدست فرزند عزیز خود محمد  
 حنفیه داد ، و برای تقویت اراده فرزندش جمله هائی گفت ،  
 او چنین فرمود : اگر کوههای اطراف بصره از جای خود  
 کنده شوند ، تو هرگز از جای خود تکان نخور ، و پابفرار  
 و عقب نشینی مگذار .

دندانهای خود را رویهم بگذار و فشار ده ، تا نیروی اراده  
 و تصمیم از داخل وجود تو سخت بجوشد .

کاسه سر را در راه خدا عاریت ده .

با دیدگان تیزبین سربازیت ، حرکات دشمن را در تمام  
 میدان در نظر بگیر .

و چشم خود را از هر گونه ناگواری بپوشان ، و با قدرت  
 اراده و قاطعیت مخصوص ، همه را نادیده بگیر . بدان! پیروزی  
 نهائی از ناحیه خدا است ، و ما موظفیم از طریقی که نشان  
 داده است وارد شویم .

امیر مؤمنان یکی از سرداران خود را در نامه ای که بمردم

مصر « محل مأموریت آن سردار » نوشت چنین توصیف می کند :

ای مردم مصر یکی از بندگان خدا را بسوی شما فرستادم که در روزهای ترس بخواب نمی رود ، و از دشمنان در اوقات ترس و هراس ، نمی ترسد ، بر بدکاران از آتش سوزان ، سخت تر است ، ..... او شمشیری است ، از شمشیرهای خدا ، که تیزی آن کند نمیشود ، و ضربت آن بی اثر نمیگردد<sup>۱</sup> .

خود مولای متقیان از مظاهر بزرگی قاطعیت و قوت اراده بود ، او در نامه ای که یکی از فرمانداران نوشته میگوید : بخدا سوگند ، اگر همه عرب بر ضد من بسیج شوند ، من هرگز بآنها پشت نمیکنم<sup>۲</sup> .

ما در صورتی از تمام مواهب طبیعی از هوش و ذکاوت و منابع تحت الارضی ، برخوردار میشویم که از یک اراده مغلوب نشدنی بهره مند باشیم ، زیرا انسان در پرتو اراده آهنین ، میتواند از آنها بهره کافی بگیرد .

مسئله «اعتماد بنفس» جز این نیست که انسان بر هبری

۱- نهج البلاغه نامه ۳۸ .

۲- ، ، ، ۴۵ .

عقل و خرد ، در پرتو قدرت اراده ، بایک تصمیم و جزم و قاطعیت ، کار را تعقیب کند ، و خود را بر انجام آن عمل توانا و قادر بشمرد ، و از تلقینات سست کننده اراده جداً پرهیزد .

جهانگردان و مردان مثبت و پایه گذاران علوم و صنایع کسانی بودند که واژه «نمیشود» «نمیتوانیم» را از قاموس زندگی حذف کرده بودند و بهمه چیز برهبری عقل از دریچه «میشود» و «میتوانیم» مینگریستند، مرد متقی باف و ضعیف الاراده نه تنها نمیتواند از موقعیتهای مفید استفاده کند، بلکه همیشه مزاحم دیگران بوده و نیروی باطنی خود را در جلو گیری از کار و پیشرفت و ایجاد مانع بکار میبرد .

یکی از عوامل تشدید و تقویت اراده ، عشق و شوق بکار و هدف است ، نخست باید کوشش کرد ، که انسان به هدف اشتیاق پیدا کند ، در خواب و بیداری جز صورت و رؤیای هدف چیزی نبیند ، بطوریکه فکر او بدون توجه بسوی مقصد کشیده شود .

اهرام مصر ، و کاخ کسری ، و ابنیه باشکوه و کتابهای ده یا صد جلدی از آثار اراده های مغلوب نشدنی است .

فضانوردی مردان بزرگ امریکا و شوروی مولود اراده راسخ  
آنها است .

اشخاص بی اراده مانند کاغذی هستند که در روی شط  
عظیمی قرار گیرند . و کوچکترین اراده‌ای از خود نداشته  
باشند ، ولی مردان مصمم بسان شناوران ماهری هستند که  
در پرتو اراده و فعالیت بدنی ، بهر سو بخواهند ، آب را  
میشکافند و میروند .

**ناپلئون** میگفت باید کلمه «**نمیشود**» از قاموس زندگی  
وازلت محو گردد و از شنیدن واژه‌های **نمیشود** ، **نمیتوانم**  
**و نمیدانم** بسیار دلتنگ میشد و میگفت : **بخواه میشود** .  
امروز بسیاری از بیماریها را از طریق تقویت اراده و  
تصمیم‌معالجه میکنند ، و حل بسیاری از مشکلات در پرتو  
قدرت اراده گشوده میشود و بقول حافظ :

در ره منزل لیلی که خطر هاست بسی  
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی



# ۱۳

## آشنائی به اوضاع زمان

کسی که به اوضاع و شرائط زمان  
خود آشنا گردد، مورد هجوم  
امور ناگهانی واقع نمی شود

باید قبل از هر کار اوضاع زمان و مقتضیات روزگار را بدقت بررسی کرد، سپس مطابق شرائط زمان نقشه ریخت، و با نادیده گرفتن این شرط بسیاری از رنجها و کارها به ثمر نمیرسد .

گفتاری در این باره از امام ششم داریم ، امام صادق علیه السلام فرمود : **العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس** <sup>۱</sup> یعنی کسی که با اوضاع زمان و روزگار خود آشنا باشد ، هرگز مورد هجوم امور ناگهانی واقع نمیشود .

این سخن یکجهان ارزش دارد ، و اگر مسلمانان ، و یا ملل عقب مانده جهان ، در سیاست و کشورداری خود باین اصل «**حیاتی**» توجه میکردند هرگز مغلوب ملل فاتح نمیگشتند ، بیشتر خیره سریها و بدبختیها روی غفلت از اوضاع و تبدلات شگرف و عمیقی است که در ملل فاتح بوجود میآید . ولی ملت‌های ضعیف از آن غافلند .

تمدن اسلامی ، و قدرت نمائی ارتش یکتاپرستی ، و نبوغ

پیشروی آنها در علوم و صنایع و فنون نظامی و سربازی ،  
 کوچکترین تکانی در روم غربی بوجود نیاورد ، آنها بقدری  
 ز تحولات جهان بی خبر بودند ، موقعی که سربازان اسلام  
 « قسطنطنیه » را محاصره کرده بودند ، دانشمندان آنها  
 در يك مسأله خرافی بحث میکردند و آن اینکه آیا بر سر  
 يك سوزن چند فرشته میتواند جای بگیرد .

تاریخ تکرار میشود ، همپنر کود و خمود در باره مسلمانان  
 پس از آنکه به اوج ترقی رسیدند رخ داد ، رهبران کشورهای  
 شرق و بالاخص ممالک اسلامی ، از تحولات عمیق و ریشه‌داری  
 که در کلیه زندگی مردم باختر زمین رخ میداد ، بکلی  
 غافل بودند ، آنها موقعی بیدار شدند که اروپا علوم و صنایع  
 را تسخیر کرده بود .

شکستهای پیاپی دولت عثمانی از ملل اروپا ، آنی دولت  
 عثمانی را بیدار نکرد ، سران حکومت در حالت غفلت بسر  
 میبردند ، وقتی چشم آنها به هواپیماهای دشمن ، که فضا را  
 میشکافت افتاد گروهی خیره خیره مینگریستند و گمان  
 نمیکردند که این کار ، کار بشر باشد ، بلکه تصور مینمودند

که این عملیات مربوط به فرشته و پریها است .  
 قرن نوزده میلادی قرن طلایی صنایع و اختراعات بود،  
 ولی ایران عزیز در آن دوران گرفتار کشمکشهای داخلی  
 و زدوخوردهای ملوک الطوائفی بود ، زمامداران بقدری در  
 خواب خرگوشی فرو رفته بودند ، که از آن صفحه گیتی ،  
 بکلی بیخبر بودند ، بد نیست بعنوان نمونه این خبر را  
 بشنوید :

در دوران زمامداری فتحعلیشاه « ناپلئون » که در صد  
 تسخیر هند بود، و میخواست که آن کشور زرخیز را از چنگال  
 کمپانی انگلیس بیرون کشد ، نامه ای برای جلب قلوب  
 دولت و ملت ایران . به شاه قاجار نوشت ، در تمام دربار شاه  
 یک نفر پیدا نشد ، نامه ناپلئون را ترجمه کند ، و از دادن  
 نامه به کنسولگری و اعضاء بیگانه، روی مصالحی خودداری  
 کردند ، ناچار نامه را به بغداد ، به کنسولگری ایران  
 فرستادند که تا برخی از اعضاء آن که به زبان فرانسه آشنائی  
 داشت ، آنرا ترجمه کند .

يك چنین ملت خواب آلود نمیتواند استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را حفظ کند ، و همواره باید وابسته بملل بیگانه زندگی کند .

اینجاست که شاعر توانا و سخن ساز ایرانی ، شعله‌های غم و اندوه خود را در قالب شعر ریخته چنین میگوید :

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم  
 ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
 دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم  
 اموال و ذخایر شان تاراج گرفتیم  
 و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود  
 در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود  
 در اندلس و روم عیان قدرت ما بود  
 غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود  
 صقلیه نهان در کنف رایت ما بود  
 فرمان همایون قضا آیت ما بود  
 جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار

مضمون اشعار مربوط به دوره‌ای است که مسلمانان و ایرانیان، بیدار و فعال بودند و بعبارت صحیح‌تر مربوط به گذشته

پرافتخار جهان شرق اسلامی است، ولی اکنون وضع چگونه  
است و اینک از زبان همان سراینده بشنوید :

افسوس که این مزرعه را آب گرفته

دهقان مصیبت زده را خواب گرفته

خون دل ما رنگ می ناب گرفته

وزسوزش تب پیکر ما تاب گرفته

رخسار هنر ، گونه مهتاب گرفته

چشمان خرد ، پرده ز خوناب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

### انگیزیون پاپ

دستگاه بزرگ پاپ ، پس از یک حکومت ظالمانه طولانی

درهم کوبیده شد، زیرا او باتشکیل دادن دائره « انگیزیون »

خواست قدرت جهانی خود را حفظ کند ، اما سخت در اشتباه

بود ، او از تحولات عمیق و اصیلی که در دل توده های مردم

بوجود آمده بود ، و هر لحظه میخواست افکار پوشالی پاپها

را بصورت توده خاکستر در آورد غافل بود و آنها را نادیده

میگرفت .

او تصور میکرد که زجر و کشتن و جبر و عنف میتواند

جلو این سیل را بگیرد ، ولی چنین اندیشه از بی اطلاعی  
وی به دگر گونیهای روزگار بود ، و اگر در آخرین لحظات  
حیات خود ، نقشه نوی نمیریخت و خود را با وضع زمان  
تطبیق نمینمود ، اکنون از آئین مسیح در جهان اثری باقی  
نمیمانند .

او چشمهای خواب آلود خود را پاک کرد ، و با تغییر  
مسیر ، با تأسیس دبستان و دبیرستان و دانشگاه ، با خدمات  
اجتماعی و علمی ، توانست موقعیت خود را بار دیگر بازیابد .

### نابغه شرق

در قرن «۱۹» میلادی از میان توده مردم نابغه‌ای  
(امیر کبیر) برخاست و احساس کرد که تمام بدبختی و تیره  
روزی مردم مشرق زمین ، بر اثر تحولات است که در غرب  
بوجود آمده ، و شکاف عمیقی میان دو ملت « شرق و غرب »  
پدید آورده است ، و تا این شکاف پر نشود ، سیادت ملت باختر  
زمین بر میهن عزیز ایران ، مسلم و ابدی خواهد بود .

او شرائط زمان را درک کرده و فهمید ، دیگر دوران  
حنگ با شمشیر و تیرو کمان سپری شده است ، و ماشین و

صنایع و کارخانه‌های عظیم ، نحوه تولید را دگرگون ساخته و گاز و بخار تمام ذخائر سرکش طبیعت را مهار کرده است .

– لذا – امیر در اوایل « ۱۲۶۶ » هجری قمری مطابق ( ۱۸۴۹ ) میلادی اولین سنگ بنای دارالفنون را نهاد و ساختمان قسمت شرقی آن بنا را در اواخر ۱۲۶۷ پایان رسانید .

افراد مورد اطمینان خود را به « وین » فرستاد یک نفر معلم پیاده نظام ، یک نفر معلم توپخانه ، یک نفر معلم سواره نظام ، یک نفر معلم هندسه ، یک استاد معدن شناس ، دو نفر معدنچی ، یک معلم طب و جراحی ، و یک نفر دارو ساز ، از کشور اتریش با حقوق سالی « چهار هزار » تومان برای مدت پنج یا شش سال استخدام نماید .

ولی متأسفانه برای خاموش کردن این مشعل فروزان ملت ، دسته‌های خائن براه افتادند و این مشعل را خاموش ساختند ، و در اوائل افتتاح دارالفنون در سال « ۱۲۶۸ » بوسیله دژخیمان قاجار از پای درآمد .

امیر با احاطه بوضع جهان و بررسی دقیق دریافت که



یکی از علل بدبختی ایران و کشورهای عقب افتاده این است  
 اقتصاد وابسته به غرب ، ایران را بصورت بازار کالاهای غرب  
 در آورده و اروپا تولید کننده و ما مصرف کننده کالاهای آنان  
 شدیم ، این وابستگی و یا عبارت بهتر این بیچارگی و در  
 یوزگی سبب شده است که صنایع و استعداد ایرانی بکلی از  
 بین برود ، و ایرانیان هوشمند بصورت تولید کننده مواد  
 اولیه کالاهای صنایع خارجی شوند و باید بدان کارگر روز  
 مزد کار کرده و زندگی کنند .

امیر بمنظور بسط صنایع ، سرمایه های کافی در اختیار  
 اهل فن گذاشت ، و کارخانجات شکرریزی در ساری و ریسمان  
 ریزی و چلووار بافی در تهران ، و حریر بافی در کاشان ، و  
 سماورسازی و کالسکه سازی در اصفهان و تهران ، تأسیس کرد .  
 و کمکهای وافیه به نساجان اصفهان و کاشان ، داد و درباره  
 استاد کاران در ایجاد منسوجات و مصنوعات جدید و اختراع  
 در زمینه های مختلف ، تشویق لازم بعمل آورد . و نمایشگاهی  
 از محصولات صنعتی ملی ایران در ارك تهران ترتیب داد .  
 تمام این خدمات کلی و جزئی محصول کاردانی و آشنائی  
 امیر باوضاع زمانه بود و بس .

روزی که راه شوسه واتومبیل در ایران رواج یافت بازار  
رانندگی اسب و الاغ و کجاوه ، رونق خود را از دست داد  
کجاوه داران به ناله وزاری پرداخته و خوشمزه این بود که  
از حکومت وقت درخواست کردند که پروانه کار این دسته  
را لغو کند .

این افکار ، محصول بی خبری از تحولات جهانی بود .  
چه بسا بازرگانان ما ، دست بیک سلسله کارها میزنند که  
جهان امروز آنرا نمی پسندد ، و حقیقت عمل آنها مبارزه با  
تحوّل و تکامل است ، و بالنتیجه با شکست قطعی روبرو  
میشوند .

اینجاست که ما بارزش گفتار یکی از پیشوایان بزرگ  
خود پی میبریم که فرمود : **لا تعادوا الایام فتعادیکم** : با  
زمانه ستیزه نکنید و گرنه باشما ستیزه خواهد نمود .

**دشمن مایه تکامل است**  
مرد موفق و کامیاب کسی است که روح زمان را درک  
کند و وجود رقیب و دشمن را مایه ترقی بداند .  
دانشمندان دشمن را وسیله کامیابی انسان می شمارند ،  
زیرا دشمن بهترین آئینه ایست که میتواند معایب ما را در بیان

وقلم خود منعکس سازد، و ما را از نخوت و غرور پائین آورده،  
و گاهی به بروز استعداد های نهفته کمک میکند .

ترقیات شرق و غرب معلول رقابتها است ، اگر رقابت  
از میان برود ، استعدادها مثل گل شکفته نمیشود . از این  
نظر اگر در جامعه هائی رقابت فردی و صنفی از میان برود،  
ابتکار و اختراع بصورت واضحی تنزل میکند .

۱۴

## تجربه اندوزی از شکستها

آنقدر شکست خوردم که راه  
شکست دادن را یاد گرفتم  
ناپلئون

یکی از رموز کامیابی این است که از شکست نهراسیم ،  
وازشکست ، میوه شیرین بچینیم زیرا شکست در زندگی آئینه  
تمام نمائی است که نواقص و اشتباهات را بی کم و زیاد بخوبی  
نشان میدهد ، مردان بزرگ و دل آگاه آنرا «پل پیروزی»  
میدانند ، کوشش میکنند که در آینده علل و موجدیات شکست  
تکرار نشود ، و در حقیقت شکست خوردن را شکست نمیدانند  
بلکه از آن میترسند که از شکست ، شکست روحی بخورند .

صفحات تاریخ نشان میدهد : بسیاری از پیروزیها پس  
از شکست بدست آمده ، زیرا شکست خورده ها ، با روحی  
زنده و اراده ای قاطع بار دیگر وارد میدان فعالیت شده ، و  
خود را بدین وسیله در آستانه پیروزی قرار داده اند ، و  
میدانستند که فاصله شکست و پیروزی بسیار کوتاه است .

شکست خوردگان امیدوار ، خود را ، در هنگام شکست  
نمیبازند ، و افتان و خیزان به راه پیمائی خود ادامه میدهند ،  
و بالاخره بمقصد میرسند .

در جنگ «احد» بر اثر يك نافرمانی شکست سختی  
بمجاهدان اسلام وارد گردید ، ولی این شکست بقدری آموزنده

بود که آن همه فتوحات را بدنبال آورد .

ناپلئون میگوید : آنقدر شکست خوردم که راه شکست دادن را یاد گرفتم . و بقول برخی : شکست برای ناتوانها زهر کشنده ، و برای روانهای توانا پلکان پیروزیست .

در آئین مقدس اسلام ، نومییدی که اثر بارز شکست است ، گناه بزرگ شمرده شده ، و از قدیم الایام گفته اند : « پایان شب سیه سفید است » و نیز گفته اند در نامرادیها بسی مراد است ، و در نومییدی بسی امید است .

نابغه نظامی ایران نائب السلطنه « نادر » پس از آنکه کرمانشاه را از دست ترکان عثمانی گرفت ، متوجه فتح بغداد گردید ، شهرهای سامرا ، کربلا ، و نجف و چند شهر دیگر عراق را اشغال نمود ، بغداد را بمحاصره انداخت ، ولی بزودی « توپال پاشا » با هشتاد هزار تن از برگزیده ترین سربازان ترك ، بكمك محاصره شدگان رسید ، نیروهای عثمانی با توپهای سنگین مجهز بود ، و از لحاظ تعداد نیز بر نیروهای ایرانی فزونی داشت ، در اثناء جنگ ، اسب نادر تیری خورد و در غلطید ، و سربازان بخیال اینکه نادر

کشته شده ، دچار بی نظمی شدند ، نادر در چنین وضعی فرمان عقب نشینی داد ، در این جنگ «۳۰۰۰۰۰» ایرانی و «۲۰۰۰۰۰» ترک عثمانی نابود شدند ، کلیه توپخانه و تمام ساز و برگ و بند نادر بدست عثمانیها افتاد ، نادر با قوای باقیمانده رو به «مندی» آورد در حالیکه سربازان او کفش پیا نداشتند .

این شکست در افراد عادی نقطه پایان کار محسوب میشوند ولی کاری که نادر را نجات داد این بود که این شکست را بر خود نپذیرفت و از شکست ، شکست روحی نخورد ، و پس از بازگشت به همدان ، توده های انقلابی سراسر کشور را فراخواند ، و در ظرف دو ماه . ارتش منظمی که شماره آنها از دوست هزار نفر کمتر نبود فراهم آورد ، و بسوی کرمانشاه رفت ، و از آنجا راه کرکوک را گرفت و ترکان عثمانی را سخت شکست داد ، بغداد را بار دیگر محاصره کرد ، و نیروهای عثمانی را بزانو درآورد ، و در نتیجه دولت عثمانی متعهد شد که کلیه اراضی ایرانی را که در ظرف ده سال بتصرف درآورده بود ، بملت ایران بازگرداند .

سردار ایرانی از درخت تلخ میوه شیرین می‌چیند:

«بهرام» علاقه زیادی به شکار داشت ، و از اوضاع ملتی که بر آنها حکومت میکرد کاملاً بیخبر بود، اوفقط رژه‌های منظم ارتش ، و خضوع و تملق گروهی از درباریان را میدید، ولی از اوضاع ملت و زندانیان بیگناه اطلاع نداشت ، در این شرائط در مرزهای کشور ، جنگی رخ داد ، و او مجبور شد ، از مردم استمداد بطلبد ، تا با او همکاری کنند ، ولی مردم دعوت وی را با سردی تلقی کردند ، و مساعدت لازم را انجام ندادند ، او از این جریان ، فوق‌العاده متأثر گشت ، و در فکر چاره بر آمد تا علت شکست خود را بدست آورد ، و میدانست که اشکالاتی در دستگاههای مملکت وجود دارد ، که از چشم او پنهان است ، و موجب بدبینی و دلسردی مردم نسبت بحکومت وقت گردیده است .

روزی با لباسی مبدل از شهر بیرون رفت ، ناگهان دید مردی ، پوست سگی را در برابر خیمه خود ، آویزان کرده است ، سردار ایران جلو آمد و سلام کرد ، و بصورت يك فرد رهگذر علت آویزان کردن پوست سگ را پرسید ، پس از اصرار زیاد آن مرد چنین پاسخ داد : وسیله زندگی من



گوسفندانی بود که در این مراتع میچریدند ، و این سگ  
 حراست و حفاظت گوسفندان را بعهدہ داشت ، من و چوپان  
 گله ، بافکری آسوده ، در اندیشه توسعه کار بودیم .  
 پس از چندی چوپان آمد و گفت امروز يك رأس از  
 گوسفندان طعمه گرگ شده ، فردا نیز این جریان تکرار  
 شد ، پس فردا نیز همچنين ۰۰۰ من بهسگ بد گمان شدم ،  
 من و چوپان با دقت کامل مسیر سگ را تحت مراقبت قرار  
 دادیم ، دیدیم که سگ با چند گرگ ماده ، ارتباط جنسی بر  
 قرار کرده ، و برای ارضاء شهوت خود ، دست آنها را در  
 ربودن و کشتن گوسفندان آزاد گذارده است ، و این ضرر از  
 این جهت متوجه ما بود که ما بیش از حد بهسگ اعتماد و  
 اطمینان داشتیم ، من فوراً سگ را سربریده ، و باین صورت  
 در آوردم ، تا مردم بدانند هر کسی که امین مقامی باشد ،  
 ولی در کار خود خیانت ورزد ، سزای او همین است .  
 این داستان برقی در افکار زمامدار بوجود آورده ، و با  
 خود گفت : شاید شکست من معلول اعتماد فزونتر از حد من  
 به حواشی و اطرافیان است ، از این پس بدون اطلاع اطرافیان  
 با طبقات مختلف مردم تماس گرفت ، دید ناله های مردم در

سینه‌ها حبس گردیده و افراد بیگناه، بجرم پرداختن مالیتهای نامشروع روانه زندانها شده‌اند ، فوراً دست بیک انقلاب اساسی زد ، مصادر کار و اولیاء امور را تغییر داد ، متجاوزان را مجازات کرد ، و موجبات رضایت ملت را فراهم ساخت ، چیزی نگذشت که موجی از عواطف از تمام نقاط مملکت متوجه شخص زمامدار وقت گردید .

### شکست هیتلر

علت شکست هیتلر مشابه ، و یاعین شکست سردار بزرگ فرانسه: ناپلئون بود ، ناپلئون در زمستان بسیار سخت بفکر تسخیر مسکو افتاد ، و همین کار سبب شد که موفقیتی در کار بدست نیاورد ، بلکه مقدمه فنا و نابودی او درست شود .

اگر هیتلر از شکست ناپلئون تجربه می‌آموخت، اشتباه او را تکرار نمی‌کرد ، زیرا هیتلر در ۲۲ ژوئن «۱۹۴۱» نیز همان اشتباه ناپلئون را مرتکب شد ، و بروسیه حمله نمود ، کم و بیش همان نتایج حمله ناپلئون را بیار آورد ، ابتدا موفقیت‌های بزرگ و درخشانی نصیب سپاهیان آلمان گردید ، و در تمام قسمت‌های جبهه قوای متفقین عقب‌می‌نشست ، و ارتش آلمان بدنبال آنهار روانه بود ، آنگاه دوره محنت و

مصیبت سربازان آلمان در محاصره کردن شهرهائی از قبیل  
 «لنین گراد» و غیره فرار سید ، سپس ضربات نابود کننده  
 حملات متقابل شوروی که از تلفات عظیم سربازان باکی نداشت ،  
 آغاز گردید .

# ۱۵

## شهامت و شجاعت

در هر نقطه عطفی از زندگی ،  
آلام و ناراحتی وجود دارد ،  
هر گونه رفورم و تحول ، بارنج  
وزحمت توأم است ، ولی در پرتو  
شهامت و شجاعت میتوان بر تمام  
این مشکلات پیروز آمد .

این دو لفظ زیبا ، که حاکی از يك حقیقت هستند از ارکان اساسی پیروزی بشمار میروند ، بطور مسلم «شهامت» غیر از «تهور و بی پروائی» و «شجاعت» غیر از «بی قاعدگی» است ، شهامت و شجاعت نشانه مردانگی بوده ، و در بسیاری از کارها پل پیروزی بشمار میرود ، بلکه تمام «رفورمها» و انقلابات اجتماعی و فکری ، بدون شهامت و شجاعت صورت نمیگیرد ، افراد زبون و ترسو که بسان مرغان «گز» کرده در گوشه‌ای خزیده‌اند ، و از ترس مردم و ملت ، یا عدو و دشمن ، دست به سفید و سیاه نمی‌زنند ، هرگز مبدء آثار و تحولات نمیشوند ، اگر خیلی هنر کنند ، میکوشند وضع موجود را حفظ کنند .

افراد باشهامت و شجاعت با در نظر گرفتن ارزش هدف ، پس از طرح نقشه و بررسی جوانب کار ، و زیان و سود اقدام ، بدون پروا دست بکار میشوند ، اینجاست که تهور و کارهای جنون آمیز از شهامت و شجاعت فاصله میگیرند ، افراد متهور ، نسنجیده وارد کار میشوند ، و زیان و سود اقدام را در نظر نمیگیرند ، و اگر نقشه‌ای داشته باشند ، نقشه آنها مورد پسند

خردمندان جهان نمیباشد، آنها فریب زور بازو را خورده،  
و مغرور قدرت خود میشوند.

اکنون تعریف فوق را که برای شهادت گفتیم با بیان  
این قطعه تاریخی روشنتر میسازیم.

پس از رحلت پیامبر اسلام، مردی بنام «مسيلمه» در  
یمن ادعای نبوت نمود، سربازان اسلام از مدینه برای  
سرکوبی وی عازم یمن گردیدند، سپاه مسيلمه تار و مار شد  
ولی او با گروهی از یارانش به باغ بزرگی که در میان  
قلعه‌ای قرار گرفته بود پناهنده شد، در این قلعه وسائل  
زندگی از هر نظر تا چند ماه فراهم بود؛ مسلمانان چندروز  
در اطراف قلعه ماندند، نتوانستند کاری از پیش ببرند،  
شورای جنگی به ریاست «ابو دجانة» که افسر نامور اسلام  
بود، تشکیل گردید؛ در مرحله نخست اهمیت هدف مورد  
بررسی قرار گرفت؛ زیرا اگر مسيلمه دستگیر نشود، پس  
از رفع محاصره، باز با نقشه‌های فریبنده، گروهی را گرد آورده  
به گمراهی مردم خواهد پرداخت، وزیرانهای بیشمارى ببار  
خواهد آورد؛ اگر در راه دستگیری وی چند نفر کشته شود  
ارزش خواهد داشت.

سپس نقشه دستگیری وی مورد گفتگو شد «ابو دجانہ» گفت ده نفر از خود گذشته میخواهم که جان خود را در راه این هدف از دست بدهند؛ بلافاصله ده نفر آمادگی خود را اعلام کردند بعداً گفت: هر یکی از این ده نفر که من خود نیز مانند آنها هستم جدا جدا روی سپری می نشینند و سر بازان با نیزه های خود سپر را بلند میکنند تا دست او به لب دیوار برسد؛ وقتی همه ده نفر به این طریق روی بام قرار گرفتند يك يك ريسمان میاندازند و وارد باغ میشوند، نخست من ريسمان میاندازم وارد باغ میشوم و قدری پیش میروم اگر دیدند که من کشته میشوم دومی وارد شود او نیز قدری جلو تر رود؛ اگر او نیز بسر نوشت من دچار شد سومی وارد باغ شود؛ بالاخره بر اثر جانبازی نفرات، آخرین نفر خود را به درب باغ رسانیده؛ خواهد توانست در بردا بروی سر بازان اسلام باز نماید.

اتفاقاً ابو دجانہ بتنهائی این نقشه را پیاده کرد و شخصاً ريسمان انداخت و وارد باغ شد و پس از نبرد مختصری موفق شد؛ درب باغ را بروی سر بازان اسلام باز کند؛ و آخرین لانه فساد را با دستگیری و کشتن «مسيلمه» از بین ببرد.

اگر این افسر دارای شهامت نبود هر گز امکان نداشت  
که این سنگر گرفته شود.

در تسخیر اسپانیا: «موسی بن نصیر» فرمانده کل  
قوای جبهه افریقائی اسلام، بفکر فتح و تسخیر اروپا افتاد  
غلام خود «طارق بن زیاد» را بعنوان نیروی اکتشافی روانه  
سمت اسپانیا کرد، وقتی طارق به محل ماموریت رسید و  
روحیه دشمن را از هر نظر مورد بررسی قرارداد؛ زمینه را  
برای حمله آماده دید با خود اندیشید که اگر بخواهد  
گزارشها را برای فرمانده کل بفرستد و منتظر دستور شود  
چند بسا ممکن است دشمن بیدار گردد؛ دستور داد تمام کشتیها  
را که بوسیله آنها از دریا عبور کرده بودند آتش بزنند؛ وقتی  
شعله‌های آتش از کشتیها برخاست جمعی به او اعتراض کردند  
و گفتند تو با سوزاندن کشتیها، ما را بیچاره کردی و دستمان  
را از خانه و منزلمان کوتاه نمودی؛ طارق گفت:

مرد مسلمان مانند مرغ نیست که آشیانه مخصوصی  
داشته باشد.

سپس برخاست در دامنه کوهی که امروز آن را  
«جبل الطارق» میخوانند؛ در برابر امواج خروشان و



خشمگین دریا، خطابه آتشینی خواند که غوغای امواج دریا را  
در گوشها، بی اثر ساخت او چنین گفت :

« ای مردم اینک دریای متلاطم در پشت سر ، و  
سپاه دشمن در پیش روی شماست ، دشمنان شما انبارهای  
پر آذوقه و اسلحه دارند، ولی در دسترس شما قوتی جز  
آنچه با پنجه‌های نیرومند خود از دست دشمن در آورید،  
نیست و سلاحی جز آن شمشیرها که بر کمر بسته‌اید  
ندارید . »

این حماسه پر شور آنچنان خون غیرت سر بازان اسلام  
را در عروق آنها بگردش در آورد ، که بی اختیار با شهادت  
کامل در مدت کمی، دشمن را بزانو در آوردند ، و اسپانیا را  
فتح کردند .

شهادت مارتین لوتر در اصلاح مذهب مسیح

رعب و هراس اربابان کلیسا، نفسهارا در سینه‌ها حبس  
کرده بود، و کسی جرئت نداشت که از روش پاپ و اطرافیان  
وی کوچکترین انتقاد علنی نماید ، وی در سال «۱۵۱۰»  
مسافرتی به روم نمود ، و دید که مقامات عالی روحانی در  
انجام شعائر و وظائف روحانی ، لاقید و بی اعتنا میباشند ،  
این کار عزم او را برای اصلاحات مذهبی راسختر نمود .

سر انجام در سال «۱۵۱۷» اعلانی بر در کلیسا چسبانید و بعموم اطلاع داد که «نکته‌هایی» دارد و می‌خواهد با مردم صاحب نظر در میان بگذارد، «لوتر» در تمام نکته‌های خود بروش کشیشها که با اخذ احترامات از مردم، مدعی هستند گناهان آنها را بخشوده‌اند، سخت حمله برد. و آنرا يك نوع سوءاستفاده از روحانیت دانست، انتقاد وی خصومت بزرگان کلیسا را سخت برانگیخت، و باو اخطار کردند که از گفتار «ناهنجار!» خود دست بردارد، ولی او با اخطار آنها اعتنا نکرد و در محافل و مجالس با احتجاج و استدلال خویش پرداخت، و اتیکان ناچار شد حکم تکفیر او را صادر کند و وی درملاء عام فرمان پاپ را آتش زد و نزد «فردريك» سوم گریخت، و بکار خود ادامه داد، او توانست با شهامت خود برخی از پیرایه‌های مذهب مسیح را که مایه ننگ و رسوائی بود، جدا سازد و فرقه «پروتستان» اولین شاخه منشعب از دیانت را بوجود آورد.

نمونه‌های بالا مربوط به شهامت در امور اجتماعی است،

ولی شما میتوانید مثالهای زیادی را در کارهای فردی که مولود و زائیده شهامت شخصی است در صفحات تاریخ بخوانید .

شخصی که اندیشه پیروزی را در دماغ خود میپروراند باید بحکم ضرورت باین مطلب اذعان داشته باشد ، که هر نوع پیروزی در کارهای بازرگانی و کشاورزی ، و سیاسی و علمی ، بدون شهامت صورت نمیگیرد .

و اگر امروز در جامعه ما اصلاحات بکندی صورت میپذیرد ، از این نظر است شالوده زندگی ما را محافظه کاری تشکیل داده و افراد شجاع و با شهامت در میان ما انگشت شمار است . افراد بی شهامت همواره برای نگهداری وضع موجود خود ، دست و پا میزنند ، و هرگز در کار و کسب و زندگی خود «رفورمی» در نظر نمیگیرند ، و اگر در زندگی آنها نقطه عطفی پیدا شد ، هرگز در صدد استفاده از آن بر نمیآیند . افراد با شهامت هنگامیکه در زندگی آنها ، امکان تحول رخداد ، فوراً از آن امکانات با تحمل مشقات و شدائد استفاده کرده و مصائب تحول را متحمل میگردند .

این را باید دانست که در هر رفورم و تحولی رنج و زحمت وجود دارد ، در هر نقطه عطفی ، از زندگی آلام و

ناراحتیهائی نهفته است ، کودکی که میخواهد از جهان  
 جنینی بجهان دیگر گام بگذارد ، و نقطه عطفی در زندگی  
 خود پدید آورد ، باید از يك گذرگاه تنگ و با آلام بسیاری  
 بگذرد ، تا در يك افق وسیعتر بساط زندگی را پهن کند .  
 مردان با شهامت در این اوقات هرگونه مصائب را با  
 چهره باز و قیافه روشن تحمل مینمایند ، دیده شده است  
 بسیاری از افرادی که از وضع کسب و کار خود ناراضی  
 هستند ، ولی در اثر نبودن شهامت ، سختیهای تحول و رفرم،  
 آنان را از هرگونه تغییر روش باز میدارد ، و عمری را با  
 کمال دلتنگی میگذرانند .

# ۱۶

## فداکاری و از خود گذشتگی

در اهداف و آرمانهای معنوی که  
ارزش آن بالاتر از تن و جان  
است، رمز پیروزی از آن کسی  
است که در راه آن فداکاری و  
از جان گذشتگی نشان دهد.

پیروزی و موفقیت در اهداف و آرمانهای معنوی که ارزش آن در نظر خردمندان بیش از تن و جان و مناصب و مقامات مادی است ، از آن کسی است که در راه هدف، از زندگی ، و موقعیتهای موهوم مادی، بگذرد ، تا به هدف خود جامه عمل بپوشاند یعنی اگر هدف را برای جان و جسم و یا برای ارتقاء بمناصب و مقامات مادی میخواهد ، فداکاری بمعنای دست از زندگی شستن ، و پازدن بر موقعیتهای اجتماعی ، کاری جنون آمیز خواهد بود ، ولی اگر بقدری به هدف عشق میورزد که آن را بیش از تن و زندگی مادی خود می خواهد ، در این صورت فداکاری ، و از دست دادن جان و مال ، اولاد و عشیره و حیثیت و اعتبار مادی ، رمز موفقیت خواهد بود .  
کسانیکه با عینک ما دیگری به صحنه پهنای زندگی مینگرند و همه چیز را برای ماده و مادیات میخواهند، آنها نمیتوانند، فداکاری پیامبران، و پیشوایان الهی، و رادمردان بزرگ و سیاستمداران دلسوز ، و دارندگان آرمانهای معنوی و مکتبهای فلسفی روحی روانی را ، درست تفسیر نمایند ، چه بسا آنها را افسانه پندارند ، و اگر بادیدگان ما دیگری

بنگرند ، چنین جانبازان را بجنون و صرع متهم می سازند .  
ولی کسی که ارزش هدف و آرمان خود را بالاتر از ماده  
و مادیات تشخیص میدهد ، آرامش و لذت خود را در تحقق  
پذیرفتن آرمان خود می بیند ، او با چهره باز و علاقه فراوان ،  
خود را در کام حوادث خطر ناک میاندازد .

اگر حضرت مسیح با آن همه شداوند روبرو گردید و مورد  
تکفیر و لعن یهودان واقع شد ، روی هدف مقدسی بود که  
آن را بالاتر از تن و جسم خود میدانست .

اگر شبی که تروریستهای قریش ، خواستند پیامبر را  
در خوابگاهش بقتل برسانند ، امیر مؤمنان در همان شب در  
رختخواب پیامبر با روحی آرام خوابید تا پیامبر زنده بماند  
ولو او کشته شود ، روی ایمان و علاقه او به حیات پیامبر و  
پیشرفت آئین توحید بود .

اگر سالار شهیدان و سرور آزادمردان ، با خون خود  
ویاران با وفایش سرزمین کربلا را رنگین کرد ؛ روی عشق  
و علاقه به هدف بود ؛ زیرا مرگ با افتخار و شرافتمندانه در  
نظر وی بالاتر از زندگی ننگین بود و منطق او این بود :  
« که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است . »

اگر در نبرد « نهر وان » جوانی با کمال اختیار قرآن را از امیر مؤمنان گرفت و بسوی دشمن برد و آنان را بکتاب خدا دعوت کرد ، و میدانست که باتیرهای پیاپی دشمن از پای خواهد درآمد ، روی علاقه شدید بمعنویات و پیروزی حق بر باطل بود .

اگر « کلمبوس » امریکا را کشف کرد، روی فداکاری بود که در او وجود داشت ، او دریا نورد ماهر و پر طاقتی بود و در « ۱۴ » سالگی چندین بار در دریای مدیترانه بمسافرت پرداخته بود ، کلمبوس در سوم اوت « ۱۴۹۲ » با سه کشتی بنام « سانتا » و « ماریا » و « نینا » راه دریا را پیش گرفت و پس از تحمل شدائد و مشقات فراوان با وجود طوفانهای دریائی هولناک و بیماری و نارضایتی کارکنان کشتیها ، سرانجام در « ۱۲ » اکتبر در سرزمین نجات دهنده فرود آمد .

اگر در تاریخ ششم آوریل « ۱۹۰۹ » « رابرت ادوین » ، « پیری » به قطب شمال رفت ، در پرتو فداکاری بود که از خود نشان داد، این دریا نورد امریکائی به اتفاق پنج نفر از همراهان خود پس از تحمل رنج و مشقت طاقت فرسا ، بمقصد رسیدند ،



ناخدا «پیری» پس از آنکه بمحاسبه پرداخت و محل دقیق قطب را تعیین نمود ، يك روز و نیم باسراحت پرداخت ، انگشتان پای «پیری» را سرما برده بود «مت همنن» در این مدت استراحت ، چهار انگشت یکی از پاهای ویرا قطع نمود ، هر پنج انگشت پای دیگر او هم درموقع مراجعت از بین رفت<sup>۱</sup>.

# ۱۷

## مشکلات و مصائب

آلام و شدائد هوش انسان را  
تیزتر میکند، طوفانهای حوادث  
روحیات انسان را تقویت مینماید  
«گفته»

دریای خروشان زندگی با طوفانها و موجهای کوه آتشفشان  
همراه است ، امواج سهمگین حوادث از پیشرفت مردان  
بزرگ ، در مسیر زندگی ، جلوگیری میکند ، پیروزی مال  
دسته‌ای است که با کشتی تدبیر و عقل ، سینه حوادث را بشکافند  
و با کمک دانش و بینش با مشکلات مبارزه نمایند ، و این همان  
استقامت است که در پیش دربارہ آن گفتگو کردیم .

نکته قابل توجه اینجا است که وجود مشکلات از عوامل  
پیروزی است ، و این مطلب تاحدی برای گروهی قابل هضم  
نیست . ولی اگر آنان توجه نمایند خواهند دید که همانطوریکه  
آتش آهن را قویتر میسازد ، مشکلات و مصائب هم فکر  
انسان را در مسیر زندگی پخته‌تر کرده و باو درس زندگی  
می‌آموزد .

افراد قوی و نیرومند کسانی هستند که در گهوارهٔ رنج  
پرورش یافته‌اند . آنها میتوانند در برابر طوفانهای مصائب  
مقاومت نمایند . ولی کسانی که در مهد عزت و نعمت ، پرورش  
یافته‌اند بایک نسیم سرد ، پژمرده میشوند . و بایک باد شدید  
از جای کنده میگردند .

مولای متقیان «علی علیه السلام» که بقوت بازو و عظمت روح و ثبات در برابر حوادث معروفست میفرماید: اگر از من پرسند که این شجاعت جسمی و قدرت روحی شما معلول چیست؟ در صورتیکه غذای روزانه شما نان جو و نمک و سرکه است، من در پاسخ این دسته چنین میگویم: «درختان بیابانی که در سنگلاخها و زیر آفتاب سوزان و با صد عوامل تلخ دست بگریبانند، از درختان و گیاهانی که در لب جویبار پرورش یافته‌اند، محکمتر و بادام‌ترند».

درختان لب جویبار که در مهد نعمت و در آغوش نوازش باغبان پرورش یافته‌اند، با مشکلات و مصائب خوی نگرفته‌اند ولی درختان بیابانی در آغوش مشکلات بزرگ شده‌اند، فرزند مصائب میباشند و مریب آنها بادهای سوزان و آفتاب داغ، و کم‌آبی و بی‌بارانی است.

مللی که در دامنه کوهها پرورش می‌یابند، از مللی که در میان دشت و دمن، و یا شهر و بخش زندگی میکنند، قویتر و نیرومندتر هستند، دسته نخست با اینکه فاقد وسائل

زندگی میباشند بیش از دسته دوم در برابر سرما و گرما و گرفتاری مقاومت می کنند .

انسان در پرتو مصائب قوای دماغی خود را بکارمیاندازد و نقشه ابتکار را به دست میگیرد، و در حقیقت مشکلات مشوق و محرک برای چاره جوئی است، و تشویق و تحریک نردبان ترقی میباشد، و شخصیت‌های بزرگ علمی و صنعتی همیشه در طول زندگی با سختیها و محرومیت‌ها دست بگریبان بوده‌اند .

روی این حسابها « ناپلئون » میگفت: شداوند و آلام، هوش انسان را تیزتر و محصول خیزتر میسازد .  
 « گوته » میگوید: طوفانهای حوادث، اخلاق و روحیات را تقویت می کند .

پدر و مادرانی که مراقبند که فرزندان آنها در کشمکش حوادث و مصائب واقع نشوند، و فرزندان خود را « لوس » و « نمر » بار می‌آورند، سخت در اشتباهند، این بچه‌ها در طوفان حوادث بسان درخت بید در لب جویبار به هر بادی می‌لرزند، و در گردباد حوادث مانند پرکاهی از این سوبان سو پرتاب میشوند .

ولی افراد بلا دیده و زجر کشیده مانند صخره ها و کوه های محکمی هستند که هیچ عاملی، قدرت انفجار آنرا ندارد، سیل همیشه در سرزمینهای نرم اثر می کند، و در دل آن جای میگیرد، ولی در سرزمینهای سخت و سنگلاخ، اثر شومی از خود نمیگذارد، سیل حوادث روزگار، نیز در باره افراد خشن و سخت وقوی، بی اثر است، ولی افراد ناتوان را از پای در میآورد.

مصائب برای انسان يك اندوخته عملی و زندگی است. و در آینده وسیله ترقی و پایهٔ تعالی او میگردد، و بر اثر تجارب زیادی که از مشکلات بدست می آورد، همواره سختیها را بنفع خویش تمام میکند و از آنجا که کوه مصائب را زیر پا گذارده، در مسیر زندگی مشکلات مانع پیشرفت او نمیشود و هر گاه مصائب مانند تگرگ بیارد، آنها را با آغوش باز استقبال نموده و بر چهرهٔ آنها میخندد.

«نیچه» میگوید: ترا بقدری دوست میدارم که رنج و آسفتگی و سرشکستگی برایت آرزو میکنم، بتو رحم نمیکنم چون ترا دوست میدارم میدانی چرا؟!!

آرزو دارم که نیروهای خفتهٔ تو بیدار گردد تا در شاداند

روزگار با روحی مسلح پایدار باشی

### بقول ناصر خسرو :

تا نبیند رنج و سختی مرد، کی گردد تمام

تا نیاید باد و باران، گل کجا بویا شود

اگر بگوئیم کادیابی فرزندی، رنج و مشقت است سخن  
بگزارف نگفته‌ایم، و یا اگر بگوئیم پولاد در پرتو آتش  
سختتر میشود، چاقو در سایه سوهان، تیزتر میگردد حقیقتی  
را با این مثال ترسیم کرده‌ایم.

قهرمان ملی ایران «نادر» که در ردیف نوابغ نظامی  
جهان بود، رشادت و کاردانی و حماسه او، در صفحات تاریخ  
مضبوط است، او در سختترین شرائط، زمام کار را بدست گرفت  
موقعی روی کار آمد که یک‌مشت افغانی، یک‌ملت کهن «ایران»  
را از پا در آورده بود، ترکان عثمانی قسمتی از خاک ایران  
را در شمال غربی جزء متصرفات خود قرار داده بودند و  
هلندیها و انگلیسها در جنوب ایران و خلیج فارس سلطه  
مطلقه پیدا کرده، میخواستند جنوب کشور را هند ثانی قرار

در چنین زمانیکه زمامدار سابق بر اثر خوگیری به زندگانی توأم با ناز و نعمت و عیش و طرب، لیاقت اداره کشور را از دست داده بود. مردی مانند «فادر» برخاست که در زیر آفتاب سوزان و روی ریگهای گداخته بیابانها پرورش یافته و با طوفانها زندگی و بارزم و شمشیرزنی خو گرفته بود، و جسمی پولادین و روحی آتشین داشت، شرائط سخت زندگی، و اوضاع و احوال تحقیر آمیز آن روز ایران، جسم و روح او را همانند جسم و روح يك ملت خشمناك گداخته و آبدیده ساخته بود.

او بر اثر داشتن روح آتشین، و اراده آهنین خود؛ کشور ایران را از لوٹ دشمن پاك ساخت و نام خود را در دفتر بزرگترین نظامیان جهان ثبت نمود.

سختیها و مشکلات شخصیت پرور است، زیرا باعث میشود که قوای دماغی انسان برای رفع موانع فعالیت نماید، از این نظر دانشمندان معتقدند که بازیها برای کودکان یک نوع تقویت دماغی است، زیرا كودك در بازی بمشكلاتی برمیخورد؛ با نیروی فکر آنها را برطرف میسازد، از این



نظر تا طوفانهای مشکلات پیش نیاید ، بسیاری از قدرتها و استعدادها شکفته نمیشود ، سختیها و مصائب معلمی است سختگیر ، ولی میوههای شیرین دارد.

### ماتریالیستها اعتراض میکنند

میگویند : خداوند رؤف و مهربان چرا بشر را در آغوش بلا آفریده است؟! و فلسفه اینهمه بلاها چیست؟!  
میگویند : این بلاها و مصائب و گرفتاریها چگونه با عدل و عدالت و رحمت و رأفت خدائی ، که خداپرستان بدان معتقدند ، سازگار است.

ولی مادیها از يك نقطه غفلت دارند و آن اینکه اینگونه بلاها و حوادث علاوه بر يك سلسله اسرار تکوینی و جهانی که علماء با سر پنجه دانش پرده از روی آن برداشته اند ، يك فایده

۱ - طوفانی بوجود میآید ، نخست بصورت نسیمی است ، لحظه به لحظه تشدید میشود ، آن نسیم از نقطه‌ای که شروع شده ، تا نقطه‌ای که پایان یافته ، ابرها را بحرکت در آورده و ملیونها هکتار زمین را زیر باران رحمت قرار داده است ، اگر چه در ضمن چهارخانه را ویران کرده و چند درخت را از جای کنده و... این ضررها در برابر آن همه منافع ناچیز است .

روانی دارند و آن فایده در درجه اول این است که انسان تا با ناملائمات روبرو نشود ، ارزش راحتی و تندرستی را نخواهد دانست ، و در درجه دوم برای جلوگیری از ستم ، طغیان که بدبختانه در جامعه انسانی روزافزون است ، وجود این گونه بلاها ضروری است ، زیرا بشر در زندگی توسعه طلبی خود بیک زنگ خطر و بیدارباش نیاز مبرم دارد ، تا از پاره تندروییها و ستمها دست نگهدارد ، و گرنه بشر خودخواه و مغرور اگر تمام مقتضیات را مطابق میل خود دید برای دیاری حق حیات و زندگی قائل نمیشود ، از این نظر این آفات و بلاها زنگ قلوب را شسته و بر دلها مهر و صفا و محبت میبخشد .

ما هیچگاه نباید چنین فکر کنیم که بدون مشکلات به بزرگترین هدف نائل می‌آئیم .

گروهی از پی افکنان علوم با مشکلات و نبودن وسائل موفقیت‌هایی بزرگ بدست آورده‌اند .

مثلا «فرگوسن» با يك كارد كوچك يك ساعت چوبی درست کرد . «نیوتن» به وسیله يك ذره بین و يك قطعه كاغذ .

نور را تجزیه کرد و باصول الوان رسید.

وقتی مرکز کار « وستون » عالم طبیعی را بررسی کردند دیدند فقط چند عدد شیشه و ساعت و چند ورق کاغذ و گرماسنج کوچکی در آنجا وجود داشت .

« فرگوسن » شبها از شهر بیرون میرفت ، و بر پشت میخوابید ، و فواصل ستارگان را بایک تسبیح اندازه میگرفت . « و تنهوس » ستاره شناس معروف ، خسوف و کسوف را روی دسته خیش زراعی حساب مینمود .

سختیها انسان را به صفات مردانگی آراسته میسازد ، و در جهان زندگی ، تمام مناصب و مقامات مادی و معنوی در گرو یک سلسله مشکلاتی است که باید بر آنها پیروز گردید .

« صائب تبریزی » که در تک بیت سرودن ید طولائی

دارد میگوید:

مالش صیقل نشد آئینه را نقص جمال

پشت پاهر کس خورد، در کار خود بینا شود

راستی چنین است ، کسانی که از آغاز زندگی همواره

پیروز بوده ، و با مصائب روزگار دست و پنجه نرم نکرده اند ،

امید به بقای پیروزی آنان کم است، ولی جوانی که زندگی خود را با شکست و پیروزی آغاز کند، امید به کامیابی او بیشتر است، زیرا از آغاز زندگی راه مبارزه با مشکلات را آموخته است.

# ۱۸

واقعیات را آنچنانکه هست بشناسیم

واقعیات را آنچنانکه هست باید  
بشناسیم نه آنطوریکه بنفع ما  
تمام میشود تفسیر کنیم

باید واقعیات را آنچنانکه هست بشناسیم ، خواه به زیان  
ما تمام شود یا به سود ما ، نه آنچنانکه به نفع ما تمام میشود ،  
در یابیم و تفسیر کنیم .

فلسفه واقعی این است که به حقایق اشیاء آنچنانکه  
هست پی ببریم ، و هر کسی در خور توانائی خود عینک واقع  
بینی را بچشم بزند ، حوادث و اوضاع را بی کم و کاست ،  
نظاره کند .

تبهکاران اجتماع همواره برای ارضاء وجدان خود ،  
وقایع را بنفع خویش تفسیر میکنند . و آنچنان خود را فریب  
میدهند که واقعاً باور مینمایند که آنچه را درك کرده اند عین  
حقیقت است ، این نوع درك ، يك نوع فریب دادن وجدان  
و کور ساختن دل است .

روز ششم اوت ۱۹۴۵ نخستین بمب اتمی در جهان ، بروی  
شهر «هیروشیما» در ژاپن انداخته شد ، این واقعه باعث شد  
که نام این شهر كوچك ژاپن در تاریخ جهان جاودان و فنا  
ناپذیر بماند ، در آن روز بر اثر این واقعه ، یکصد و پنجاه  
هزار نفر از ساکنین آن کشور (جمعیت «هیروشیما» که

یکی از نقاط آسیب دیده بود در سال ۱۹۴۰ سیصد و چهل و چهار هزار نفر و در سال ۱۹۵۳ دویست و هشتاد و شش نفر (بود) ویران و منهدم گردید: سپس بفاصله سه روز بمب‌دیگری به ناکازاکی انداخته شد، ژاپن‌ها پس از يك هفته سکوت، تسلیم شدند، کشتن هزاران کودک معصوم و زنان و مردان بی‌گناه، موجی از تنفر در سراسر جهان نسبت به این عمل وحشیانه که در تاریخ بشریت بی‌سابقه است، بوجود آورد، دستور بمباران کردن این دوشهر بی‌پناه بفرمان «پرزیدنت ترومن» بود.

او پس از این عمل در کشمکش وجدان و سرزنش عموم صلحدوستان و بشر خواهان قرار گرفت، و تنفر عمومی، موقعیت و حیثیت سیاسی و جهانی او را متزلزل ساخت و بیش از آنکه در جهان در میان ملتها يك فرد سیاستمدار معرفی گردد، یکفرد آدمکش و ... معرفی شد.

اکنون ببینیم آقای «ترومن» چگونه این حادثه را ارزیابی میکند؟! چگونه وجدان خود را فریب میدهد، و وقایع تلخ را که از زهر افمی در کام جهانیان تلخ‌تر است، چگونه به سود خود و سود جهانیان تفسیر میکند؛ میگوید:

من این فرمان تاریخی را برای نجات صدها هزار نفر سرباز و ملوان و خلبان امریکائی صادر نمودم ، اگر این بمبها بکار نمیرفت ، نیروهای امریکا که بایست بسواحل ژاپن که دارای استحکامات قوی بود ، و سرسختانه از آنها دفاع میشد ، حمله ببرند ، و در مقابل مقاومت جدی و سرسختانه ژاپنیها میبایست تلفات سنگینی تحمل کنند .

این جملهها مربوط به رئیس جمهوری اسبق امریکا است ولی هر انسانی ، با ذکاوت و باهوش طبیعی خود درك میکند ، که آقای ترومن با این سفسطه جز اینکه خود را فریب دهد ، کاری را انجام نداده و نخواسته است واقعیات را آنچنانکه هست درك کند ، و در دنبال این اشتباه ، تصور کرده که هنوز موقعیت و محبوبیت او همچنان در دل جامعههای زنده ، باقی است ، ولی چیزی نگذشت که ضرر این بی خبری را دید ، قیافههای مردم آزادی خواه جهان ، او را از صحنه سیاست عقب زد ، و این لکه بطور جاویدان بردامن او نشست .

بازرگان و سیاستمدار ، و اصناف دیگر موقعی میتوانند در صحنههای گوناگون زندگی ، پیروزشوند ، که در اوضاع



و حوادث مربوط بخود، نظر واقع بینانه داشته باشند، بازرگان باید به اعتراض مشتری بطرز کار و معامله، و یابدی و نامرغوبی جنس، گوش فرادهد، و با تدابیر صحیح وضع خود را عوض کند، سیاستمدار باید اعتراضات و جنب و جوشهای مردم را پیش از بررسی دقیق، تحریکات مغرضانه نخواند و بعناوین گوناگون مانند عناصر اخلال گر، آنها را سرکوب نسازد، و اذعان داشته باشد که واقع بینی شرط پایداری ملك و سیاست است.

دانشجوی ترقیخواه، از سرزنش استاد استقبال میکند، و کمی نمره را گواه بر مغرض بودن او نمیگیرد، خود، و نحوه تحصیل خود را و ارسی میکند، چه بسا درك يك واقعیت و اینکه کوتاهی از ناحیه خود او است، پلکان پیروزی او در آینده شود.

پیامبر بزرگ اسلام در نبردهای خود با مشرکان و بت پرستان، قبلاً نیروی دشمن را ارزیابی میکرد، و قدرت و توانائی او را دقیقاً مورد بررسی قرار میداد. و پیش از جنگ، اطلاعاتی از دشمن (که چه بسا گاهی تلخ و ناگوار بود) بدست میآورد، و قدرت و عظمت دشمن را هیچ نمیشمرد.

هرگز خود و یا افسران اسلام را فریب نمیداد ، که با يك  
 حمله دشمن را تار و مار مینمائیم ، و یا بدریا میریزیم .  
 در جنگ «بدر» گروه اکتشافی اسلام بر سر چاه بدر  
 یکتقر از سر بازان قریش را دستگیر کرده بخدمت پیامبر  
 آوردند ، از آنجا که شماره دشمن معلوم نبود ، پیامبر از او  
 پرسید ، قریش هر روز چند شتر نحر میکنند ، او گفت : گاهی ۹ ،  
 و گاهی ۱۰ شتر نحر مینمایند ، پیامبر فرمود : شماره دشمن میان  
 نهصد و هزار است ، و يك شتر معمولاً غذای صد نفر است .

**نبرد اعراب و اسرائیل در ۶ ژوئن ۱۹۶۷ که بشکست**  
 اعراب تمام گردید ، یکی از علل شکست که متأسفانه بر  
 اثر تلخ بودن کمتر بآن اعتراف شد ، این بود که رهبران  
 کشورهای عربی ، نیروهای دشمن و نیروهای دیگری را  
 که در مصاف و یا پشت سر آنها قرار گرفته بودند ، درست  
 ارزیابی نکرده بود و ، و بجای واقع بینی بحماسه و سرود  
 می پرداختند و اگر آنها با کمال واقع بینی وارد کار شده بودند  
 هرگز دچار شکست فاحشی که در تاریخ بشریت کم نظیر  
 است و با حیثیت ، بیش از ششصد میلیون نفر مسلمان ارتباط  
 مستقیم داشت نمیشدند .

براستی شك پله يقين است ، تا انسان تردید پیدا نکند  
 و در باره موضوعی دودل نشود ، هرگز دنبال تحقیق نمی‌رود.  
 اعتراض و انتقاد نیز مقدمه تکامل است ؛ مرد کامیاب  
 کسی است که به انتقاد مردم گوش فرا دهد ، انتقاد غیر  
 مغرضانه ناظران را مورد بررسی قرار دهد ، زیرا در آئینه  
 افکار آنان ، معایب و نواقص کار ، بطور دقیق منعکس می‌گردد.

جمشید ساخت جام جهان بین از آن سبب  
 گاه نبود از اینکه جهان ، جام خود نماست

نباید فراموش کنیم که امام صادق علیه السلام فرموده است :

احب اخوانی من اهدی الی عیوبی میان برادرانم آن  
 کس را بیشتر دوست دارم که عیب و نقص مرا بعنوان هدیه  
 بمن بگوید ، در نظر پیشوای بزرگی ما بهترین هدیه این  
 است که خرده‌های مردم را با زبان و منطق صحیح بآنها  
 برسانید ، امروز در جهان آزاد انتقاد اساس زندگی است ،  
 دنیای اروپا از افراد مطلع دعوت میکند و سازمانهای دولتی  
 و ملی را در اختیار آنان میگذارد تا آنها اوضاع را به بینند و  
 از آنها انتقاد کنند.

کسیکه از شنیدن انتقاد ناراحت میشود ، و نمیخواهد  
 واقعیات را آنچنانکه هست به بیند ، و از دیدن آئینه تمام  
 نمای اوضاع خود که افکار مردم است ، سخت ناراحت میشود  
 باید به او گفت:

**خودشکن آئینه شکستن خطا است .**

# ۱۹

## انعطاف پذیری در برابر حوادث

گیاهان و درختان سرسبز در برابر  
طوفان و بادهای سهمگین در پرتو  
انعطاف خاص، وجود و بقاء خود  
را حفظ مینمایند، ولی درختان  
خشک بر اثر عدم انعطاف از جای  
کنده می‌شوند

انعطاف با تملق و چاپلوسی و ابن الوقت بودن و از این شاخه بآن شاخه پریدن ، فرق روشن دارد ، ابن الوقت و متملق ، هدف مشخصی ندارد ، به اصول صحیحی پای بند نیست ، به هر صورتی در میآید ، و با ماسکهای گوناگون در صحنه زندگی ظاهر میشود ، برای سودجوئی و ارضاء شهوات خود ، همه اصول را زیر پای میگذارد .

ولی فرد انعطاف پذیر تا آنجا که به اصول و هدف وی زیان وارد نشود ، با مردم حتی دشمن کنار میآید ، برای حفظ اصول و مبانی فکری و علمی و پایه‌های واقعی زندگی ، از يك سلسله منافع میگذرد ، و بخواسته‌های مردم جواب مثبت میگوید .

حوادث جهان مانند طوفان ، سهمگین و ریشه کن است ، طوفان از نقطه‌ای برمیخیزد ، و به اشجار و مزارع و گلها و گیاه حمله میبرد ، گیاهان و سنبله‌ها و گلها و درختان سرسبز با خم شدن و انعطاف خاص ، طوفان را رد میکنند ، و پس از دقیقه‌ای سر جای اول خود باز میگردند و قامت خمیده خود را راست میکنند و لی درختان خشك و سرسخت ، در

برابر بادهای شدید ، سینه سپر کرده و از جهت انعطاف ناپذیری که معلول صلابت و خشکی آنها است ، از پای در آمده ، و از بیخ و بن کنده میشوند .

زمامداری که مصدر کار است ، رئیس يك مؤسسه که با صدها نفر سروکار دارد ، بازرگانی که با مشتریان رنگ برنگ روبرو میباشد . اگر برای منافع زودگذر خود ، قانون اساسی را زیر پا بگذارد ، و یا با اصول اداری پای بند نباشد ، يك سودجو و ابن الوقت است ، ولی اگر با حفظ اصول و نظامنامه مؤسسه ، از شدت عمل بکاهد ، و بخواهشهای آنان پاسخ مثبت بدهد ، و با تحمل زیانهای جزئی و ناملايمات قلوب آنها را بدست بیاورد ، يك چنین فرد ، شخصی انعطاف پذیر است .

پیشوای بزرگ ما « پیامبر اسلام » در بیان انعطاف پذیری بیان شیوائی دارد که در اینجا میآوریم ؛ میفرماید:

مثل المؤمن ، مثل السنبلة ، تحركها الريح فتقوم مرة و تقع اخرى ، و مثل الكافر مثل الازرة لاتزال قائمة حتى تنقلع<sup>۱</sup>.

۱- تفسیر روح البیان در تفسیر سوره انما المنافقون ...

یعنی : مؤمن در برابر طوفان حوادث مانند سنبل است که هنگام طوفان انعطاف میپذیرد ، و در برابر باد مقاومت نمیکند ، ولی کافر در نقطه مقابل است ، او بسان درخت خشک مقاومت میکند ، از جای کنده شود .

سختگیری و ابراز خشونت در کارهای جزئی از مردی که میخواهد در میان طبقات مختلف مردم زندگی کند ، موجب عقب ماندگی و بدنامی او است ، این گونه سختگیری عقده زیادی در دل مردم بوجود میآورد ، و از نیل بمقامات بزرگ و اهداف کلی باز میدارد ، و این را باصراحت هر چه تمام تر باید گفت يك شخص در صورتی میتواند يك فرد اجتماعی باشد که بطور صحیح انعطاف داشته باشد .

اگر شما متن پیمانی را که پیامبر اسلام در سال هشتم هجرت با ملت بت پرست قریش بست ، ملاحظه کنید ، از انعطاف پذیری پیامبر ، سخت تعجب خواهید نمود ، این انعطاف آن روز مورد اعتراض گروهی از بی خبران واقع گردید ، ولی گذشت زمان ثابت نمود که این انعطاف دهلیز پیروزی در آینده بود .

مانع مهم برای پیشرفت اسلام ملت قریش بود ، و آنان



باحملات پیاپی خود همه گونه آزادی را از پیامبر سلب کرده بودند ، اگر این مانع در سر راه نبود ، منطق پیامبر آنچنان قوی و نیرومند بود که در مدت کوتاهی میتوانست با اعزام مبلغ و انتشار قرآن ، شبه جزیره را زیر لوای آئین یکتاپرستی در آورد ، ولی این گروه لجوج با تحریکات مستقیم و غیر مستقیم وقت و فرصت را از پیامبر گرفته بودند ، یگانه هدف پیامبر این بود که به او آزادی دهند ، تا به ابلاغ رسالت خود بپردازد برای بدست آوردن این هدف پیمانی با قریش بست و در آن انعطاف عجیبی از خود نشان داد ، اینک به آن قسمت که نمونه روشن از انعطاف پذیری پیامبر است اشاره میکنیم :

۱- دبیر پیامبر امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در آغاز صفحه نوشت :

**بسم الله الرحمن الرحيم** ، نماینده قریش گفت ما عرب بت پرست با لفظ رحمان و رحیم آشنائی نداریم ، باید بر رسم عرب نوشته شود ، **بسمك اللهم** ، پیامبر پذیرفت و دبیر پیامبر جمله **بسمك اللهم** را نوشت .

سپس دبیر ، بدستور پیامبر نوشت : این ، پیمان صلحی است

که محمد «رسول خدا» با نماینده قریش برقرار نمود ، فوراً

نماینده قریش گفت : هرگز ما محمد را نماینده و پیامبر خدا نمیدانیم ، و اگر میدانستیم هرگز با او از در جنگ وارد نمیشدیم ، پیامبر دستور داد که علی (ع) لفظ «رسول خدا» را پاک کند .

۲- یکی از مواد پیمان این بود که اگر مردی از زیر لوای شرك محیط مکه به مدینه «مرکز اسلام» بگریزد ، باید دولت اسلام آنرا بمقامات قریش تحویل دهد ، ولی اگر مسلمانی از مدینه به «مکه» پناهنده شود قریش خود را ملزم به تحویل دادن فراری نمیداند .<sup>۱</sup>

پیامبر این ماده را نیز برای همان اصل بزرگی که فکر او و پیروانش از ناحیه قریش آسوده شود ، تا بکارهای اساسی و اصلی خود برسد ، پذیرفت و ارزش این اصل برای او از تمام امتیازاتی که به قریش داده بود ، بیشتر بود .

یکی از معایب کار ما این است که در جمع و تفریق سود خود حد وسط را نمیگیریم ؛ اگر با ملتی قهر باشیم تا ابد قهریم ، و هرگز در این فکر نیستیم که امکاناتی پیش بیاوریم

و با شرائط خاصی روابط خود را تجدید کنیم ، گویا انعطاف در میان ما نشانه ذلت و علامت شکست است ، در صورتیکه انعطاف در منطق عقل و شرع تا آنجا که به هدف اصلی زیان نرزد از اصول پیروزی است .

۲۰

## اتقان در کار و عمل

خدا رحمت کند کسی را که  
در موقع عمل ، محکم کاری  
نماید. «رسول خدا»

بزرگترین کارشناس امور اقتصادی جهان میگوید :  
مؤسسات اقتصادی و تولیدی که راندمان کار و درآمد آنها در  
سال قبل و بعد یکسال باشد، بر اثر «درجا» زدن عقب گرد  
کرده و در آستانه ورشکستی قرار گرفته است.

بعقیده دانشمندان، در جازدن و توقف بر یک وضع و حالت  
یکنوع عقب گرد است ولی آیا این قانون مربوط به مؤسسات  
تولیدی است، یا اینکه قانون عمومی است و تمام طبقات را  
در هر صنف و شغلی باشند شامل میگردد. و از این نظر پیشوایان  
بزرگ اسلام میگویند: کسانی که دو روز آنها از نظر شئون  
مادی و معنوی یکسان باشد، در زندگی مغبون و بیچاره اند.  
بزرگترین سرمایه، عمر انسان است، این سرمایه پر  
ارزش بتدریج مصرف میشود، اگر معادل آن، بجای آن  
قرار نگیرد، بسان بازرگانی هستیم که سرمایه را از دست  
داده ایم و متاعی نخریده ایم.

اصولا نخواستاری و تجدد طلبی یکی از فطریات انسان  
است، انسان از کارهای یکنواخت خسته میشود، لذیذترین

غذاها اگر بطور مداوم مصرف شود ، لذت خود را از دست میدهد ، مغازه داران و صاحبان فروشگاههای بزرگ برای از بین بردن یکنواختی ، هر سال وضع مغازه و فروشگاه را دگرگون میسازند ، گویانکه دومی با اولی یکسان است ، روزنامه کثیرالانتشاری که هر روز بدست مردم میرسد ، برای تنوع و رفع خستگی ، هر روز و یا هر هفته طرز چاپ و رنگ و حروف چینی را عوض میکند ، تا ملامت آور نباشد .

مهمانخانههای بزرگ ، هر سال «دکوراسیون» سالنی را بصورت مختلفی در آورده ، تا نمایش سالون را نو تر و تازه تر جلوه دهند .

ولی آیا هر نوع «رفورم» و نوخواهی و دگرگون سازی نشانه ترقی و تکامل است ؟ ! هر چند بداین نحو باشد که از صورت کامل بصورت ناقصتر تنزل کند ، بطور مسلم نه .  
جائیکه بزرگترین کارشناسان اقتصادی جهان تساوی و در جازدن را یکنوع عقب گرد میدانند دگرگونی و هر نوع تحول از صورت کاملتر بصورت ناقص تر ، قطعاً انتحار و سقوط خواهد بود .

از این نظر باید هر نوع تحول و تبدل با اتقان و تکامل

در کار و عمل توأم باشد، و اگر رفورمی را انجام میدهیم، باید تنها بدگر گونی ظاهر اکتفا نکنیم، بلکه بجای اصلاح ظاهر، بحقیقت و مغز کار برسیم.

عیب بزرگ بسیاری از مؤسسات تولیدی شرق این است همین که مردم از اجناس و تولیدات آنها استقبال بعمل آوردند اصلا دست به دگر گونی در صورت و ماده نمیزند، و اگر روزی بخواهند چنین کاری را انجام دهند، از خوبی و اتقان کار می‌کاهند.

پیامبر اسلام از نظم و اتقان و خوب انجام دادن کار بسیار خوشوقت میشد، روزیکه جنازه «سعد معاذ» را با گروهی از اصحاب تشییع نمود و بخاک سپرده شد، هنگام خاکریزی ملاحظه کرد که یاران وی خاکها را بطور نامنظم در قبر ریخته، آنرا پر کردند، پیامبر از این کار که فاقد اتقان بود ناراحت شد، و در کنار قبر آن افسر نشسته، خاکها را با دست خود صاف و مرتب نمود، سپس بیاران خود گفت: من میدانم این قبر بزودی کهنه و فرسوده میشود، ولی خدا بنده ای را دوست دارد، که هنگامیکه دست به کاری میزند، آنرا صحیح و کامل انجام دهد.

او میداند این بی‌نظمی به سایر مراحل زندگی نیز  
 سرایت میکند ، او راضی نمیشود يك چنین کاری کوچک که  
 پس از چند روزی اثرش از بین خواهد رفت بوضع غیرمتقنی  
 انجام بگیرد تا چه رسد ...

جوانی که میخواهد کار و کوشش او در موضوع کوچک  
 و بزرگ از شاگردی مغازه و پیشخدمتی ادارات گرفته ، تا  
 برسد به پستهای حساس و مناصب عالی و شغلها و کارهای مهم  
 مورد رغبت قرار گیرد ، و پیروزی او در این کار خود ، دائمی  
 باشد ، باید اتقان و خوبی کار و بهتر از دیروز کار کردن را  
 وجهه نظر خود قرار دهد .

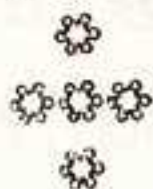


## عوامل موهوم پیروزی

گروهی از جوانان برای پیشرفت  
بجای استفاده از عوامل صحیح  
ترقی که در بخش نخست این کتاب  
در باره آنها گفتگو نمودیم ،  
بدنبال عوامل موهوم میگردند ،  
در این بخش تجزیه و تحلیل جالبی  
روی این عوامل موهوم و بی پایه  
بعمل آمده است

## شانس و اقبال

کدام يك از دو بیت زیر صحیح است؟!  
 کوکب بخت مرا هیچ منجم شناخت  
 یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم



تو خود گر کنی اختر خویش را بد  
 مدار از فلک چشم نیک اختری

کاخ عظیم جهان آفرینش بر اساس قانون علت و معلول  
استوار شده هیچ حادثه‌ای بی جهت و بی علت نیست ، چین و  
شکن دریاها ، ریزش برگها ، فروریختن برف و باران ،  
اختلاف خطوط دست و صورت ، ترقی و انحطاط ملل و اقوام  
خوشبختی و بدبختی جامعه‌ها ، خلاصه آنچه در جهان سهمی  
از هستی دارد ، همه ز هدیه علتی دارند که گاهی برای ما  
روشن و گاهی از ما پنهان است .

روی این اساس «شانس» يك مفهوم بی واقعیت است ، که  
با فلسفه عمومی جهان هستی قابل تطبیق نیست . تکیه بر این  
مفهوم ، اعتماد بیک عامل موهوم و دور از حقیقت است ، افراد  
نادان و غیرمطلع ، سعادت و یا تیره بختی خود را بیک چنین ،  
عامل خرافی وابسته میدانند .

« بخت » و « اتفاق » و « شانس » و « اقبال » در  
حقیقت ، عناوین موهومی هستند که از مغز کسانی تراوش  
میکند که علل حوادث را نمیتوانند بدست آورند ، لذا ناچار  
میشوند برای راضی ساختن وجدان سرزنش کننده خود ، آنها  
را بدست يك سلسله عوامل نامرئی و خرافی بسپارند .  
اما اگر بنا است به شانس معتقد شویم باید بگوئیم : کار

و کوشش ، جدوجهد ، سعی و فعالیت ، اساس شانس و بخت را تشکیل میدهند و این عامل نامرئی (شانس) دردل اینها نهفته است .

برای ر کود و تنبلی ، و خراب کردن ذهن و مغز ، اعتقاد به بخت و اقبال ، بهترین وسیله است ، و برای شکست خوردگان داروئی برای تسکین وجدان میباشد .

و یا بعبارت صحیح تر ، بهترین سرپوشی است که بزهکاران و مقصران روی وجدان سرزنش کننده خود میگذارند .

قهرمانیکه در بازیهای «المپیک» دچار شکست میشود ، و افتخار و مدال نصیب رقیب و حریف او میگردد ، با قیافه درهم و پیشانی عرق کرده از صحنه بیرون آمده برای جبران حیثیت از دست رفته خود برفقا و دوستانش میگوید :  
 شانس و اقبال حریف ، بلند بود ، که پیروزی نصیب او گردید ، و من تیره بخت و بد اقبال بودم که با شکست روبرو شدم» متأسفانه او بجای اینکه علت حقیقی شکست را کشف کند ، تا بار دیگر در مسابقات آینده دچار شکست نشود ، دست بسوی عوامل موهومی دراز میکند که با فلسفه و روش علمی سازش ندارد و میخواهد خود را بدین وسیله از مسئولیت

شکست خویش تبرئه کند .

اصولا يك روش غلط در تربیت اجتماعی ما هست و آن اینکه ما مردم در محیط «خانواده» و «فرهنگ» و «کسب و کار» واقعیت زندگی را بر اساس شانس، استوار میدانیم . و پدر و مادر و یا معلمان و آموزگاران ، و یا بازرگانان صحنه‌هایی بوجود می‌آورند که مردم ناچار ، پیروزی و شکست خود را معلول شانس و بخت بدانند ، این تربیت غلط در ادوار سه گانه ، اثر نامطلوب خود را برای همیشه در مغز افراد حفظ خواهد کرد .

کتاب بزرگی آسمانی ما «قرآن» بایک آیه کوتاه و پر مغز بر این افکار موعوم خط قرمز کشیده و میفرماید :  
وان لیس للانسان الاماسعی یعنی انسان در گرو کار و کوشش خود میباشد .

بزرگترین عیب و ضرر لاتار و قمار و انواع بخت آزمائیها این است که فرزندان و جوانان محیط ما را ، به يك سلسله عوامل موهوم معتقد میسازد . روح کار و کوشش را در آنها تضعیف میکند و جوانان توانا و مستعد را بجای اینکه از طریق بکار انداختن نیروهای فکری و جسمی ، صاحب مقام

و شخصیت و ثروت شوند در راههای موهومی سیر میدهد .

مردان و زنان موفق ، همیشه از قاموس زندگی خود

واژه‌های : طالع و فال و ستاره ، کف بینی و بخت و شانس را

حذف میکنند ، زیرا اعتقاد باینها بسان زنجیرهای آهنینی

است که بدست و پای آنها می‌چسبند .

جووانی که در آستانه ترقی و تکامل است ، و میخواهد

نیروهای خود را برای پیشرفت در زندگی بسیج نماید ، باید

بداند ، پیروزی يك دانشجو ، موفقیت يك مخترع ، تفوق

نظامی و سیاسی يك ملت ، معلول این است که حقیقت زندگی

را لمس کرده و از طریق علل واقعی آن که در رأس آن

« کار و کوشش » و « استقامت و نظم » است ، وارد شده‌اند .

هیچ ستاره‌ای و یا طلسمی ، یا بخت و شانسی در پیشرفت آنها

مؤثر نبوده است ،

یکی از دوستان ما که اخیراً از کشور آلمان آمده بود ،

در باره نحوه پیشرفت ملت آلمان چنین میگفت : « این ملت در

اندک زمانی تمام آثار جنگ را محو نموده‌اند ، جز چند

نقطه که آن را بعنوان نمونه نگاه داشته‌اند ، گویا این کشور

آن مملکتی نیست که سالیان درازی ، بمبهای متفین آنجا

را زیر و رو کرده و کوبیده است ۵۰۰۰

روح زنده و مغز با نشاط و نیرومند این ملت ، موجب پیروزی آنان گردیده و تکیه گاه آنان شانس و اقبال نبوده است ، بلکه بر نیروی دماغی و جسمی تکیه کرده و میدانستند که اگر شانس وجود داشته باشد ، در دل آنها است .

### ضالع و فال و ستاره ...

دانشمندی میگفت : ملتی که دستش بحقائق نمیرسد ، بمذهورات و خرافات پناه میبرد .

بازرگان ورشکسته خود را با خوابهای شیرین که حاکی از بهبودی وضع او است ، خوشحال میسازد ، ملت ورشکسته با فال و کف بینی و ۰۰۰ پیروزی خود را قطعی جلوه میدهد . زنان نازا بجای اینکه به پزشک حاذق مراجعه کنند ، به طلسمها و چله بریها میپردازند .

مردان نادان و زنان افسانه پرست ، مغز فرزندان خود را بامهمالات و خرافات پر میکنند ، و مراسم چهارشنبه سوری و مراسم سیزده عید نوروز را پل پیروزی میخوانند ، روز سیزده دست فرزندان خود را گرفته بصحرا میبرند و بآنها میگویند علفها را گره زنید تا حوائج شما بر آورده شود و بخت شما

باز گردد .

به فرزندان خود میگویند : اگر در کنار سفره هفت  
سین به نشینید ، و سوسکی بدست بگیرید ، قطعاً پولدار  
میشوید .

پیامبر بزرگ ما در تمام ادوار زندگی با هر گونه مظاهر  
خرافات سخت نبرد کرد ، روزی دایه‌وی او را همراه فرزندان  
برای گردش به صحرا فرستاد ، برای حفاظت او مهره سبزیمانی  
را در میان نخ‌قرا داد و آن را به گردن او آویخت ، او  
در برابر دیدگان دایه خود ، مهره را از گردن خود در آورد  
و گفت : مادر ! این موهومات چیست ، من نگهبان دیگری  
(خدا) دارم .

روز چهارشنبه سوری ، گروهی از دختران و پسران ، روی  
آتش پریده و گاهی طبق سنت آتش پرستان در برابر آن  
نیایش نموده و در حالت پریدن میگویند : زردی من از تو ،  
سرخ‌ی تو از من !

این افراد نمیدانند که زردی رنگ چهره ، يك پدیده‌مادی  
است ، و عاملی در خون دارد که بصورت بیماری «مالاریا»



و مانند آن جلوه میکند ،

گاهی يك را ننده بجای اینکه در « ترمز » و « لاستيك »  
و ... ماشین دقت نماید و ابزار فرسوده را به ابزار نو و  
محکم تبدیل کند ، به عامل موهومی پناه میبرد ، نعل اسبی  
را به عقب ماشین میکوبد ، که شاید حافظ و نگهبان او  
باشد .

دزد مسلحی به ده سال زندان محکوم میشود وقتی گام  
در آستانه « زندان » میگذارد ، در و دیوار زندان را با شعر  
زیر و امثال آن سیاه میکند .

کو کب بخت مرا هیچ منجم نشناخت  
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم

او بقدری غافل و به تعبیر خود « تیره بخت » است که  
اکنون که سر او بسنگ خورده باز حاضر نیست ، حقیقت  
را درست بفهمد ، و برای راضی ساختن وجدان سرزنش  
کننده خود، گناه را به گردن کو کب و طالع می افکند ،  
دیگر با خود نمیگوید من از روی اختیار دست به سلاح زدم  
امنیت کشور را بخطر افکندم ، راه تجارت و بازرگانی را

بستم ، سزای من همین است و بس .

ای کاش بجای این شعر ، اشعار ناصر خسرو و شاعر سخن

ساز ایران را مینوشت :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

برون کن ز سر باد خیره سری را

تو خود چون کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد

بزیر آورد چرخ نیلوفری را

مرد کامیاب ، مرد موفق ، مردی که میخواهد گام در راه

هدفهای بلند بگذارد باید از هر گونه افسانه گوئی ، و

خیالبافی پرهیزد .

پیامبر ما مخصوصاً کوشش میکرد ، که مردم را از

خیالبافی و موهوم پرستی برهاند ، حتی اگر يك افسانه بتفع

او تمام میشد ، باز مردم را متوجه میکرد ، و میفرمود :

این عقیده ، افسانه است .

فرزند پیامبر «ابراهیم» فوت کرد، آفتاب در آن روز گرفت، افراد افسانه پرست آن زمان، بحضور پیامبر رسیدند و گفتند مصیبت شما بقدری بزرگ است که آفتاب هم گریبان است، و برای مرگ فرزند شما گرفته شده است.

او در پاسخ، این جمله تاریخی را فرمود: «مردم! آفتاب و ماه بر مرگ و زندگی کسی نمیگیرند، بلکه خسوف ماه و کسوف خورشید از آیات خداوند است. (و هر کدام علت خاصی دارند) و نباید آن را بمرگ فرزند من وابسته کرد.

### غرب زدگان خرافی

دسته‌ای از غرب زدگان بقدری موهوم پرستند که از اطاقی که شماره پلاک آن «۱۳» است، میترسند و لذا صاحبان مهمانخانه و هتلها ناچارند روی پلاک اطاق سیزده بنویسند «۱۲+۱» و یا اصلا عدد سیزده را بکلی حذف کنند، میگویند در سازمان ملل متحد آسانسور از طبقه ۱۲ به طبقه «۱۴» منتقل میشود و طبقه «۱۳» اصلا وجود ندارد، در حقیقت طبقه سیزده واقعی همان طبقه چهارده زبانی است.

اینها توجه ندارند و یا نمیخواهند توجه کنند که اگر

طبقه «۱۳» خطرناک است و نحوست دارد ، با عوض کردن اسم ، حقیقت آن دگرگون نمیشود .

سعدی سخنور در باره علم کردن روستائی ، سرالاغ  
مردهای را در باغ خود برای حفاظت از چشم بد در اشعار  
معروف خود چنین میگوید :

یکی روستائی سقط شد خرش

علم کرد بر تـاـك بستان سرش

جهان دیده پیری بر او برگذشت

همی گفت خندان به ناطور دشت

مپندار جان پدر ، کین حمار

کند دفع چشم بد از کشتزار

که این دفع چوب از سر و گوش خویش

نتانست تا بینوا مرد بریش !

کنون دفع چشم بد از کشتزار

چگونه تواند، توقع مدار !

رسوخ این گونه عوامل موهوم را در روح يك جوان

و یا يك ملت باید از عوامل سقوط ملتها شمرد ، شخصی از

قماش همین افراد بقدری بموضوع طالع معتقد بود که میگفت:

«من باطالع نحس بدنیا آمده‌ام و بقدری طالع من نحس

است که اگر کلاه دوز بودم مردم بی سر بد دنیا میآمدند».

### گناهکاری بنام و چرخ فلک!

معمولا گروهی از مردم از چرخ و فلک شکایت کرده ،  
 و قسمتی از حوادث بد و پیش آمدهای بد را به گردن چرخ  
 دون میگذارند، حتی بعضی از دانشمندان در دیباچه کتابهای  
 خود، از جور فلک ناله کرده و بطور نشر و نظم در این موضوع  
 سخنانی دارند .

ولی اگر حقیقت را بشکافیم ، چرخ و فلکی بآن معنی  
 وجود ندارد آنچه هست يك سلسله موجودات آسمانی و  
 زمینی است که خدمتگذار بشر ، و فرمان آفریدگار جهان  
 برای بشر، تسخیر و مهار شده اند ، خورشید با اشعه زرین خود  
 جانداران را پرورش میدهد و ماه به فضا نور و صفا میبخشد  
 و ... بنابراین نباید خدمتگذاران صدیق بشر را جائز و  
 ستمگر خواند ، دلیل بر اینکه هرگز در آنها نجوست و ستم  
 نیست ، این است که خداوند بزرگ در کتاب آسمانی ما ،  
 به آنها سوگند خورده و ما را به عظمت آنها متوجه ساخته  
 است .

باید به این نکته توجه کرد که اگر در سخنان دانشمندان از چرخ و روزگار گله ای شده است . قطعاً منظور گله و شکایت از مردم روزگار ، و افرادی است که در زیر سایه این اجرام آسمانی بسر میبرند والا کواکب و آسمان وزمین تقصیری ندارند .

## ۲

### در انتظار تصادفها

سقوط ناگهانی و تصادفی سبب  
نیوتن را بیک ناموس جهانی  
(جاذبه عمومی) رهبری کرد ولی  
اشتباه اینجا است که این حادثه  
برای دیگران دهها بار پیش آمده  
چرا از این تصادف، چنین قانونی  
را کشف نکرده اند

نباید تردید کرد که گاهی تصادفهای غیر مترقب، گره از کار انسان می‌گشایند، و هر فرد در طی زندگی خود بایک سلسله تصادفهای شیرین روبرو میشود، و در صفحات تاریخ نمونه‌های زیادی وجود دارد، که در ذیل به برخی از آنها اشاره میشود:

۱- عمادالدوله دیلمی، اصفهان و فارس را متصرف شد، و حاکم شهر را که نماینده خلیفه بود، از شهر راند، ولی چیزی نگذشت که هزینه وی و سربازانش باخر رسید، و بیم آن داشت، که سربازان وی دست بمال بمردم دراز کنند، و نارضایتی آنها را فراهم سازند، در این گیر و دار چشمش به سقف افتاد دید، ماری سر از سوراخ بیرون آورد، و دوباره فروبرد، و این کار چند دفعه تکرار شد، او دستور داد، سقف عمارت را بردارند، و مسیر ما را تعقیب کنند، کارگران در انتهای سوراخ، بخمهای مملو از اشرفی برخوردند که حاکم سابق آنها را برای روز مبادا ذخیره کرده بود، او دستور داد همه را بیرون آوردند تا گشایش در کار او پدید آید



۲- شاه اسماعیل سامانی ، پس از سرکوبی عمرولیث دچار کمبود هزینه زندگی گردید ، برای اینکه اموال مردم ، از دستبرد احتمالی لشکریان مصون بماند ، سپاهیان را به خارج شهر کوچ داد ، و بدون در نظر گرفتن مقصدی همه را بحرکت درآورد ، در این اثناء زاغی را دیدند ، که بالای سر آنها درحرکت است ، و گردن بندی درمنقار دارد ، آنان به تعقیب زاغ پرداختند ، زاغ گردن بند را درچاه افکند چند تن به دستور شاه وارد چاه شدند ، ناگهان به صندوق زر و جواهر دست یافتند ، که غلامان عمرولیث ، هنگام گرفتاری وی آنها را در همان چاه پنهان کرده ، و بعداً موفق به درآوردن آنها نشده بودند .

۳- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در باب قناعت ، ضمن داستان مشت زنی ، حکایت زیر را نقل میکند: شاهزاده ای حلقه انگشتری را در نقطه مرئی گذاشته بود ، تاهر تیر- اندازی وسط حلقه را هدف تیر خود قرار دهد ، و در این نشانه گیری موفق گردد ، مشمول بزرگترین جایزه شود ، تیراندازان ماهر از هدف گیری عاجز گشتند ، و یکی پس از دیگری با شکست روبرو شدند ، در این اثناء پسر بیچاره ای که

در تیراندازی مهارت نداشت ، و بدون هدف به هر سو تیرپرتات میکرد ، ناگهان تیر وی از سوراخ حلقه عبور کرد ، و برنده بزرگترین جایزه گردید .

ولی آیا این داستانها میتواند برای انسان نقطه اتکاء باشد ، و انسان زمام زندگی را به دست تصادفها بسپارد ، نسبت این پیروزیها که در سایه يك پیش آمد غیر مترقبه بوجود میآید ، در برابر آنهمه پیروزیها که در پرتو دانائی و کاردانی و کار و کوشش و نقشه ، و سایر عوامل اختیاری تحقق پیدا میکند ، بسیار کم و از نظر سنجش نسبت متناهی به نامتناهی است .

از این گذشته گاهی برخی از تصادفها میوه های تلختر از زهر دارند ؛ افراد خردمند و شخصیت های لایق هرگز در انتظار پیش آمدها و تصادف های غیر مترقب نمی نشینند و با بودن اسباب ظاهری و عوامل عقلائی ؛ دنبال عامل موهوم « تصادف » که در ده هزار یا بیشتر یکبار میوه میدهد نمیروند .

فرض کنید که شهری است يك میلیون نفر جمعیت دارد ؛ هواپیمائی در آسمان آن شهر پرواز درمیآید ، و میخواهد دولیره استرلینك بر سر مردم این شهر نثار کند ؛ آیا میتوان

بامید اصابت این لیره نشست و دست از کار کشید؟! و اگر چنین کنیم و قبلاً نیز اندوخته‌ای نداشته باشیم؛ جز اینکه باید برای نان شب خود معطل بمانیم، چاره‌ای داریم!!؟  
ملتی که بقدرت و فعالیت خود متکی نباشد و بانتظار حوادث بین‌المللی به‌نشیند که شاید چرخ حوادث به‌سود او بچرخد، و مورد ترحم دولتهای بزرگ جهان واقع گردد، محکوم به فنا است.

دانشجویی که بجای کار کردن و رنج بردن در انتظار تصادفهای غیر مترقب به‌نشیند که شاید در اثر آن، نمره خوبی بیاورد، در پایان سال از این پندار نتیجه‌ای نخواهد گرفت.

یکی از پیشوایان اسلام جمله‌ای فرموده: که در نظر ارباب دانش يك جهان ارزش دارد و آن این است که: *من وجدماً و تراباً ثم افتقر فابعد الله* یعنی ملتی که از يك سلسله مواهب طبیعی از زمین و آب برخوردار باشد ولی از این نعمتهای بزرگ خدا دادی بهره‌مند نگردد؛ کوس فقر و گدائی او گوش فلک را کر خواهد کرد و از

رحمت خداوند دور خواهد بود.

بیخود نیست که ما مردم ایران به چنین وضعی گرفتار شده ایم ، نهر کارون و شطالعرب به دریا میریزد ، و در کنار آن زمینهای بکر و دست نخورده و مستعد خوزستان بصورت يك بیابان «لم یزرع» در آمده اند .

هیچ ملتی در جهان پرغوغای مادیت قد علم نکرد ، و هیچ شخصیتی در صحنه حوادث پیروز نگردید ، جز اینکه به اسباب ظاهری و عوامل چشم گیر طبیعی تکیه نموده ، و با ایمانی راسخ قدم در راه هدف گذارد ، و در گرد این فکر که اگر فلانی چنین کند ، یا چنین حادثه ای رخ دهد ، ما چنین میشویم ، نگشت .

و بقول شاعر واقع بین ایرانی :

مرد بزرگ باید و عزمی بزرگتر  
تا حل مشکلات به نیروی او کنند

آزاده گی به قبضه شمشیر بسته است  
مردان ، همیشه تکیه خود را بدو کنند

قانون خلقت است که باید شود ضعیف  
هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

ممکن است کسی و یا ملتی روی تصادف به سعادت بی برسند، ولی پیشرفت‌هایی که مولود تصادف است مانند در آمدی است که از طریق قمار بدست آید، و کاملاً بی اساس میباشد. و بقول یکی از دانشمندان «سختترین راه ها و خطرناکترین آنها، راه نزدیک است، راه دور اگر وقت بیشتر تلف میکند ولی مطمئن تر است، چه بسا انسان در پرتو تصادف از نزدیکترین راه بمقصد برسد، ولی ملتی که در انتظار پیدا شدن چنین راه نزدیک باشد، قطعاً پیش از وصول به مقصد، راه مرگی و فنا را پیش میگیرد.

ملتی که گام به راه ترقی گذارده، حتی به قله رسیده‌اند هرگز در انتظار پدید آمدن تصادفها نبودند، ولی افراد تنبل و بی حال که حتی حال تفکر نیز ندارند، در این موارد فوراً دست به دامن «تصادف» و یا «شانس» زده میگویند: تصادف را بین، انسان باید «شانس» داشته باشد، در صورتیکه چیزی که هیچ مؤثر نبوده، همان «تصادف» و «شانس» بوده است، و اگر در واقع «شانس» داشته‌اند «شانس» کار

بوده و بجای «تصادف» موضوع گردآوری شرایط کار  
و مقدمات آن بوده است.

هر ملتی که بخواهد پیشانی او در راه ترقی و تعالی  
غرق نکند، و فقط از پلکان موهوم و سست «تصادف» بالا  
رود، قبل از نیل بمقصد، بمغز، بزمین خواهد خورد.  
میگویند: سقوط ناگهانی و تصادفی سبب در برابر  
«نیوتن» او را بیک ناموس جهانی «جاذبه عمومی» رهبری  
کرد ولی اشتباه اینجا است، که همین حادثه برای دیگران  
دهها بار پیش آمده، و آنها از این حادثه و بقول گوینده از  
این «تصادف» چنین قانونی را کشف نکرده اند، آیا جز  
این است، که تمام شرایط و مقتضیات کشف چنین قانونی،  
در آن لحظه برای «نیوتن» وجود داشت؟! و این حادثه  
بعنوان تکمیل کننده آن شرایط بوجود آمد. آن مرد متفکر  
همواره غرق مطالعه و بحث و بررسی درباره علل و معالیل  
طبیعی بود، و تمام نیروهای خود را بکار انداخته، در هر  
حادثه جزئی دقت میکرد، و هر فردی غیر او نیز در این  
صورت قطعاً برای کشف چنین قانونی موفق خواهد شد.  
اگر حبابهای صابون، دانشمندی را به کشف و تحلیل

نور، هدایت کرد ، نه از طریق تصادف بود، زیرا همین حبابها در برابر رختشویان هر روز مجسم است ، و چیزی از آن درك نمیکنند ، بلکه او تمام شرایط کشف چنین قانون را بوجود آورده بود ، و بر اثر تدبیر در حوادث ، موفق بچنین کشفی گردید .

# ۳

## سر نوشت بمعنای غلط

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست  
از بام سر نگون شدن و گفتن این قضاء است



ما اگر سرنوشت را از عوامل موهوم کامیابی و یا انحطاط و بدبختی می‌شماریم نه بآن معناست که ادیان آسمانی و قرآن مجید آنرا تحکیم و تثبیت مینماید ، بلکه بآن معنائی است که بسیاری از ساده دلان می‌اندیشند که « ما اسیر سرنوشت خود هستیم و سازنده سرنوشت ما کسی دیگر است » .

ما خواه خداپرست باشیم ، خواه مادی ، خواه معتقد باشیم که سازمان جهان هستی زیر نظر يك اندیشه بزرگ و عقل محیط اداره میشود ، و یا اینکه بگوئیم ، تصادفاتمهای بیشمار این نقش و نگار را در صحنه گیتی بوجود آورده است بالاخره نمیتوانیم این حقیقت را انکار کنیم ، که جوان الکلی از نخستین روزی که دست به میخوارگی میزند ، اساس سرنوشت بد و شوم خود را با دست خود پی‌ریزی میکند ؛ این جوان پس از مدتی با کبد باد کرده در گوشه بیمارستان خواهد افتاد ، و یا باسکته قلبی و یا پاره شدن شریانهای مغزی بدرود زندگی خواهد گفت .

ما یقین داریم شخصی که بادم شیر و پلنگ بازی میکند آنهم بدون کوچکترین مهارت در رام کردن حیوانات پس از

لحظاتی طعمه درندگان خواهد شد.

بطور مسلم، جوان بیکار و بی‌عار، قمارباز، خود را به  
به‌سر نوشت بدی بدون دخالت کسی، دچار می‌سازد، او خود  
سازنده سر نوشت خویش است نه شخص دیگر.

و بگفته یکی از شعرای معاصر:

دیوانگی است، قصه تقدیر و بخت نیست  
از بام سرنگون شدن و گفتن این قضا است

در آسمان علم، عمل بهترین پر است  
در کشور وجود، هنر بهترین غنا است

میکوش گرچه عزم تو ز اندیشه برتر است  
میپوی گرچه راه تو در کام اژدهاست

دانشجوئی که شب و روز خود را یکی کرده در  
رشته‌ای از علوم و فنون رنجهای فراوان کشیده، و با علاقه  
شدید به فرا گرفتن علم و دانش مشغول میشود، از همان  
لحظه‌ای که پا بدرج دانشگاه میگذارد، سر نوشت خود را  
میسازد.

خلاصه، اعمال امروز ما سازنده آینده ما است؛ و حوادث  
جهان هستی، مانند حلقه‌های زنجیر آنچنان بهم پیوسته است

که اگر يك حلقه از وسط آن گسسته شود ، تمام نظام هستی  
از هم پاشیده میشود

هر حلقه‌ای از این حلقات ، علت حلقه بعدی است ،  
نظام حوادث در این جهان يك سلسله دستگامهای منظمی از  
علتها و معلولهاست ، مثلا حوادث امروز ، علت حوادث فردا...  
رویدادهای آینده باقلم تکوین برپیشانی حوادث امروز نوشته  
شده است ، و شرائط و اوضاع و علل و مقتضیات قبلی بازبان  
تکوینی خود میگویند :

که جریانهای امروز آستان حوادثی است که فردا و یادر  
جای خود انجام میگیرد ، و روابط میان این دورشته از حوادث  
آن چنان منظم و تخلف ناپذیر است ، که اگر کسی بهرموز  
و خصوصیات علل خلاقه و آفریننده پی برد ، میتواند خصوصیات  
پدیده‌های آینده را بطور واضح پیش بینی کند .

اگر ما در کتابهای مذهبی میخوانیم که انسان در چهار  
چوبه سرنوشت خویش است ، و یا اگر کتاب آسمانی ما  
(قرآن) میگوید : هر کاری را که شما انجام میدهید ، قبلا  
در کتابی مضبوط میباشد منظور از آن این نیست که ما اسیر

سر نوشتی هستیم که قبلاً آنرا بطور جبر نوشته‌اند، بلکه مقصود این است که خدای بزرگ و دانا که بر تمام حوادث گذشته و آینده محیط، و از تمام آنها اطلاع کامل دارد، میداند که چه کسانی از روی اختیار چه کارهایی را انجام خواهند داد، و در اثر آنها به سعادت و یا به شقاوت خواهند رسید.

او از خط سیر هر فردی که خود آن شخص آنرا ترسیم کرده است آگاهی کامل دارد، و تمام این خطوط در جهان بالا منعکس است، ولی تمامی افراد در تنظیم نقشه زندگی خود کاملاً آزادند. و هر گونه بخواهند سر نوشت خود را خواهند ساخت.

### اندیشه غلط در باره سر نوشت

دسته‌ای وجدان خود را بازی میدهند، و آزادی انسان را که عقل و وجدان، گواه بر آن است بقول مولوی:

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم  
این دلیل اختیار است ای صنم

نادیده میگیرند، موضوع جبر حوادث، و جبر اعمال را پیش میکشند و تصور میکنند که در گردونه حوادث، کوچکترین اختیاری از خود ندارند، و مانند سنگی هستند.

که از بالا رها گردد و تحت عوامل طبیعی ، يك راه بیش ندارد ، و یا گیاهی میباشند که باید یکنواخت تحت شرایطی رشد و نمو کنند ، در صورتیکه این عقیده کاملاً مخالف با وجدان و سرشت پاک انسانی است ، و هر فرد میدانند که او در تمام کارهای خود آزاد و مختار میباشد ، اوست که خود را نیک فرجام و یا بد فرجام میسازد .

### سوءاستفاده از کلمه «جبر تاریخ»

اگر در گذشته افراد مجرم و گناهکار ، و یا عقبمانده و شکست خورده ، گناهان و اثرات شوم اعمال خود را بر گردن «قضا و قدر» می انداختند ، و خود را از هر نوع تقصیر و گناهی تبرئه میکردند ، اکنون هم گروهی از مردم بجای عامل مزبور ، کلمه «جبر تاریخ» را بکار میبرند و اعمال خود را اثر مستقیم «جبر تاریخ» میدانند و این عامل در میان آنان همان ارزشی را پیدا کرده است که قضا و قدر ( به تفسیر نادرست آن) در گذشته داشت .

این نوع نتیجه گیری از موضوع جبر تاریخ ، يك نوع « خود فریبی » و در حقیقت عذری است ، برای تقصیرها ، و

سرپوشی است برای جرایم.

اکنون به بینیم مقصود از «جبر تاریخ» که در کتابهای

فلسفی و اجتماعی امروز زیاد بکار میرود چیست؟!

مقصود این است که : تکامل و بهبود زندگی بشر از نظر

اقتصاد و فرهنگ ، ایجاب میکند که انسان طبق مقتضیات

زمان، زندگی کند و زندگی خود را در دلیک اجتماع متکامل

بر اساس زندگی نوین و تکامل یافته‌ای استوار سازد .

مثلا امروز بهره‌برداری از صنایع و مسافرت با هواپیما

و استراحت در سایه برق و پیروی از روشهای نوین آموزش

و پرورش همه نتیجه جبر تاریخ زندگی بشر میباشد ، از

آنجا که زندگی انسان در پرتو کوششهای توان فرسای

دانشمندان در مسیر تکامل قرار گرفته است ، زندگی در دل

این جامعه انسان را مجبور میکند که خود را همگام جامعه

سازد و بسان دیگران از این عوامل استفاده کند . و این مطلبی

است بسیار صحیح و اساسی ؛ و این است معنی صحیح جبر

تاریخ .

ولی کسانی که از این اصل، سوءاستفاده میکنند، میخواهند

همه نوع لجام گسیختگی و تمرد و عصیان خود را با این اصل

توجیه کنند ، مثلاً هر موقع با آنان درباره سقوط نسل جوان در منجلاب فساد سخن میگوئیم ؛ در پاسخ میگویند: جوانان تقصیر ندارند ، همگی مـربوط به جبر تاریخ و نتیجه مستقیم آن است ، و از دریچه فکر يك چنین شخص ، این موجود نیرومند ( جوان ) مانند ، الت بدون اراده ایست که «جبر تاریخ» او را بهر طرف بخواهد میبرد .

در صورتیکه این نوع تفسیر يك نوع ، بازی کردن ، با اصول علمی و فلسفی است ، و این اصل هر گز نمیتواند اعمال بد ما را توجیه کند ، اعمالی که ما همه آنها را با کمال آزادی و بدون جبر انجام میدهیم .

### در پرتو عنایات خداوند

ذکر این نکته لازم است که حریت و آزادی بشر در تعیین سرنوشت خود ، نه بآن معنی است که او در زندگی خویش اصلاً بهیچ مقامی نیاز ندارد و میتواند بدون استمداد از قدرت پروردگار ، این راه پر پیچ و خم را طی کند .

زیرا این نظر را نهادیان آسمانی می پذیرد ، و نه با اصول فلسفی و علمی سازگار است ، و بشر هر چه هم قوی و نیرومند باشد ، چون مصنوع آفریدگار جهان است ، و در زندگی

به هزاران عامل نیاز دارد ، همواره باید از قدرت و نیروی نامتناهی خداوند استمداد کند ، تا او را در مسیر زندگی کمک نماید .

او مانند نورافکنهایی است که بمبده مولد برق ارتباط دارد و هر لحظه باید از آن منبع ، کسب نیرو کند ، ولی در چگونگی صرف این نیرو کاملاً آزاد است .

احساس چنین نیازی و اینکه او باید هر لحظه از نیروی نامتناهی پروردگار کمک بگیرد ، نه تنها او را افسرده و سست نخواهد ساخت ، بلکه نشاط او را برای کار و فعالیت ، بیشتر خواهد نمود ، زیرا میداند که نیروی مرموز و فوق العاده ای در پشت سر او هست و میتواند او را در مسیر زندگی کمک کند ، و او در صحنه زندگی تنها نیست .

سر بازانی که در پیشاپیش دشمن ، وصف مقدم جبهه قرار میگیرند ، در صورتی میتوانند با شور و هیجان به جنگند ، که مطمئن باشند که از پشت سر ، نیروهای دیگری آنها را یاری نموده ، و کمک خواهند کرد ، و در غیر این صورت روحیه خود را باخته و دست از کار میکشند .

پیشوای بزرگ اسلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از



میدانهای نبرد پس از آنکه بفرزند خود يك سلسله دستورات  
 دقیق جنگی را که ضامن پیروزی در صحنه نبرد میباشد ،  
 تعلیم میکند ، در پایان گفتار خود چنین میفرماید : **واعلم**  
**ان النصر من عند الله : «فرزندم ! بدان پیروزی نهائی**  
**از ناحیه خدا است.»**

# ۴

## بزرگ زادگی

و

ثروت موروثی

پیامبران بزرگ جهان در خانواددهائی  
تربیت یافته اند که فقر و نیازمندی، بر  
آنها حکومت میکرد، و مردان بزرگ  
از کلبه های فقیر، پایه اجتماع گذارده اند

یکی از دوستان دانشمند درباره بزرگ زادگانی که درمهد نعمت و عزت، چشم بجهان می‌گشایند، و در سایه آبرو و حیثیت خانوادگی بمقاماتی میرسند، میگفت:

«گروهی از مردم «سعید» و خوشبخت از مادر متولد میشوند، و فلانی نیز خوشبخت بدنی آمده است».

او سعادت و خوشبختی را در پناه ثروت و رفاه پدر و حیثیت فامیل میدانست که میتواند مدتها کودک را درانظار، عزیز و گرامی سازد، و تا مدتی او را از اضطراب و کار و کوشش بی‌نیاز نماید.

ما این اندیشه را از آن دوست گرامی بطور کلی و در بست نمی‌پذیرفتیم، زیرا درست است، شرافت و نجابت پدر و مادر ثروت و مکنّت خانواده، میتواند شرایط ترقی و تکامل انسان را آسانتر سازد، و در این راه به انسان کمک شایانی نماید. ولی از یک نکته نباید غفلت کرد، و آن اینکه اگر احساسات و عواطف و تمایلات جوانی که درمهد عزت همچون خانواده‌ای پرورش یافته است، درست رهبری نشود، بمراتب از کسانی که در کلبه‌های فقر و بیچارگی چشم بجهان می‌گشایند،

ذیلتر و بیچاره تر میشود.

ثروت پدید و سرشناسی از نظر فامیل ، در موافقی میتواند انسانرا با سعادت ابدی ، هم آغوش سازد ، که عامل نخوت و غرور ، تنبلی و عیاشی و انحراف اخلاقی و روحی نشود ، ولی متأسفانه کمتر اتفاق می افتد که این مواهب خدادادی ، در این مسیر بکار افتد ، غالباً این عوامل بر اثر عدم رهبری صحیح ، نتیجه نامطلوب میدهد.

تاریخ گواهی میدهد که پیامبران بزرگ جهان ، در خانواده های تربیت یافته اند که فقر و نیازمندی بر آنها حکومت میکرد ، و مردان بزرگ از کلبه های محقر پا به اجتماع گذارده اند.

حتی گفته اند : «فقر در شرایط خاص گاهواره نبوغ است» و آزمایش و تجربه ، آنرا تأیید کرده است .  
ابو تمام «خاتم الشعراء» مؤلف کتاب «حماسه» و کتابهای نغز دیگر ، در خانواده ای فقیر چشم دنیا گشوده ، و خود او مدتها برای گذران زندگی ، سقائی میکرد.

«یاقوت حموی» نویسنده کتاب «معجم البلدان» بزرگترین کتاب جغرافیائی اسلام که در قرن ششم هجری

نگاشته شده و در ده جلد بزرگی به چاپ رسیده است ، و هم اکنون بزرگترین منبع ، برای شناختن اوضاع شهرها در ادوار گذشته میباشد ، بردهای بیش نبود ، که ابراهیم حموی ، وی را برای کسب و تجارت به شهرها میفرستاد ، او در مسافرتهای خود یادداشتهائی از اوضاع جغرافیائی و طبیعی شهرها بر میداشت ، و در آخر همه آنها را تدوین نموده بصورت کتابی در آورد .

نابغه زمان «امیر کبیر» آشپز زاده بود ، او از میان توده‌هائی برخاسته بود ، که رنج و محنت و فشار استبداد و حکام زمان خود را بخوبی چشیده بودند ، این تجارب و مشاهدات تلخ بود که او را يك مرد نیرومند و متکی بنفس تربیت کرد .

«سرتوماس لارنس» پسر يك پدر بیکاره بود ، ولی هوش و استعداد سرشاری داشت ، در پنج سالگی به آسانی شعر حفظ میکرد ، و در «۱۶» سالگی بعزت کشیدن تابلوی عید تجلی ، برنده جایزه انجمن هنرهای زیبا گردید .  
 «ناپلئون» میگوید: ثروت در دست جوان ، مانند سلاح و حر به ایست که با آن نفس و اهل خود را هلاک میکند .

اینجاست که شاعر عربی زبان میگوید:

ان الشباب و الفراغ والجدّة

مفسدة للمرء ای مفسدة

یعنی : جوانی و بیکاری و ثروت ، مایه تباهی مرد است  
و چه مایه تباهی ! همانطوریکه گفته شد این مواهب طبیعی  
تادرست رهبری نشود بضرر انسان تمام میشود ، آنچه ضروری  
است ، رهبری صحیح میباشد .

سعدی میگوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام

هر يك از گوشه‌ای فرا رفتند

پسران وزیر ناقص عقل

به گدائی به روستا رفتند

روستا زادگان دانشمند

به وزیری پادشا رفتند

مثل معروف است میگویند : « فقر مادر صنایع است »

تا روزیکه کالاهای باختر زمین به کشور ژاپن سرازیر بود،

این ملت فاقد همه گونه صنایع بودند ، ولی از روزی که

دروازه‌های خارج را به روی کشور خود بستند ، ونخست وزیر

آنها گفت : تاملت‌ژاپن بدست خود کفش ندوزند ، همه باید پابرهنه بگردند ، از آن روز هوش و فکر و کار و کوشش در سیاست و فرهنگ ملت ژاپن بکار افتاد ، و از بی طرفی مثبت حداکثر استفاده را کردند ، و از زندان اقتصاد وابسته و تولید محصول واحد و تهیه مواد اولیه برای بیگانگان ، بیرون آمدند .

بطور تحقیق اصل و نسب «شکسپیر» معلوم نیست ، اما همه میگویند : پدرش قصاب بوده ، و در طفولیت پشم شانه میزده است ؛ و گاهی میگویند : در یکی از مدارس مستخدم بوده ، و بعد منشی شده است ، ولی در این نابغه تجربیات بشر جمع شده بود ، مثل اینکه خود او تمام حرفه‌ها را داشته و مدتها در هر یک از آنها کار کرده است ، هوش و قریحه سرشار و سرعت انتقال و مطالعه و تجربیات ، او را بنویسن قطعاتی موفق ساخت ، که هنوز هم جزء شاهکارهای عالم ادب محسوب میشود .<sup>۱</sup>

از خیاطی تا کرسی ریاست جمهوری

«آندرو جکسن» رئیس جمهور اتازونی معروف بعقل

و تدبیر بوده است وی طی نطق مفصلی که در واشنگتن ایراد کرد، مراحل حل را که از خیاطی تاریاست جمهوری طی کرده بیان نمود و همه را به تعجب آورد. او میگفت: گروهی مرا تحقیر میکنند که خیاط بوده ام؛ ولی من در خیاطی هیچ ننگ و عار نمی بینم، وقتی خیاط بودم، در امانت و مهارت ضرب المثل بودم، لباسهای مشتریان را سر وقت میدادم و همه آنها در برش و دوخت، از من راضی بودند.

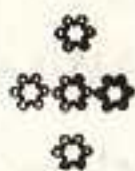
ما در خلال زندگی خود، بزرگ زادگانی را دیده ایم که بر اثر عدم رهبری صحیح، از این سرمایه نامرئی کوچکترین استفاده ای نکرده و به روزگار سیاه دچار شده اند.

ولی برعکس جوانانی را دیده ایم که روی عوامل و شرایط خاصی که بسیاری از آنها بدست خودشان درست شده؛ از نردبان ترقی بالا رفته و بمناسبتی نائل آمده اند.

مردان خود ساخته تاریخ در معارف و اخلاق، در سیاست و صنعت، کسانی بودند که در پرتو کاردانی و لیاقت فطری، وزحمات فراوان، بجائی رسیده اند که مرد تاریخ و شخصیت



خودساخته، شده اند . و هیچ عامل خارجی در کسب شخصیت  
 و مقام آنان مؤثر نبوده . و جز از باطن خود از جایی استمداد  
 نمیگردند .



پایان

قم : جعفر سبحانی

مهرماه ۱۳۴۷

# انتشارات نسل جوان

برای همه جوانان با هدف در سراسر کشور

انتشارات نسل جوان مجموعه‌ای است آموزنده، سالم، خواندنی و از نظر محتویات پر ارزش و هم‌آهنگ با افکار و خواسته‌های مثبت جوانان

- |                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| ۱- اسرار عقب ماندگی شرق             | ۲۵- زندگی امام حسن (ع)                          |
| ۲- مشکلات جنسی جوانان               | ۲۶- اینهمه تبلیغات چرا؟                         |
| ۳- سرزمین خاطره‌ها                  | ۲۷- رهبر آزادگان حسین (ع)                       |
| ۴- روزنه امید                       | ۲۸- راهی از درون                                |
| ۵- در جستجوی خدا                    | ۲۹- زندگی امام باقر (ع)                         |
| ۶- بحثی درباره ماتریالیسم و کمونیسم | ۳۰- دشمنان بشر                                  |
| ۷- اسلام دین آینده‌ی جهان           | ۳۱- اسلام پزشکی دارو ج ۱                        |
| ۸- عود ارواح و ارتباط با ارواح      | ۳۲- > > > ج ۲                                   |
| ۹- بسوی ساحل (داستان)               | ۳۳- آئین ما                                     |
| ۱۰- آتشی در خرمن                    | ۳۴- زینب کبری (ع)                               |
| ۱۱- آنچه باید از اسلام بدانیم       | ۳۵- امام حسن عسکری (ع)                          |
| ۱۲- رمز پیروزی مردان بزرگ           | ۳۶- بهترین راه غلبه بر نگرانیه‌ها و ناامیدیه‌ها |
| ۱۳- نقش سینما در زندگی و تمدن       | ۳۷- اسلام و مسائل روز                           |
| ۱۴- این مسائل برای همه جوانان       | ۳۸- آوایی در سکوت                               |
| ۱۵- معمای هستی                      | ۳۹- ارمنان استعمار                              |
| ۱۶- زندگی در پرتو اخلاق             | ۴۰- یکصد و پنجاه درس زندگی                      |
| ۱۷- نهضت‌های آزادبخش در آفریقا      | ۴۱- امام چهارم (ع) پاسدار انقلاب                |
| ۱۸- پرشها و پاسخهای مدهبی ج ۱       | ۴۲- اساسی‌ترین نیاز عصر ما                      |
| ۱۹- > > > ج ۲                       | ۴۳- چهره جهاد در اسلام                          |
| ۲۰- > > > ج ۳                       | ۴۴- جوانان در برابر اسارت‌های فکری              |
| ۲۱- > > > ج ۴                       | ۴۵- امام هادی (ع)                               |
| ۲۲- چهره اسلام در یک بررسی          | ۴۶- امام علی بن موسی الرضا (ع)                  |
| ۲۳- فرآورده‌های دینی                |   |
| ۲۴- نبرد اسلام در آمریکا            |   |

قم - صندوق پستی شماره ۶ - تلفن ۴۰۷۷

چهارراه ارم - مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)

بها ۱۱۵ ریال

